هرات بعمارت قلیچخان [illegible] او را [illegible] قتل کردند بعد از آنکه این خبر بعرض
امنای دولت رسید جعفرخان استجلو را بایالت مذکور روانه
[illegible] تا این آمد اسدالله خان با [illegible] از محبس فرار
کرده بکوه دوشاخ رفته [illegible] برافراخت و نقد جمعیت افغان
قلعه اسفزار را انصرف و بعد از آن در یکفرسنگی شهر با جعفرخان جنگ
[illegible] کرده او را دستگیر و شهر را محصور ساخت بعد از چند گاه
محصورین از امداد مایوس گشتند و خفیه و آشکار راه بسازش و اتفاق
آمیزش با افاغنه گشوده در شب بیست و ششم ماه رمضان ۲۹ از چند نفر
از ایل قرهبیلدیم من اعمال هرات که در شهر محصور و در برج با افاغنه
همدستان بودند برج با نهاد ترتیب داده از سمت برج مشهور ببرج
قلیچخانه که در دروب عراق واقع است افاغنه را بالای برج [illegible] افاغنه
تیغ تیز کشیده بقدر امکان بقتل شهر و دمار پرداختند و بعد از تخلیه شهر از
وجود قزلباشیه افاغنه اسفزار [illegible] در شهر هرات [illegible]

مقتول و صبح افاغنه ... و از ...

کشته تسخیر سلطان و ملک جعفر خان را

قلعه بقتل آوردند محمود بعد از شنیدن این خبر از آن ...

اینک قبیله ها کرد در سال دیگر بار سوخت تسخیر کرمان نموده بیان کشته

کشته بیست هزار نفر از افاغنه قبیله ها و بلوچ و هزاره آکنده

جمع کرده آمده قلعه کرمان را محصور و قتل و غارت محصور کرد

چون از هیچ طرف احدی بامداد قلعه کرمان نپرداخت اهالی

قلعه ناچار طالب امان و متقبل پیشکش گشته دربار ... تعیین

تا انجام کار اصفهان استمهال کردند محمود نیز قبول کرده از کرمان

عازم اصفهان شد اعیان دولت به تهیه اسباب قتال مشغول و

در جبادخانه را گشوده مردم روستایی را زیرا که از فنون جنگ

عاری بودند بتیغ و سنان و درع و خفتان مکمل و دربار گوپال

هر یک ... رستم ... ساخته بجمعیت تمام بمیدان کارزار شتافتند

شهر گشته سکه و خطبه بنام خود کرد بعد از آنکه سنوح واقعه اصفهان در
آخر محرم در دار السلطنه قزوین به طهماسب میرزا رسید برادر [illegible]
شاهی جلوس کرد و لکنه سنجان قزوین آخر محرم بتاریخ [illegible] ناقید بعضی از
افاغنه برای [illegible] کار شاه طهماسب مأمور بقزوین گشتند و بعد از
ورود ایشان به قزوین شاه طهماسب با قلیلی که همراه او [illegible] نشست
شهر خویش وره آذربایجان پیش گرفت اهالی قزوین چون پادشاه
را دور دیدند به زور دادند بعد از معاهده و استیمان افاغنه
داخل شهر کردند افاغنه دست تعدی گشوده [illegible] بدست
درازی پرداختند یعنی [illegible] قزوینیان به شتافته شمشیر حمیت
آخته هر کس مهمان خود را بجنبه جمعی از ایشان را بر خاک هلاک
انداختند افاغنه که در [illegible] خارج شهر بودند سراسیمه عازم گریز
بجانب اصفهان [illegible] گشتند محمود از استماع این خبر بفکر وقع
قزلباشیه افتاد در روزی که افاغنه از قزوین برگشته وارد اصفهان

دو روز ماه صفر [illegible] احلال

حمیت [illegible]

خود رایت عزیمت برافراخته با آنچه در پای لشکر از [illegible] را بجهت

محاربه و جدال آماده ساختند از آنجمله پاشای تفلیس را که ضبط

و آوردن [illegible] با [illegible] تمام با ایروان [illegible] چهار

ماه قلعه را محصور چون از جانب [illegible] تسخیر [illegible]

منصور بود اهالی آنجا طالب امان شدند قلعه را سپرده

[illegible] یادگار ترکمان و علی بیگ در همان سال بعزم تسخیر تبریز

[illegible] حرکت کرده در حینیکه شاه طهماسب در اردو

داشت بر سر تبریز آماده چون صورت تسخیر در آئینه مراد

عطف [illegible] نموده در حوالی سلماس قشلاق و در [illegible] اردبیل

بار کشته بقهر و غلبه بر قلعه مستولی گشته اهالی آنرا اعم از اناث و ذکور به تیغ

تیز گذرانید و حسن پاشا والی بغداد رایت عزیمت بجانب

کرمانشاهان افراخته کرمانشاهان را متصرف شده حسن

پاشا بعد از چندی از کرمانشاهان [illegible] به بغداد شتافت [illegible]

کرمان

در انسال

گشته و رمید

عظیم از ... م ...

... نادر قلی بیک مشهور شد در میان ...

... ظل الهی ... حضرت ...

از آنجا که نقش بند کارخانه وجود رابطه پیوند مزاوجت را تار و پود

دیبای بقای بنی آدم ساخته و باحتیاج کلی النفوس طراز جامه قوام

و دوام بر دوش بشر انداخته تجرد مخصوص خداوند صمد است

و آن ... آیت ... الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد

حضرت ظل الهی در آن اوان که آغاز ایام شباب جوانی و بهار

گلزار زندگانی و هنگام ریعان بیجان عیش و کامرانی بود

مایل تاهل گشته چون بابا علی بیک کوسه احمدلو که از روسای

افشاریه [illegible] و همیشه در آن ولایت با تجمل [illegible] و از بکیه معرکه

آرای رزم و بزم بود [illegible] نسبت خویشی این دودمان

آن ناحیه

قلعجات [illegible] درشت الخفیف با افساریه اضه [illegible] دیهکانیه
واکراد و اتوبکیه — بطوایف اهل عناد بوقوع پیوست
بعد از انقلاع آن اختر جهان فروز کوششی که از اهل ایران [illegible]
در استقلال کارات [illegible] بظهور پیوست و جنگ های که با وه [illegible]
[illegible] ترک و تاجیک واقع تا الطایفه از آرام و سرحدات [illegible]
آرام کردند اگر شمه از هر یک تحریر یابد تاریخ مطولی خواهد بود بیرون
از اندازه کتابی میگردد خارج از حوصله تدوین و [illegible]
در [illegible] روز [illegible] با اختصار سخن بامور و غرض اصلی ضبط کلمات
امور است لهذا بر جاده رسم اجمال و انجاز مرعی داشته [illegible]
را بجانب اختصار عنان کرامی سازد بعد از آنکه بزم آرائی دوران
در عشرت سرای [illegible] ساز ناسازی کوک کرده و در هر گوشه
از مخالف و موافق نواها و از همسری چون کاسه طنبور صدا بر آمد
ترک و تاجیک جنگ اساسی [illegible] حسرت خراشیدند و گوش

مطول

ایران

دوچار تزلزل قانون خود را از دست داده و [illegible] نشد
که [illegible] زبان افسوس گزیدند بر جا [illegible] بود سر از گریبان
خودسری و گردن فرازی بر آورده پا از اندازه بیرون گذاشت
از انجمله ملک محمود سیستانی بود بطریقی که مذکور شد بمشهد مقدس
مستولی شده رایت طغیان برافراشت حضرت ظل الهی
نادر [illegible] دوران در حدود ابیورد و کلات و باقی سرحدات خراسان
مشغول [illegible] و چنگال خونریز جلادت شهباز اوج دشمن
شکاری بوده مانند شیر صیاد بیشه خویش و طعمه بخش کام ناکامان
و خویش بودند چون [illegible] که ساقی چرخ مینائی از ساغر ماه و مهر
خونابه غم باهل ایران پیمود [illegible] زمانه از بدمستی
کاسه سر ضعیفان شکست و راهزن فتنه جوی و هر دست تطاول
گشوده راه آسایش بر روی دور و نزدیک بر بست [illegible]
حوصله غیرت آنحضرت بر نتافته با الهام خداوندی نیاز و ارشاد

با همه طرف هنگامه آرای میدان شمشیر بود او نیز گرد و بیرون با

کوکبه سلطان روز بازار فتنه تیغ جهان سوز بود و از خرمن ص…

ایشان بر آورده جمعی کثیر را طعمه شمشیر آبدار و حربه براق

نقیب ادبار ساختند توپخانه و نقارخانه ایشان غارت شد

ملک محمود و ملک اسحاق هر دو از معرکه بر تافته بجانب

قلعه شتافتند و در دامن تواری تحصن جستند و اکثر قتال

معرکه الجبال مشهد بودند از دلیران احسان خدیو بیهمال عطیه

اندوز فرمان نجات و جمعی که از خواص و کسان ملک بودند نامور

بکلات گشته کوکبه والا بجانب کلات انصراف یافت

اما ملک محمود بعد از وقوع این شکست باغوای اقربا بر کرده

سرکشی با او همدست و در سلک متابعتش پا بست

بودند نزد شیخانه بیرون و نسا و اکراد خبوشان کس فرستاده

که فیما بین آن جماعت سازش و ایشان را مطیع نموده

وعده نوازش کرده بموافقت او ترغیب و بمخالفت [illegible] آبرو
تحریک نمایند آن جماعه نیز عهد موافقت با ملک محمود بسته
کمان کین و ساوس سررشته اخلاص را از آن حضرت
گسستند آنحضرت بمجرد استماع این خبر به سرکار نیم اشعه شاه
ضمیر انور ساخته هنگام صبح که سر تیغ بند مهر گیتی فروز
جلوه گر میدان روزگار گردید از ابیورد سوار و در یک شبانه روز
بیست و پنج فرسخ راه ایلغار کرده صبح روز دیگر در باغ سار سر
نزر کمانیه ریخته لوازم قتل و غارت بظهور رسانیدند و الوا بجا
مردم نسا را جمع و دلالت قلوب ایشان را استمالت کرده باز
راه سیاب و کوب کاب بجانب ارض اقدس جلوه فرمای
او نیز هم عزم و رایت افراز لوازم رزم گشته بلادت کیشان
را که از سهام خدنگ شان عقاب سر مریخ دود دسته کرده
در گوشه کمان کمین از کین زه کرده و خود با چهار صد و پانصد نفر

ایمغل ایل از قدیم الایام جماعت قاجاریه مرو در اصل مرو و آن [illegible]

تاتاریه و اعراب در خارج قلعه سکنی داشتند فیما بین قاجاریه

بجهتی از جهات که مقتضای عالم کون و فساد است نقار

و نزاع شد آن جماعت دیده سرد از ربط منافقت کار ساختند

و هر یک بطرفی تاتاریه پیوسته بجانب ایشان بقلع یکدیگر پرداختند

تاتاریه این معنی را مغتنم شمرده در صدد تقویت [illegible]

جماعه درآمدند با آنکه رفته رفته قاجاریه ضعیف و تاتاریه قوی

گشته آن طایفه بعد از ظهور آثار انکسار در احوال قاجاریه جماعه

موت را که از جوار رم آمده در محل موسوم بقراقم یورت گرفته

بودند با خود متفق ساخته در مقام تاخت و تاز درآمدند و قاجار

نیز چند نفر از روسای موت را بقلعه برده محبوس و [illegible]

بر ایشان ایلغار کرده جمعی را مقتول ساختند بعد از وقوع این جدال

تاتاریه و اعراب کوچ کرده موضع مشهور بقال که دوازده

و

در شخی مرد واقع و سر آب زراعت سکته عمره بود در قصبه اقامت
ورزیده وار دیار قبیله یاروحاق و ترکمانیه استعانت کرده آب
را از فلغکیان مقطوع و اهل قلعه را از کشت و زرع ممنوع
ساخته ملک محمود دار اختلال اوضاع مردمان واقف
گشته بر طبق استدعای تاتاریه یکنفر از ایشان را
بحکومت آن ولایت تعیین و حاکم مذبور باتفاق اشرار
یاروحاق و ترکمانیه دست تطاول دراز و تا محمد سال
آن ناحیت را تاخت و تاراج کردند چون اهل قلعه را از قلت
آب و آذوقه کار بخلاکت فرزندگی بسر حد هلاکت انجامید
دست توسل بذیل یاری و دامن مروت و مددکاری
آنحضرت زده بعرض احوال خویش پرداختند آنحضرت
نیز از راه تعصب اهلیت بعزم تنبیه آن جماعه از راه طرش
رایت عزیمت برافراختند

هر یک بسمتی افتادند و از شدت باران و کثرت گل نجات

آشوب بود و نه قدرت نزول سیاه شب تیره چاره از دست یک

نگاه ندید رفته بهمان طریق آن شب در خانه بین رسیده هنگام

طلیعه لشکر محمد نظام بقلعه رسیدند موجود قلیچخان چون لوازم

آسمانی را بر در خانه مهمان دید جز انقیاد چاره ندید ابواب

معذرت گشاد و مقید بر خود را با پیشکش و نزل بخدمت والا فرستاد

سرکردگان قلاع دیگر نیز از اطراف طریق اخلاص سپردند چون

توپخانه همراه نبود و بکار قلعه نپرداختند بکوچانیدن بعضی

از ایلات امر والا عز صدور یافت پس محب علیخان سلطان

خفیه‌ای که بمحافظت قلعجات اقدام داشت در مقام ممانعت

درآمده بالآخره مغلوب گشته بقلعه تحصن جست باز اهل

قلعه از در اطاعت درآمده محب علیخان سلطان طوعا و

واتباع گرفته بخدمت اقدس آوردند آنحضرت ایشان را

ایشان را با سه هزار خانه وار از ایلات سرخس و توابع کوچانیده
بسمت کلات و ابیورد فرستاد و خود نیز شتابیده مشغول سر
ابیوردیان انداخته [illegible]
[illegible] چون قلعجات طایفه افشاریه قلعه قورغان بود
که متعلق بعاشور بیک بابا یتونا انزمان تسخیر آن در عقده تعویق
مانده بود و چون عاشور بیک با وصف انتساب باین دودمان
تخم مخالفت در زمین دل کاشته و حق عنایت اعلی را
کان لم یکن انگاشته جعفر قلی بیک شاملو نیز که از روی
بیشکی جیبوسان بود در مخالفت این استان با او
همداستان گشته باعانت او آمده بود لهذا الوای ظفر لوا
بجانب قورغان شقه کشا گشته در اطراف قلعه برجهای متین
و سنگرهای محکم ترتیب یافت تحت جعفر قلی بیک اظهار
زبونی کرده مرحمت خطاپوش او را با طایفه او رخصت عبور

اندرانی داشت عاشور بیک تنها با جمعیت خود بر استخلام قلعه
پرداخت از مویدات اقبال که در ایام توقف کوکبهٔ منصور در
خارج قلعه مذبور اتفاق افتاد اینکه چون در ازمنهٔ سابقه
بنا بر عدم میالات و موالات اعیان دولت صفویه جدا
خراسان اکثر اوقات جولانگاه توسن اوزبکیه خوارزم
و ترکمان بود شیر غازی بتصور ایام ماضی در مبادی عهد آنحضرت
اظهار فتنه جوئی و رزم سازی و بارسال جنود اوزبک به
ترکتازی میکردند و اوزبکیه مغلوب بلای یلان مغازی و
مقهور دلیرکیاران معارک سربازی گشتند پس شیر غازی
ترک تطاول و دست درازی کرده بنای ارسال رسل و
رسایل و آمد شد تجار و قوافل گذاشت در همان اوقات
جمعی از تجار خوارزمی وارد ارض اقدس شده بتحریک ولات
جهیه در حد دشت واقع و مردم ایرا دولت ملک را تالیع

قافله را که بدرقه همراه کرده اعلام کرد آن ایالت ممالک تابع بود
و اسباب تجار را باج مطالبه بسبب جهت اهل رسانیدند اذیت
را بقتل رسانیده و اموال ایشان را متصرف گشتند چون
در آن اوان آوازه شوکت و اقتدار آنحضرت که ماده الحیات
مزاج فاسد خراسان و از سطوت شمشیر خون آشام
دلهای دور و نزدیک هراسان می‌بود سامع دوست
و دشمن رسیده دربار دولتش قبله انام و مرجع خاص و عام
بود شیرغازی بعد از شنیدن این خبر ایلچی بخدمت آن سرور
فرستاده بمثانی استرداد اموال منهوبه نمود آنحضرت لازمه
مهربانی نسبت بفرستاده او مبذول و در استخلاص مال
و استرضای تجار شرایط التفات معمول داشتند
این معنی وسیله رفع غائله شور و شر و باعث التیام فیمابین

شده پانصد نفر از غلامان خاص موسوم بالیتون جلودار را

بخدمت و امداد روانه موکب ظفر بنیاد ساخته آنجا که ولد

قلعه قورغان وارد معسکر ظفر اثر و از نوازشات بهره ور گشتند

و نیز بسبب انقلاب اوضاع مرو و روسای قاجاریه را که

پای تحمل و قرار از جا رفته بود روی امیدواری بدربار آن [illegible]

سرپرشهریاری آورده و در پای قلعه تدبیر بعز پابوس سربلند

گشتند و هم از جانب شاه طهماسب که در آن اوقات

در بار(?) بدران(?) بسر می برد حسن قلیبک معیر الممالک بسفارت

و استعلام تحقیق کار آن کوکب جلیل الاقتدار که از افق خراسان

طالع شده روز بروز فروغ اخبار عالم افروزش بسر و در

دیوار شبستان گوشها میتافت(?) مامور گشته در ایام محاصره

آن قلعه دیده بسرمه سلیمانی غبار مقدم والا نورانی و ساخت(?)

باختلال کارش پرداخته و سررشتهٔ دولتش را از انتظام اندازد

عوارض [illegible] مردانگی و درانکه آنحضرت [illegible] و خرابها را باید

آوازهٔ مملکت از افسرده اوضاع آنجا بازار از آن جوانب تیغ آبدار شد

تازه بتازه قرین طراوت بی اندازه گشته ولایت بوالی ابیورد

مطلع ماه لوای ملک نورد آنحضرت منور گشته طهماسب چپ در آن

وقت در شاه رود بود نظام توقف داشت بعد از استماع حرکت

ملک محمود بجوش سپه داری تیغ حمله بر [illegible] را با امید یاری و مظاهرت

و اعانت مددکاری آن زیبنده سریر شهریاری از راه جاجرم و اسفراین

این روانه و در حین حرکت نموده قبلی بیک معز الممالک را بخدمت

والا فرستاده تمنای مقدم آن سرور [illegible] زرانه نادر زمانه نموده بمحمود

تا آن زمان قلعه خوش را در سر راه محاصره کرده متصرف

سایر نواحی گشته آوازه انصراف موکب نادری از مرو و عزیمت

آنحضرت بجانب ارض اقدس وحشت افزای خاطر ملک گشته

بقیه را با شاهزاده رضاقلی میرزا و همراهان عزم بارض اقدس آورده
آن مکان نزهت بنیان را که مظهر فحوای جنت [illegible] مستقر بود
تا ما بود دولت سرای توقف و قرار [illegible] و دولت ساختند
و چون در مبادی حال منوی و معهود ضمیر اقدس آن بود که بعد از
تسخیر ارض اقدس فیض نمود صفه و مناره آستانه مقدسه منوره
رضویه مرتب و زراندود شود بنا بر حکم والا بانجام آن امر خیر حکم
صادر گشته مناره گنبد مبارک چون در قرب بود مناره دیگر
از محاذات آن باوج عیوق افراختند که قبه چرخ [illegible] را
و دیدن مهر و ماه را وصل زراندود باشند الحاصل حضرت ظل
الهی بعد از فراغ حل و عقد امور خراسان کسی را [illegible]
مقصود که سابقاً در ایام تنبیه خواهش مند معامله [illegible]
بودند روانه خبوشان و چون بعضی از جماعه [illegible] و [illegible]
که مقرب بساط سلطنت بودند از جانب آنحضرت [illegible]

برادر زاده دیار بود بخیوقشان ارسال و تتمه را باز پس افکنش
برگردانیده خارج منزل مذبور حرکت به یوسف آباد که در سمت
[illegible] واقع و معرکه او بود نزول [illegible] اده اند و شد را از قلعگیان
مسدود ساخته اند و در حین عبور دولت والا از سواد [illegible] قوچی
[illegible] بهمراه [illegible] جلادت بنیاد کرده از قبیل کمان تیر و گلوله
تفنگ [illegible] استعمال نایره جنگ [illegible] ده ابراهیم [illegible] شاه طهماسب
بجهه یک سپاه [illegible] شاهوردی خان و باقی اعیان دولت که نبض
شناس مزاج بوده اند پرده از روی کار برداشته ارقام باطراف
ممالک خصوص بحکام کرایلی و مازندران و استراباد نگاشته حضرت
[illegible] را بجانب استاد واران گروه استمداد کرده بملک محمود
ملک اسحاق و روسای سپاه نیز که در اردوی همایون می بودند اعلام
فرستاده که [illegible] و نفاق آن زمره آفاق نموده راه نفاق پیش گیرند
بملک محمود از نهضت ابراز فرمان شاه طهماسب نکردند لیکن چون

انجمن ... بسمع شاه طهماسب رسید یاس کلی در احوال ایشان
راه یافت لابد شاه طهماسب از خبوشان حرکت کرده در حوالی
نور و زوار دارص اقدس شد پس حضرت ظل الهی کس نزد حیدر جاهی
... سال و تمامی خزاین و اسباب منهوبه را استرداد ...
پادشاهی ساختند و در همان اوان حضرت ظل الهی شبی بعد از
تجرد از علایق جسمانیه و هواجس نفسانیه و اشتغال بحیز
مشاهده امور غیبیه و استضاء از انوار قدسیه در عالم رویا دیدند که
مرغابی بزرگ که آن را قو گویند نمودار گشته آنحضرت تفنگ در دست
داشتند بجانب آن قو خالی کرده قو را بدون اینکه آفت زخمی بآن
رسد در بغل گرفتند بعد از آن بخیمه آقیانهی خصوص آنحضرت بود در آمده
بر از آن خیمه ... حوضی و در میان حوض ماهی سفیدی ...
که چهار شاخ نوید است آنحضرت بجانب آن فرمودند که آنرا بگیرند
همه رفتند نتوانستند گرفت آخر الامر خود دست انداخته آنرا

انعقاد داده با عدت و استعداد مبالغه لشکرها پرداختند
و ابراهیم خان را در درج مخصوص ساخته حضرت ظل الهی
بلا از شنیدن این توجه قزلباش شاه طهماسب آهنگ
در جه کرده در راه خبر رسید که جمعی از افراد با سر دلوچ خود روانه
سوخسان شدند آن حضرت شاه طهماسب در میانه مشهد
[illegible] سار در قلعه موسوم بدشتجرد نداشته خود بخوشان [illegible] بار
آن طایفه [illegible] اگرچه مراعات نمود [illegible] تعرض
[illegible] ریان [illegible] نکنند اما تمامی اموال ایشان و باقی
[illegible] نواحی خبوشان را غارت و کام ایشان [illegible] آمدند
[illegible] ازانجا متوجه و بر سر آن طایفه را [illegible]
[illegible] بلیغ و جمعی را معروض تیغ بیدریغ ساخته تتمه را تاب
مقاومت نیاورده با سرکردگان خویش به خبوشان پس
رفته جمعی از دلیران عرصه ستیز از موکب آنحضرت بتعاقب

فرمودند تا حوالی [illegible] ان تکاور و لنگر و فوجی نیز با شاره والا برای

احراق خرمن حیات و هدم بنیاد جمعیت آن [illegible] شهب

عزیمت را برق تک و صرصر خیز ساخته مامور خان نثار الطایفه

را عرصه تنبیه و تادیب سرکرده آن جماعت را که سلیمان نام داشت

بود دستگیر ساخته چون از حق نعمت و هم جواری آنحضرت

چشم پوشیده بود بحکم والا چشمهای او را [illegible] عبرة للناظرین از

حدقه بر آورده قلعه خبوشان را محاصره کرده سرکردگان آن قلعه که

دوبار متعهد تقدیم امر معهود شدند آنحضرت به سرای ابراهیم [illegible]

قبول و رایت جهانگشا به جانب ارض اقدس پرتو انداز و [illegible]

[illegible] شدند در آنجا ابراهیم خان [illegible] [illegible] مرو [illegible]

مرو را شکسته و [illegible] مرو که در مقام طغیان بودند [illegible]

شده قلعه مرو را سپرده در صدد اطاعت در آمدند اما اکراد

خبوشان [illegible] عهد خود نکول نموده راه [illegible] پیش گرفته بجانب

بنابرین برای هر فرقه [illegible] منزل و مکانی مقرر شد [illegible]
که افاغنه جنگ قزلباشیه جری بودند در کمال دلیری
دو فرسخی اردوی همایون گشتند غافل از اینکه [illegible] گربه
شیر است در گرفتن موش لیک موش است در مصاف
پلنگ چون چشم مردم ایران عموماً از افاغنه ترسان
و از جنگ آن طایفه سپاه خراسان بود حضرت ظل الهی
که از این فقره آگاهی و عیار سنج نقد حالت لشکری [illegible]
بودند جنگ میدانی را مقرون بمصلحت ندانسته میخواستند
که آهسته آهسته عار [illegible] را از دل [illegible] خود مطمئن ساخته و تدریج
تقویت دلهای ایشان پرداخته بعد از آن ایشان
را دلیر و در عرصه دشمن شکاری شیر گیر سازند و رخصت میدان
جنگ دهند لهذا اشاره بامر فرمودند که در میان لشکرگاه
خود [illegible] بتیر و تفنگ دست بازی میکرده باشند تا [illegible]

توسن اکلیر فرار شد ند انحضرت [illegible] تعاقب را موقوف به صلاح دید نگشته

حرکت سپهر سیر را آن وقت دیگر محول و موقوف داشتند

عنبرین ستام را بجانب ارض اقدس معطوف ساختند

بیان وقایع سنه سی سال مطابق سال همایون فال هزار و صد و چهل و نه

داور زرین کلاه مهر که در منزل حوت اظهار شوکت شهنشاهی میکرد در

هفتم شهر شعبان در ملک حمل از سحاب بهاری افشای صلات

ملکی نموده با تیغ شعله ور مریخ و سنان اشعه انجم افلاکی [illegible]

پرداخت و خدیو جهانگیر بهار که مدتی بعزیمت تسخیر از دیوان قضا [illegible]

عز انتشار یافته بود دو باره بر باره حکمرانی [illegible] نشاء و نیسان

وی [illegible] برابداخت سمبد ار بلند مقدار حنا بتازی

بزور بازوی قوت نامیه بر ممالک گلزار دست یافته مبسوط الید

گشت حکم گلهای آتشین و فرمان هوای فروردین چون [illegible]

بر بسیط خاک جاری شد مجالس تحویل آراسته لوازم جشن عید

حضرت عهد بالحضرت و نامه بتقدیم رسید چون از دیوان بفعل الله
مالک بو حکم ما بر ... ما بزوال اقبال دولت علیه صور الصدیر
و بطلان آن انقاشته کلات تقدیر بسته بود روز بروز امور چند
از عالم غیب جلوه بروز میکرد که نقاب بیانیت ... مستقیم از اجتیر
اسباب تبعیح آن دولت تجلی از ان احوال ابتدا بمان دولت
بادشاه والا جاه سبکت مغربی را باکرانجانی و بحت دنی را باست
رای جمع کرده بتقریبات اسباب شکست برای آن دولت والا
درست میکردند و از انچه منافی مصلحت بود بجلوه گاه ظهور می آوردند
باوصف اینکه عسکر [illegible] امروز نهی شاه قدم از چاردیوار دولتسرای
بیرون نمیگذاشت تنگ چشمانند قوی [illegible] طامعه را در چهار حد ایشان
نوبه زن و فور جاذبه تشنه‌ها را در طلب و جلب منافع تخته
هر کوچه و برزن ساخته سنگ رسوائی و هرزه درائی حلقه کوب
در دوست و دشمن می‌بودند الحضرت بنابر رضا جوئی خاطر باشاه

محلی قرار میداد

همه وقت مراعات حال ایشان و منع مفسدان و آزار ایشان
نموده بگفتار نرم تألیف دلهای آن طایفه [illegible] ایشان [illegible]
اسکله از طایفه دست بدنات را از گریبان حال ولایات کوتاه
سازند تا آنحضرت با تمام کار افاغنه هرات و اصفهان پرداخته
بعد از آن این اقتدار و حکمرانی با ایشان ارزانی باشد چون ذات
الجماعه سرشته آب و گل عرض و ترک عادت موجب مرض بود
از عین بدکاری چشم از طمع و منظور خود نپوشیدند و کار رشته آن
یکسو گذاشته در اختلال کار این دولت نادره مشغول شدند القصه
شاه طهماسب در باب توجه موکب جهانگشا بجانب اصفهان
مکرر با نحضرت با کمال ابرام و الحاح نموده آنحضرت هر چند
این گفتگوها از امر معاذیر و بیان موانع و محاذیر کرده مقید نشد
که شکل ابدالی هرات دشمن قوی را درین نزدیکی گذاشتن و رایت عزیمت
بدفع دشمن دور دست افراشتن بدور حزم و مقتضای استقامت رای

تحانهای خود عزیمت کردند ابراهیم خان بعد از ساعتی در روز ظلمت

شب که قلعه را [illegible] الآن است از جانب قلعه مدور بجانب

قلعه را شتافت در خلال این احوال رایات نصرت آیات تا یلخان دلی

که در دشت قبچاق واقع است رفته از غارت وقتل

ترکمانیه و [illegible] السمت فراغت و انطلاق یافته بود که

الاعراب

در عرض راه این خبر بسمع خدیو جهان داور رسیده باد صف

اینکه چارو [illegible] و سیلقان و درون مستملبر کوهستان شیر بود

ز برف راهها را مسدود کرده بود و سوار بسیار دشوار بود

اعجوق را از راه نسا و ابیورد روانه ارض اقدس وجود

باشاه جهان است از راه جبلی کرباب سر سر گرداب [illegible]

و همه جا پیادگان را [illegible] بکوبیدن برف مامور

بر اشترهای ایشان بصعوبت آن راه را طی کرده وارد سیلقان

و [illegible] خان کشته ابراهیم خان با بقیه لشکر از قلعه را عازم

عازم خدمت خدا لو کردن [illegible] و ابروی خجالت جبهه سای
نیاز نشد چون از برادر و الاکهر سوی تدبیر و از جانب محمد حسین
خان فساد ضمیر بظهور آماده بود بنابر انتظام ضوابط ریاست
و مقتضیات قوانین سیاست بحسب [illegible] دوام و الا صاد
کشته اکراد بجادهٔ اصرار و زیاده تا چند دهر بر روز از قلاع
و شعاب خود بر آماده آتش خباثت می افروختند و از آن
معامله سوای خسران خیری نمی اندوختند تا اینکه جمعی کثیر ها
از ایشان بقتل رسیده ناچار متعهد خدمت و چاکری و
متقبل اطاعت و فرمان بری گشته عهد کردند که بعد از ادراک
موکب والا تمامی سرکردگان برسم [illegible] کوچیده روانه ارض
اقدس شوند آنحضرت نیز بر وفق استدعای عمل و بجانب
ارض اقدس نهضت کرده در عرض راه ابراهیم خان و
محمد حسین خان را از حبس مرخص ساختند و تمامی معارف

اکراد در طبق تعهد کوچهای خود را متعاقب [illegible] در مشهد
مقدس در مقام دولتخواهی و اخلاص اقامت و قبول
ثبات و استقامت کردند و از آنجا رحیم خان کرایلی را بدرگاه
معلی طلب فرموده با ایالت استرآباد فایز و روانه ساختند
ذکر شورش استرآباد و [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible]
[illegible] ذو الفقار خان [illegible] آلاچادر سابقا
سمت تحریر یافت که در روزی که مقدم کینه سکان واقع
شد شاه طهماسب در خفیه مهر خود را از بغل بر آورده به
کف اختیار محمد علیخان گردانید و محمد علیخان [illegible]
غلامان و خاصان شاهی که حاجت سطوت شهنشاهی چوب
طرد و منع در پیش پای ایشان برداشته بود دوازده [illegible] کشته
ذو الفقار خان ملتجی عم خود را به نیابت مازندران تعیین
و از آنجا وارد استرآباد گشت و بعد از چند روز چون

چون کار استرآباد به اختلال اضداد بر نزاع و فساد انجامید و مهم
او در آن ولایت رونق نیافت ایالت آنجا را به الله قلیخان قاجار
تفویض کرده بجانب مازندران شتافت مقارن این حال رحیم خان
گرایلی از جانب حضرت ظل اللهی به ایالت استرآباد منصوب گشته
وارد استرآباد و الله قلیخان عازم هزارجریب و مصاحب گشته
از آنجا جمعی از قاجاریه را با خود متفق ساخته مراجعت و چون
در میان شهر به تحریک اهل فساد ماده نزاع استعداد یافته
کار بجایی رسیده بود که اهل محلات چون مال یکدیگر را حلال
دانستند نهب اموال و قتل نفوس و احراق بیوت همدیگر
میسر داشتند رحیم خان پای ثبات بند نکرده عازم گرایلی و الله قلیخان
داخل استرآباد گشته کس روانه مازندران و ذوالفقار خان را
که یار و مدد کار خود میدانست به امداد خواسته او نیز با جمعیت تمام
آمده دست تعدی بر دور و نزدیک گشاده بعد از چند روز

نتیجه هوس ایالت گرجیان کرد ذوالفقارخان تشنه چون

الله قلیخان را محل مدعا میدانست او را گیرانیده [illegible] گوسفند

وار سر او را بریده در ولایت بحرکت مذبوح پرداخت بعد از آن

که این اخبار بسمع خدیو کامکار رسید بعزم قلع آن ماده فساد

با جمعیت زیاده بسرعت برق و تندی باد عازم استراباد

گشته چون آوازه توجه موکب همایون سامعه ذوالفقارخان

را گوشمال داده آنچه داب [illegible] لاف خود

فروشان بی مایه بازار گزاف است توپخانه را از راه پس سر انداخته

خود بعزم استقبال پیش آمد اما از خارج شهر قهقاح انداز [illegible]

گشته راه رایج کرده یاران پهلوانی را بجانب مازندران تاخت

و بعد از ورود موکب جهانگشا به بسطام که خبر فرار او بعرض والا رسید

کس برای آوردن شاه طهماسب که در ارض اقدس بود

روانه ساختند چون در آن ترکمانیه یموت ساکن دست

اوان

دشت قبچاق اظهار نفاق و شقاق میکردند تهیهٔ ایشان را
از لوازم دانسته تفنگچیان پیاده را روانهٔ استرآباد کرده
خود از راه دهنهٔ تفس کسی بر مرکب ایلغار را تنگ کرده در یکشب
از نظامیه وارد کنار رود اترک و فوجی از آن گروه را درک
عرصهٔ هلاک ساخته وارد استرآباد شدند بعد از پنج روز
موکب شاه طهماسب نیز بتعجیل وارد شد و آنحضرت
متوجه مازندران و شاه طهماسب را در اشرف متوقف
ساختند و خود با جیوش بحر خروش عازم بارفروش گشتند
محمد علیخان که از آوازهٔ مواکب منصور اندیشمند و بسمت
آمل رفته بود بعفو خطاپوش آنحضرت مستظهر گشته باز آمد
و ذوالفقارخان که از نهایت تهور چند منزل پیشتر از محمد علیخان
پیشتر جامهٔ صبر و قرار را بکوهستان لاریجان فرستاده بود
چون منفرد شده بود که حکام و اهالی گیلان راه فرار بر آن جسور

بگریز پا [illegible] نمایند سالار که کوچه گریز پایی را استماع نمود

وارد عزیمت بر تافت و با جمعیت خود تصویب تسخیر هرات

موسی بجانب یار روس شتافت هرچند که درباره او

عفو و اغماض مکنون ضمیر انور می بود لیکن این کم عقل زیاده

سر بمادۀ غرور از دماغ بدر نکرده با جمعیت اطرافی در کمال بی‌باکی

و خودنمائی عزم آمدن کرده در حین ورود لشکر و انداختن

توپ و تفنگ و زنبورک پرداخت و طنطنه شوکت خود را گوش

زد نزدیک و دور ساخت چون این حرکت از روی ادب دور

و آثار فساد از ناصیه او جلوه‌گر عرصه ظهور بود بعد از ورود به [illegible]

حضور دوستان را که بهوای سرگردانی در سر داشتند بار سر

سبک ساختند و بنابر اینکه خوار و طهران و ورامین در حیطه

تصرف افغان بود جمعی را بمعاودت سوار و تسخیر آن سمت و فوجی را

بسرکردگی محمد زمانخان شاملو بمحافظت سمنان و حسنقلیخان

و حسنقلیخان زنگنه را که سرداری گیلانات که در تصرف روسیه بود
مامور ساختند که باتفاق اغورلوخان زیاد اوغلی در قسمتهای قلاع
مازندران بمحافظت حدود گیلان بپردازند چون عزیمت سفر هرات
در خاطر اقدس تصمیم داشت بعد از آنکه خاطر از فتنه جور را
از عرصه دولت زایل و از انتظام مهام خراسان و مازندران فراغ حاصل
کردند ایلچی بطلب گیلانات بدولت روسیه فرستاده و رحیم خان
را در ایالت استرآباد بحکم داده امر نمودند که با سپاه استرآباد
و کرایلی در ابتدای نوروز بموکب فیروزی ملحق شوند چون حرم محترم
شاه طهماسب در ساری میبود تدارکات الوق جهت سرکار
خاصه و اتباع و منسوبان آن سرکار دیده پادشاه را در مازندران گذاشتند
که متعاقب در موعد مقرر بعزم سفر هرات در مشهد مقدس
حاضر گردد پس عطف عنان بجانب خراسان کرده توپخانه
را از راه اسفراین روانه و خود از راه جاجرم و نیشابور ایلغار [illegible]

اقدس را مقر کوکبه منصور ساختند متعاقب آن شاه طهماسب

و بعد از آن رحیم خان با قشون مامور به موکب همایون پیوستند

[illegible] در هجدهم شهر شعبان المعظم نقل

کوکبه نیر اعظم از منزل حوت بحمل گشته چون بهار ساز و برگ گلزار

کرده گردن فرازان گلستان را بخود و مغفر غنچه وار از زره و درع و جوشن

حضرت و خرمی سرو سرآراست و سپاه شکوفه را مقدمة

الجیش لشکر اردیبهشت نموده نوای جهان آرائی از سروی

بر افراخت یلان قوی شاخ اشجار از درجه اغصان تیر دستان

نیز نمودند و خیره دستان چنار از اوراق مسطری پنجه خصم افکنی

گشودند لاله سپر سیاه بر دوش و گلبن عمود غنچه بر دست گرفت

ترکش بندان شاخسار تیر و کمان برداشتند نیزه داران

درختان سنانهای شکیب کلاله افراشتند تفنگچیان بلبل

نوش ابراز دری گلولهای قطره بر قالب برگ گل ریختند و آتش

آتش باران برق توپهای رعد آسا بر عراده گردون کشیدند و جنود
فروردین باد پای سبک خرام نسیم را بمدافعه لشکر بهمن برانگیختند
و خطوط کلاله لاله را که از انقلاب زمان بمقام افعی ارقام داغ و زخن
گشته بود از اضداد بیگانه پرداخته محل نغمه سرائی قمری
و عندلیب ساختند و معموری چمن بهار که پای تخت
سلطان بهار و مقر فرمانروائی شهنشاه گل گردید مجالس جشن و عیش
با امیران لشکر و عظمای حشمش آراستند بعد از ایام سرور
و سور به تهیه اسباب سفر بدافعه خصم خیره سر پرداختند و
هر یک از دلاوران عرصه گیتی را بالعطای نقد و اسلحه
و اجور گنجایش بهره مند نوازش و تجانیس ساختند
[illegible] استیلای طایفه [illegible]
مجملی از احوال افاغنه ابدالی هرات در صدر کتاب
سمت نگارش یافت در محرم سنه ۱۱۳۵ که محمود غلجه اصفهان

مستولی شده محمد اعظم خان ابدالی که در آنوقت بحاکم هرات بود
بهوس تسخیر مشهد مقدس آمده چهار ماه قلعه را مضیق
محاصره انداخت بالاخره اطراف و نواحی را تاخته رایت
عزیمت بمسکن خویش ساخت بعد از ورود بهرات افاغنه
بر او شوریده ذوالفقار خان ولد محمد زمان خان را از سبزوار
آورده در هرات حاکم ساختند در سال یکهزار و یکصد
سی و هفت مطابق ایلان ئیل رحمت خان ولد
عبدالله خان که بحد رشد در ایام حکومت زمانخان را
رسیده بود بعزم خودخواهی پدر و از هرات گشته احداث
نفاق و نزاع کرد تا اینکه افاغنه از برای اطفای نایره شر
ذوالفقار خان را بجانب هرات و رحمت خان را بسمت
قندهار و فراه روانه کرده الله یار خان برادر محمد خان را
در سال هزار و صد و سی و هشت از ملتان آورده ملکی

بر مسند حکومت متمکن ساختند چون عبد الغنی علیکوزائی
که بسمت هواخواهی ذوالفقار خان داشت از اللهیار خان
متوحش گردیده بود چندی مدارای وحشت آمیز کرده عاقبت
پرده از روی کار برداشت و ذوالفقار خان را از باخرز آورده
مراتب نفاق برافراشت مدت شش ماه نایره جدال اشتعال
داشت تا اینکه اغاغنه دامن از اطاعت برچیده
ذوالفقار خان را بجانب فراه و اللهیار خان را بسمت
ماروجاق فرستاده هر یکی محلی و ناحیه را املاک شده با هم
و سرکردگی میبردند اران که خبر توجه موکب منصور که بگوش
زد ایشان گشت ناچار با یکدیگر رفع کاوش و آغاز
سازش نموده فراه را بذوالفقار خان و هرات را باللهیار خان
اختصاص دادند و بکار تدبیر کار افتادند بیان توجه موکب
والا بجانب [illegible] اصفهان و کیفیت جنگ افاغنه

رایات معلی بعد از اجتماع عسکر و تهیه اسباب سفر در روز
چهارم شوال که چهل و چهار روز از نوروز انقضا یافته بود
از ارض اقدس بعزم سفر هرات نهضت کرد و الکای
یاقوتی را که از سبزه زمردی طعنه بر چرخ فیروزگون میزد مستقر دلیران
لعل خفتان ساختند و از انجا کوچ بکوچ عازم مقصد گشته
در تربت جام چند روز لشکر اقامت انداختند و در ان
مکان خبر رسید که هزار نفر افاغنه آمده قلعه فرهادآباد باخرز
محصور کردند حضرت ظل الهی با سه هزار نفر از دلیران معرکه
کار از تعجیل تمام ایلغار نموده بعد از ورود بان مکان معلوم شد
که افاغنه برگشته اند بار دیگر بتربت جام مراجعت و تحریک
لوای آسمان سا کرده در منزل کاریز بترتیب تیپ و قراول
و تعیین طرح و هراول و آرایش ساقه و [illegible] و تسویه میمنه و میسره
و قول و تعیین پرداختند [illegible] که قراول ما [illegible] دیده در ان

و درآن روز شمس ضمیر انجم سپه بدیدبانی معابر دارات سرفراز این نهاد و
حصار برزنده جمعی از سپاه کارآگاه را بقراولی مامور و خود
نیز بر در طلیعه فوج اعلای منصور گردیده قراولان خبر رسانیدند
که الهیار خان با جمعیت تمام وارد کوسویه شد آنحضرت اولا
برای استمزاج شرحی بر وسایل ابدالی نگاشته ملک صلاح
دنگیز و الیشان را باطاعت ارشاد و تحریص نموده انجماعه
جواب آن حواله زبان شمشیر تیز کرده چند روز دیگر بر حوض و عارد
مصر حسام شهر بود گشته طلایه داران مریخ صلابت
و پاسبانان کیوان مهابت الست سپاسداری لشکر ذیل
جلادت بر کمر زدند افاغنه سر بر آمده رباط و دیوار [illegible]
کافر قلعه را حصین خود ساخته بدراه پرداختند
پس موکب منصور از وغا زود نهضت و از نیم فرسخی قلعه
بجانب کوسویه منحرف گشت افاغنه لا مدنه [illegible]

سینه و سنگر را اعتنا که مقابلهٔ لشکر نصرت اثر کردند چون
به نهجی که سبق ذکر یافت طلیعهٔ افاغنه بجنگ غنیمان سپه
دلیر و بروباه بازی دلیرگیر شده بر اهل ایران استعلای [illegible]
ایشان بر دلها مستولی بود آنحضرت میخواستند که
نخست مجاهدان غازی سپاه بیباکانه با آن طایفه خیره سر دست
بازی نموده بعد از خود آزمائی قدم بمیدان کین گذارند و
بسر انگشت سنان جانب ایشان پرده پندار از رخ کار آنطایفه
بردارند لهذا توپخانه و تفنگچیان پیاده را حصار لشکر
و محیط عسکر ساخته جمعی از سواران نیزه گذار دیگر یاران
[illegible] را در برابر قول همایون بعنوان طرح تعیین
و تعاون سپاهگیری هنگامه آرای معرکهٔ کین شدند
نخست افاغنه بجانب میمنه حمله آور گشته و پیادگان [illegible]
بمیمنه در آمدند و جنگ در پیوست در آن اثنا فوجی دیگر از

کوفته بجانب غرب میل کرده افاغنه حرکت و از راه کوسویه گذشته در یک
سمت آب هری رود وارد و اردوی همایون نیز متعاقب ایشان در
یکطرف فرود آمده تا نوروز هیچ طرف بجنگ قدم پیش ننهادند و از اردوی ظفر
اقدس آن بود که روز دیگر بعزم کوسویه لوای ظفر افرازند صبحگاهان
چون توپ اژدرهای افق گلوله آتشبار مهر را از دهن در انداخت
و عرصه جهان را از سیاهی ظلمت بپرداخت معلوم شد که افاغنه شب
توپخانه خود را محاذی اردوی نصرت قرین آورده مهیای جنگ گشته
اند پس آن طایفه دو دسته گشته فوجی از ممر رودخانه و جمعی از جانب میمنه
هجوم آور شده بدستور روز پیش آغاز خیرگی و اظهار چیرگی کرده تفنگچیان
پیاده را که مستحفظان آن سمت بودند از جا برداشتند در آن بین تا از آن
یکه تاز میدان دلاوری و طنطنه پرداز معرکه سروری یعنی حضرت ظل
الهی مانند شیر غران با سمند نره شیران خود را بر قلب آن گروه زده ایشان را
از میان پیادگان دور و متعاقب بزمره الحسن من الطیب بظهور آوردند

کمال جلادت بقلب سپاه نصرت پناه تاخته پیادگان جلو در او بخته
خیره گی طایفه بجای انجامید که کار از تیر و تفنگ گذشته بجنگ
کارد و شمشیر افتادند و از ابتدای طلوع طلیعه مهر گیتی فروز تا شام روز
بوارق تیغ و خنجر دلاوران [illegible] سوزی بود و هزار نفر منهجا و از آن
گروه بضرب سیف آبدار بر خاک هلاک افتاده تتمه با قلب آتش ناک
تند تر از باد بجانب باد صبا شتافتند هرچند که مقام اقتضای تعاقب
میکرد اما از اعانت روی خرم مانع آمده احدی رخصت نیافت که
قدم پیشتر نهد بهمان رزمگاه نصب کرده خرگاه گشته شمس که آتش
جنگ فرو نشسته بود و شدت برخاست بحدیکه نزدیک بود که کره
خاک بباد و عالم امکان را سر عنصر از باد رود و تا نزول ظرفین از
کثرت گرد و خاک چشم از جنگ پوشیده در همان مکان مکث کرده
روز سوم که کثرت غبار تسکین پذیرفت و باد غرور از دماغ فلک
بیرون رفت باز جانب الغ خان ادم آمده طریق مصالحه حسب الحکم

بحضرت تبیان حال فرمودند که تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد مادام
که جمعی از رؤسای ابدالی وارد حضور گشته تعهد خدمت نکنند شاید مصالحه
در آینه حصول صورت نبندد بر سبیل پیش از جانب الله یار خان عبد الغنی ابدالی
و چند نفر از معتبرین آمده عهد اطاعت بستند آنحضرت نیز مسئول الجماعت را
قبول و جانب [illegible] کرم عطف عنان ظفر شمول کرده روز دیگر خبر الله یار خان
و عبد الغنی ابدالی که سرکرده معتبر بودند رسید مشعر بر اینکه ذوالفقار خان
حاکم فراه با جمعیت بسیار باعانت ابدالی آمده مطالعه این اطمینان از
معاهده و استیمال پشیمان گشته بعد از وصول این خبر هزار نفر از دلیران معرکه
رزم جوی را بسمت فراه که مقر ذوالفقار خان بود روانه و شکیبائی را
محکم اردوی همایون ساختند و دو روز در آن مکان رحل اقامت انداختند
اما ذوالفقار خان در ظلمت لیل با جمعی از ثبات شکیبان گذشته در کمین
کمین نشسته روز سیوم با جمعیت افغان نمودار و الله یار خان با فوجی
از جانب شرقی آتش افروز نوایر حرب و پیکار و ذوالفقار خان نیز با جمعی

انبوه از کمین بر آمده بر سر اردوی همایون رفته مشغول کارزار گشت حضرت
ظل الهی فوجی از غازیان را بمدافعه ذوالفقار مامور و آنرا به تیر دلاوری دستان
جانسوز از سر سعیه دور کردند از افاغنه جمعی کثیر بهدف گلوله توپ و تفنگ و زخم
تیر و شمشیر کشته شده و بهنگام شام دلیران طرفین دست از جنگ باز داشته
در حوالی قلعه موسوم بیادکار محاذی یکدیگر نصب عوالی قرار کردند و روز دیگر
که کوکبه زرین مهر خاوری آغاز جلوه گری کرد کس فرستاده شاه طهماسب را
نیز از شاه به آورده [illegible] بعروق و جمعی از تفنگچیان در منزل سکمان بدا نشستند
دوباره بجانب هرات اعلای اعلام نصرت آیات کردند افاغنه از جانب سکمان و
با وصیا تهیه جنگ و بعد از ترتیب جمعیت تمام دست بشمشیر حمله
ور گشتند از انطرف توپ و تفنگ عرصه کارزار از کشتگان پر جلوه
[illegible] کردند سحرگاهی که رایات جهانگشا چون مهر زرین لوا [illegible]
فلک فرسا نمود ارساخت چند نفر از افغان وارد و از جانب الهیار خان
طالب امان شدند آنحضرت فرستادگان را برگردانیده پیغام دادند که ما [illegible]

ما دام عطای افغان خود بخدمت نرسند با یک نفر از غازیان را جان در تن و

رمق در بدن باقیست ترک این رزم و فسخ این عزم نخواهند پس جمعی از روسای

الطایفه درک خدمت حصه و کردن قرار داد از روی اعتذار جبهه سای زمین

نیاز گشته عرض کردند که افاغنه غلجه و ابدالی هر دو در عهد قدیم ایران بوده

اند غلجه مسند خیانت گستر علاقه قندهار و بعد از آن اصفهان را که قرارگاه

تخت سلطنت بود تصرف کردند و ابدالی مدتها بهواخواهی ایران

با غلجه در مقام جنگ و جدال می بود اگر بمقتضای فتوت پیش ازین آن

و ما سوای هم در مقام مواخذه اعمال زمان ماضی نموده عطف عنان ظفر

توام و تنبیه طایفه غلجه را اهم و اقدم دانسته بعد از تنبیه آن جماعت گروه

ابدالی زیاده بر سابق در صدد ایلی و اطاعت بوده حلقه بندگی در گوش و

غاشیه خدمت بر دوش خواهند کشید هر چند که این معنی مخالف

رای شاه طهماسب و اعیان آن دولت بود اما آنحضرت مسئول آن طایفه

را موقع قبول بخشیده ایشان را رخصت انعطاف و اتمام عزیمت

اولا

بجانب سکسان العراف آورده روز دیگر بیست و سه نفر از عظمای ایشان
با سکلس و برایا بیرون اندوز تقبیل رکاب سعادت شوند و بخلاع فاخره
بهره مند گشته حکومت هرات بالله یارخان استقرار یافته تا سیم
و غره [illegible] دریافت پس فارسی زبانان را که در قلعجات توابع هرات
بودند با طایفه جمشیدی سکنه بادغیس کوچانیده بمحال جام و لنگر
و نواحی ارض اقدس فرستادند مقارن آن عریضه از جانب الله یارخان
رسید مشعر بر اینکه غازیان نصرت نشان که از منزل سکسان بتاخت
فراه رفته بودند فراه را تاخته اسیر و غنیمت بدست آورده از جمله اسرا
جمعی زنان و اقارب ذوالفقار خان اند اسرای مذبور بالشان [illegible] شود
حکم والا در باب اطلاق اسرای مذکور از موافق فرمان عز صدور یافت
در چهارم ذیحجه آن سال بفیروزی و اقبال وارد ارض اقدس فیض مثال
گشتند و مدت سفر تا ورود بمشهد مقدس [illegible] روز
کامل بود از انجا مجدداً خلاع فاخره و شمشیر مرصع برای الله یارخان ارسال

ارسال عرائض انیوارشات مشفقانه منهمال ساختند [illegible]

[illegible]

بعد از آنکه مشهد مقدس مقر کوکبه منصور گردید روز عید الضحی

علم فیروزی مآثر را رخصت مراجعت باوطان خود داده مطمع نظر

اقدس آن بود که در زمستان آن سال بر بیرتر کجانیه دشت قبچاق رفته

موسم بهار را در استرآباد منقضی سازند و نزدیک بوقت حاصل

لوای ممالکت گیری بجانب عراق افرازند مفاد اذا اراد الله شیئا هیا

اسبابه چون حکم قضا در سر انجام لوازم دولت همه جا برارادهٔ حضرت

سبقت گزین و هر تمنا بمحض خطور خاطر اقدس بحصول و بیر قرین است

بمضمون اینکه مصرع صید را چون اجل آید سوی صیاد رود تا سر پنجه قضا

گریبان خاطر و عنان عزیمت اشرف را گرفته خواهی نخواهی بسمت

خراسان کشید و آن چون گرفته نیز لذت ضرب دست خراسانیان

را چشیده بودند تن بانتقال آنکه بعد از آن که نهضت لوای فلک

فرسا بجانب هرات وقوع و این خبر در اطراف ممالک شیوع یافت ترشت
علیحه که متصدی امر سلطنت بود عرصه را خالی و خود را بیهال مشغول
کار ابدالی دیده با جمعیت موفور و کثرت غیر محصور در روز دوشنبه
سیزدهم محرم سنه ۱۱۴۲ مطابق سیچی ئیل بحدود خراسان رایت افراز
رزم و پیکار شد بفاصله چند روز که شور عرق چون از جبین صبح
دلیران بچکیده بود و مرکب تیزگام بهادران چون سهیت بین لگام
مهر و شتر بان ماه روی طویله آسایش و آرام ندیده این نوید بهجت
اثر بمسامع علیه رسیده فرامین قضا آیین باجتماع لشکر بانفذ و نو بجانب
را از راه سر ولایت مشهد و سلطان میدانی روانه ساخته خود
باتفاق حضرت شاه طهماسب در بیستم ماه صفر از راه نیشاپور
و سبزوار تحریک لوای اژدها پیکر نمودند و اشرف نیز از الطرف
تا سمنان آمده اولا بر سر قلعه میر سید علی اقامی سمنان که در آن نزدیکی
بود رفته قلعه را متصرف و قاضی را بدست آورده از آنجا بمحاصره

بمحاصرهٔ سمنان پرداخت حضرت ظل الهی بمجرد استماع این خبر احتیاطاً
اینکه مبادا اهالی سمنان بنابر گرفتاری قاضی بدادن قلعه راضی
شوند ایشان را از توجه موکب همایون قرین اطمینان و بشارت به
ثبات قدم و صیانت قلعه تاکید و اشارت کرده از شیر وار بطریق
ایلغار مرحله پیما گشتند اشرف پس از آمدن توپخانه از اطلاع گشته
و سیدال افغان را که سردار مقدمة الجیش او بود بر سر توپخانه روانه و در جنگله
توپخانه آتش فام داشت و قلعه مهر دستی من اعمال بسطام وار از طرف شهر
دو فرسخی قلعه رسیده از آمدن کوکبه منصور آگاهی یافت و از همانجا
راه بلدها را گشته روی بر تافت در هنگامیکه شهر بند نظام معرکه
انجم احتشام بست چون بسبب کثرت و ازدحام توپخانه در خارج
شهر قرار گرفته بود آن شب سیدال با افاغنه سنجون بر سر توپخانه
آورده کاری ساخت و بجانب اشرف بوای هزیمت افراخت
پس روز دیگر رایات جهانگشا متوجه مومن اباد دامغان گشته

سیدآل از موسی آباد روانه مهاند وست واشرف هم از [illegible]
پیش آمده در مهاند وست بسیدآل ملحق شده رو بستیزه [illegible]
ربیع الاول دو سیل بلا دریا جوش و دو بحر مواج در خروش آمده در
کنار آب مهاند وست طرفین دست از جان شسته [illegible] بکدیگر
شتافتند در آن روز حضرت ظل الهی تمامی لشکر فیروزی را [illegible]
قرار داده تفنگچیان پیاده را فوج فوج با توپخانه صاعقه بار محیط
آن دریای خونخوار ساختند مقرر شد که افواج ظفر [illegible] و دلیران
انجم شکوه بهمان نهج گروه گروه در جای معین در کمال آرام و وقار
ضبط عنان ثبات و قرار کرده بدون امر همایون از جا در نیایند
و دست باستعمال آلات حرب نگشایند الحق در مقامی که سپه
آرای عرصه ترتیب قوانین رزم لوای قرار افراز [illegible]
حادثه دهر احدی گام از مقام و منهج فراتر نتواند [illegible] همگان
سیاست [illegible] بضبط رسوم رزم پرداز [illegible] تیره [illegible]

که بخط مستقیم در محاذات توپ‌ها می‌آمد از پس برداشتند افاغنه را
از مشاهده این حال مانند دیگ آتش بجان افتاده دود از نهاد بر آمد
از هر طرف که هجوم آوردند خود را در دریای آتش تنها و [illegible]
نصیب خود ساختند پس فوج همایون بهمان ضابطه و ترتیب
متوجه تنبیه افغان گشته بتوپ دیگر علمدار اشرف را از پا در آوردند
اشرف لوای اقبال را سرنگون دیده دم را علم کرده توپخانه و خیام و
اسباب خود را گذاشته مانند بخت خود برگشته رو بگریز نهاد از نور
از سر ساعت روز تا عصر یک نوایر جنگ و بوارق توپ و تفنگ
فروزان بوده جمعی کثیر از افاغنه و روسای ایشان مقتول و زنده
دستگیر شدند هر چند کمیت تیزگام شوق دلیران بقصد تعاقب
ایشان سرکشی و جولانی میکرد اما چون هنوز تجربه اندوز راه و رسم
جنگ نبوده حضرت ظل الهی ایشان را عنان داری نموده فرمودند
که هر وقت که ضمیر اقدس و آراء شاهی مقرون بصلاح داند باید

نادر ن خواهیم ساخت بیان صورتی که جلال آن احوال
بوضوح پیوست بعد از وقوع شکست افغان رایت
اعتبار شد موکب جهانگشای وارد دامغان گشته
[illegible] آرای آیینه صورت نمای امور اندیده دبیر نو حال و ماضی
و مستقبل پیشگاه خاطر الهام مدبر اقدس تا بیند [illegible] سرپنجه
نجست رایتش از وقت مالک زمام دولت دیده از سهمان
مکوان محمد میرالطاف ولایات آذربایجان برسم سفارت روانه
روم ساختند پس رای کیمیا آرای همایون اقتضا کرده که متعاقب
اشرف کوچ بکوچ عازم اصفهان شوند با این عزیمت متوجه منزل
اهوان گشته در اثنای راه با شاه طهماسب مشغول مکالمه بودند
گفتگوی حقانیت آمیز حضرت ظل الهی بعقاید آن مراتب ترجیح
مبارک شاهی ناگوار آمده اختیار خانه و خاصان خود را از معسکر
فیروزی اثر جدا کرده از روی طرح و خشم بجانب توده روانه

شد آنحضرت کامی چند رفت کرده هرچند نصایح مشفقانه
ادا کردند مفید نیفتاد شاه طهماسب آن روز را در [illegible] بود در
وارد شده و در آنجا رحل اقامت انداخته حضرت
و سید علیخان عرب را که دخل کامل در مزاج پادشاه
بارشاد فضولانه [illegible] روانه ساختند که بهر نحوی که باشند او را
از سر طیش باز آورده برگردانیده دو روز در سمنان بانتظار
آمدن توقف کرده پادشاه را نیز از نشاء غیظ افاقه حاصل
شد بار گشته از سر راه بخیمه آنحضرت شتافته تبدیل اعتذار
غبار نفاق از آئینه خاطر آنحضرت زدودند پیش حضرت ظل الهی
نخستین علیخان سردار و اغورلوخان جرچی باشی که در سمت
گیلانات بمحافظت حدود مامور بودند مقرر کردند که میانه قزوین
و طهران وارد [illegible] و صلاح شوند و خود بعزم تعاقب اشرف
بتحریک کوکبه عز و شرف کردند ساعتی که در آن آوان بظهور رسیده

رسیده اهل افاغنه طهران بعد از شنیدن خبر شکست اشرف
بموجب اعلام او معتبرین بلاد را [illegible] که [illegible]
[illegible] و بقصد تیغ تیز بنیاد حیات ایشان را قمع کرده
ی و بجانب اصفهان شتافتند رذاله و عوام شهر بعد   رجاله
از فرار افاغنه میان قلعه ریخته مشغول نهب اموال و اسباب
انجماعه گشتند در آخر روز که نوبت کیفیت جباخانه افتاد آن
ستاره سوختگان دیار بادافی که هرگز چنان روز بر آن در مخیله روزگار
خود تصور نکرده بودند از فرط شادی سرا پا نمیشناختند با مشعل
افروخته بجباخانه در آمده ناگهان شراری از آن مشعل بباروت
افتاده چراغ شرارت و بیداد را که از خاندان افغان بیادگار
مانده بود روشن کرده هشتاد نفر متجاوز از ایشان را بر آ
و ار آتش بی پروائی سوخت در میان جنگ و سرور دو چار
تنفس راست نشده متعالی حضرت ثانی اشرف بعد از شکست
کرت

طالب

و ماند و سمت عازم درآید ... اسلام خان حاکم طهران داود
گشته با توپخانه متفق چهار نفر افغان جنگجو آمده سر دره
سست
خار را که در میان دو کوه واقع و سختی معبر شهره
بوجود دلیران پولاد پوش سنگ آهنین بست و آن گذرگاه
از در سکوه و فراز کوه راه با تفنگچی انبوه فرا گرفته چه با سواران جلادت
آیین در کمین نشسته غافل از آنکه تمشیت خاشاک راه بر اخگر سوزان
و شعله با تپاک نمی‌توان است و شیشه بمغز تر سنگ خارا را نتوان شکست
پس فراوان دیده ور و دیده تابان تیز نظر انتهای ایجر بسمع خدیو
عصر فرکرده انحضرت بعد از وقوف بر اینحال از سمند سبک پیاده
گشتند پنج شش هزار کس از تفنگچیان جرجیه جفی و الاپوی را که تلنگ
قلعه جنگ جویی بودند فوج فوج مقدمه الجیش کرده بسمت شرقی
و غربی کوه تعیین و توپخانه و زنبورکخانه را از وسط راه راهی ساختند
و خود چون کوه پابرجا دامن همت بر کمر استوار کرده بیورش سر درآختند

پرداختند بحکم همایون توپچیان بهادر بیت الشان جنگ از میان
آن درهٔ تنگ بمدافع جانسوز و توپهای آتش افروز رایهای دلاوران جنگ
کبر ... بلنگ یوسف پلنگ صولت و دلیران بهرام کین ...
سطوت ... جانبین کوه بسنگ ... گرم و با آتش افسانی گلوله
های ... از چون سنگ خصم را نرم ساخته الطائفه را چون پای
توانائی بسنگ آمد تا به سیل از فرار کوه ابناک نسبت نمودند و از
ایشان نیز از میان دره توپخانه همانا خود را گذاشته در کمال خذلان و
خواری و از روی شرمساری بجانب اشرف که در وی راه امین می‌بود
فراری و جمعی کثیر ... شدند اشرف بعد از ملاحظه ابطال
توپ قلعه کوب را که از اصفهان همراه آورده در وی رایین گذاشته بود
شکسته توپ کمتر را بجانب اصفهان مهمیز زد چون حکومت قزوین
در آن آوان از جانب اشرف به سیدال اختصاص داشت و کوچ و امام
یا اولاد و جمعی از افاغنه در قزوین می‌بودند سیدال میخواست که خود را

بقزوین رسانند بنابر اینکه حسن قلیخان و اغورلو خان پیش از وقت
بامر والا مامور بسمت ساوجبلاغ و تسخیر قزوین بودند مسدا [illegible]
ورود بقزوین را مسدود یافته جانب خامسر گشته باشرف
پیوسته دو الدا[illegible] و با افاغنه زحمت مخصص بنا مامورین قلعه قزوین شده
با مامورین [illegible] استمهال و وقوع الوقت گذاشت و انتشار عزیمت
تجدید و تهیه تدارک وارد اصفهان و اولاد مرتفعیل عام [illegible] بلدا
کرده سه هزار نفر مجاور از علما و معارف و سایر رجال را تبیع
گذرانیده از طرف شاه طهماسب نیز با بشارت و اوامر برای تنظیم
و تنسیق مهمات ملکی در طهران توقف داشت بنابر اینکه عبور از
از راه مهر و متعذر بود لوکیه بعالون از راه نطنز عازم اصفهان گردیده
و در منزل قراولان طرفین تلاقی یکدیگر گشته سر و زنده از آنجا [illegible]
حضور [illegible] باز اسلام افغان در حوالی کاشان با افواج عظیم [illegible]
سر از گریبان جلادت برآورده و او طلب گشت قراولان [illegible]

که تعداد علامات شکوه سپاه و علامی طلیعه نصرت اثر مأمور بودند بمقدمة الجیش
افغان تلاقی و شایسته شکستن کلاله تیغ و سنان سر کردن پیمانه عمر دلیران
ساقی گشته اول کار را چون آخر رزم مستان ساختند و بیک گردش
میدان سپهر خصمان از باده ناب آب شمشیر تابناک گرم شده چهار
صد تن از ایشان سرمست بخاک افتادند و از نفر سر گرفتاران خیره
و رودبایت شان بروم معسکر اشرف معروض خدمت اقدس شده
از آنجا که دریای عزم آنحضرت بحر محیط توکل پیوسته در بر امری ضمیر بحر
حوصله اش سفینه امید را با ناخدائی لطف ایزدی بساحل ظفر
تحمل بسته است این معنی را از نتایج اقبال دانسته انتساب رایات فیروزی
در همان مکان با سپاه انجم حشم چشم براه طلوع طلیعه مهر زرین علم
آسوده صبحگاهان که [illegible] ماه ربیع الثانی آن سال بود نخست اطراف
اردوی کیهان پوی همایون طبل رزم سازی بلند آوازه و اعلام جهانگشای
فلک فرسا افراشته کوکبه سطوت سلیمانی و دبدبه هیبت سلطانی [illegible]

بجانب اشرف روان و با کمتر کرده سپاه بر سر طایفه خاک
بر غبار جلادت هم هوا کردند چون پشت سوی چه جورس محل افغان کسبه بود
کوه بلندی که در آن موضع واقع است را در میدان جنگ بستند
آنحضرت اراده کردند که بر سر اردوی ایشان رفته اردو را غارت کنند
متوجه جانب اصفهان شوند شاید افاغنه از پشت دیده رو بمو کرده
آورند بعد از آنکه موکب نصرت پژوه معاودت آن کوه فلک شکوه
کردید سرف چون در جنگ مهماندوست باعتقاد آنحضرت
خود از سپه آرائی کار آموز و از طریقه جنگ جدید جهان تجربه اندوز گشته
بود این دفعه در مقام معارضه بمقاتل درآمده بضابطه و آیین که در معامله
مهماندوست از سه بار کسور کشته دیده بود رنگ جنگ ریخته
افواج لشکر خود را در یک سلک انعقاد و انتظام و اطراف
از آن به توپخانه کوه سان استحکام داده توپهای ثعبان مهابت
را از جای سپر رس که گلوله اجل لشکر رزم آزما میشد رعد آسا حسن

وجمعی از یکه تازان گزین افغان هم بمیدان دلیری گذاشته بمدافعه پرداختند
آنحضرت ازانجا که همت خداوند عالم را یار و مددگار و نشیب و فراز
جهان را در نظر همت یکسان و هموار میدانند مقید بسختی و سستی
مکان نگشته بجانب ایشان روی آوردند چون سپه ناز و نخوت
را ارشاد پیر خرد و راه نمای الهام خداوند صمد در هر جنگ
بمقتضای مصلحت وقت روبه خاص و اسلوب علیحده است
درین کرت طرح جداگانه در کار جنگ ریخته اول تفنگچیان
بهرام کین را که پیاده رو لشکر فیروز جنگ و مانند شیر و پلنگ
در زنجیر انتظام حکم خدیو با فرهنگ بودند سلسله خودداری
از گردن برگرفته با چنگ و چنگال دلیری مانند سپر سر توپخانه روان
و متعاقب ایشان اعلام ظفر نشان را سیفته کسا ساخته قول
نصرت قرین را حرکت دادند پیادگان دلاوری صدای زنبورک و
تفنگ را آواز چغانه و چنگ و آتش فشانی توپهای فرنگی تراوه

نژاد رادرِ بازار جان عروسی نوبت اطلس گلنار فرنگ تصور کرده
برآن دریای آتش نهنگ آسا غوطه برگشته گوهر هوا خواه ظفر را بدست
آوردند یعنی بی محابا در کاب یورش کرده توپخانه فغان را بنیروی دستی
اقبال خدیو جهان تصرف کرده آب تیغ آتش باران شعله جان سوز
که شراره سعادت آتش بر بالا می‌رسید فرونشانیدند جانباران عرصه کین
که بر سم طرح ولایت سواره مهیای امر و اشاره بودند باذن والا
سورن انداخته مرکب جلادت برانگیختند و از دو جانب یکدیگر آویختند

چو دریای خون شد همه دشت و راغ :: جهان چون سپهر و آسمان
چو چرخ بنفش ز آوار اسپان و گرد سیاه :: بخورشید پیدا نه تابنده ماه

و در اثنای گیر و دار که شعشعه سیف و بارقه سنان خیره کن چشم کارزار
و دست اجل سیلی زن چهره روزگار بود سپاه با فتح عظیم از ا
لشکر ظفر شعار دفعی اعاغنه هم از سمت دیگر بجانب قول حمله ور گشته
آتش حرب و ضرب برافروختند لاما لطف باری و اقبال خدیو کامگار

مددکاری کرده بسیاری از ایشان را از کسوت حیات عاری و بقیه
را مرحله پیمای وادی ذلت و خواری ساخته اسباب نصرت اثر و حشمته
بعد از آنکه اشرف کار خود را تباه و روز دولت را سیاه دید جمیع
توپخانه و اثاثه سلطنت گذاشته با دل افگار و خاطر پریشان در کمال
خذلان و تشویش سر خویش و راه اصفهان پیش گرفت و از ورود
ما حوالی عصر بر آن قتال اشتغال داشت میرورند [illegible] بسیاری از
الطایفه قدومیه بدست آمد که از رومیه گرفتار کمند اقتدار دلیران
نصرت شعار گشته بودند تمامی را مرخص و مورد نوازش سلطانی
مجبور از سالک طریق و معدلت الی آمده سرور فرمودند چون در
روز جنگ که غازیان مشغول ستیز و آویز و کارفرمای سیف خونریز
بودند جمعی از سبک مغزان سبک مایه که در [illegible] از متاع
کاسه‌لیسی پرستی [illegible] از قبیل توپ [illegible] اطلس [illegible]
و از گلوله تفنگ پلو و قماش فریفته گشته به یک واحد [illegible]

پرداخته و مطایای مال خود را گران بار مال غنیمت ساخته بودند [illegible]
بمعنی که مصداق اعاریان طمع کار از افزونی مال گران بار از فکر جنگ
باز مانده بید خیره اندوزی که سرمایه آفات و دشمن جانی است گرفتار
کردند تمامی جواهر ملبوسات و فرش و خیمه و خرگاه دارایی و نفایس
واسباب نفیسه که از آن فزونه [illegible] بر جا مانده بود قصای همون
زر آنها [illegible] و قیمت آنها از میزان قیاس بیرون بود یکجا
جمع کرده چون در نظر همت والاجوار بود مانند خار آتش زدند
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] چون اشرف از مورچه خورت گریخته بجانب اصفهان
رفت هنگام شام با روز سیاه وارد اصفهان گشته فی الفور با افاغنه
بار بر بختی بر بسته بحسب [illegible] سمت شیراز فرار کرد در بیان صبح قریه
[illegible] حوالی شهر واقف گشته بشهر هجوم آورده با اهل محلات
و افاغنه را که در خانه‌ها فرصت گریز نیافته بودند از سرای زندگی بیرون

کرده به نهب و غارت و تاراج مال افغان مشغول شدند بعد از ظهر معاودت

اصفهان درب شهر را بسته حقیقت حال را بحضرت ظل الهی عرض

داشتند در بیست و سیوم ربیع الثانی آن سال کوکبه منصور عازم صفاهان

بود این خبر بعرض مقدس رسید کس برای ضبط خزاین و غنایم تعیین و خود

رایت سعادت بجانب شهر افراشتند بعد از آنکه خاک اصفهان بیمن قدوم

میمنت لزوم همایون در نظرها حکم سرمه اصفهانی یافت و مهر طلعت

مهر آثار والا بر در و دیوار آن دیار تافت مردم اطراف بازماندگان افغان

فوج فوج گرفته آوردند اصفهانیان که از مرده افغان میگریختند الحال [illegible]

بشمشیر و کارد و تیر روانه ملک عدم ساختند فحوای [illegible]

حیاه جانی تازه می یافتند بعد از سه روز که اموال افغان بحیطه ضبط

در آمد شروع بسان سپاه و ملاحظه عرض لشکر نصرت پناه کرده تمامی

غنایم از نقد و جنس و اسباب طلا و نقره و غیره برسم جوایز و انعام بذل غازیان

ظفر فرجام گشته کس برای ایصال این مژده دلپذیر و آوردن [illegible]

شاه طهماسب روانه آن ساختند نوید فتح و ظفر چون بپادشاه
رسید بنوای عیش و طرب با مهر و ماه رسید از انجا که غرض اصلی
ازین سفر تسخیر اصفهان بود که بپای مردی میسر گشته و سمت آواره دیار
ادبار گردید حضرت ظل الهی بعد از انتظام امور سپهر مدار کاه که خارج شهر است
نقل مکان فرموده که بعد از ورود شاه طهماسب و تمکین بر سریر سلطنت
روانه خراسان شوند و شاه طهماسب نیز مرحله پیمای طریق مسارعت
گشته در نهم ماه جمادی الاول وارد اصفهان بود از انجا که عرض راه بمنزلی
که حضرت ظل الهی اقامت داشتند نزول نموده هر چند که [illegible]
انحضرت را تعیین و رفع محل را طالب بود اما امید است که چون
انحضرت صرف زمام عزیمت بجانب خراسان نماید اوضاع سلطنت
مختل و کارها بشکل اول خواهد شد در باب فسخ این عزیمت اظهار برای
توقف مبالغه و اصرار کرده انحضرت بنابر آن تامل گذاشتند و روز دیگر
باز شاه طهماسب سران سپاه را طلبید و اعاده این مطلب کرده ایشان

در جواب عرض کردند که آنحضرت تائید یافتهٔ رب العزت اند تا پای
همت ایشان قدم در میدان گذاشته دست گردنکشان و گردن
فرازان کوتاه گردید کارها فراهم و نقد دست فرسوده شاهی رواج
یافت در صورتی بعرض این مطلب جرأت میکرد که آنحضرت فرید اند از همه
کارخانهٔ سلطنت بوده راه دخل غیر مسدود گردد و این
خود منافی سلیقهٔ پادشاهی است و عنقریب ارباب غرض دخل
دولت یافته در مهمات ملکی اقتدار یافته مانع پیشرفت امور و عیش
بدنامی آنحضرت در پیش دوست و دشمن و نزدیک و دور خواهند شد
همان بهتر که پادشاه خراسانیان را معاف و دیگران را متکفل
مهمات درگاه جهان مطاف سازند اگر دیر و قصوری رود در بدتره
در بابان حمل بر تهاون آنحضرت نمایند از ظهر تا عصر مجلس گفتگو امتداد
یافته هنگامیکه نزدیک بود که نگین آفتاب از کف سلطان عصر
بیرون رود شاه طهماسب آشفتگی خاطر ملال باطن ظاهر کرده

ظاهر کرده از روی طرح افسر از سر و گوهر از نعل برآورده بر زمین زد الحق
چون دیده شد که این سخن بطبع او ناموافق و حرکت هم بدو ان ایهام
کار نالایق است در مقام اعتذار توقف اختیار کرده اظهار کردند
که سرکار این مسئول مقبول خاطر پادشاه نباشد رضای ایشان منوط بر
ایثار است گفته بودیم که پای تخت را بدست آورده دیهیم
ایشان بعمل آمد انشاء الله تعالی دشمن را نیز آواره دیار نیستی کرده
آن وقت رایت مراجعت می افرازیم از وقایع ایام توقف
اینکه خبر رسید معتمدی که از افغان بسفارت روم تعیین شده
بود در تبریز سفر آخرت اختیار کرده لهذا رضا قلیخان شاملو را در عوض
او باین امر مامور و روانه و حکام نیز بجویزه و کوه کیلویه و بختیاری و ولایات
تابعه تعیین فرمودند چون بنحوی که سابق نگارش یافت که حسن قلیخان
زنگنه و اغورلو خان با جمعی مامور بسمت ساوجبلاغ و قزوین بودند
سید آلم با چندی از انتظار کار اصفهار از ایشان استمهال نموده

و افغان در آن حال شبی مستحفظین را غافل نموده با کوچ و اسباب بجانب
سلطانیه که در حوزهٔ تصرف رومیه بود فرار نموده پس حکومت
قزوین و ضبط مال افاغنه در عهدهٔ اهتمام رضاقلیخان شاملو مقرر گشته
حسن قلیخان را بسمت فراهان و کلبعلیخان بامور ساختند که
در آن مرز و بوم از جانب عسکر روم خبردار باشند و مدت چهل روز
در آن ملک دلفروز مطلع فیروزی بکامکاری و حکمرانی عیش اندوز
گشتند [illegible]
[illegible]
بعد از چهل روز که حضرت ظل الهی بنابر تشابه جزو بکل و تناسب
فرع باصل در اصفهان بتکمیل خلعت سلطنت و اقامهٔ صورت
نوعیه تشخیص مملکت فرمودند بسمع والا رسید که اشرف با افاغنه
بمدلول استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله ضرب دست
دلیران رزم کوش را فراموش کرده در سبزوار مملکت مشغول

مشغول استعداد و جمعیت احزاب با سواره و جماعت سمنانی
و باقی عشایر بسمت فارس و بنادر ساخت حضرت ظل الهی دوباره
میان همت بدفع الفه قصبه بسته روز سیوم جمادی الاول کوس
قیامت غریو رزم سازی بلند آوازه رایت جهانگیری آسمان
فرسا ساخته در عین زمستان از راه ابرقو بمشهد مادر سلیمان
روانه شدند و شدت سرما بحدی بود که از قلم و صفحه انگارند
مانند بید بر خویش لرزد و اگر دوات بنگرید و تنش دهن بگشاید
رطوبت در کامش افسرده گردد بعد از ورود موکب نصرت
طراز بمرزقان شنیدند فرخی شیراز اشرف باز تجدید جمعیت
و احتشام کرده با استعداد تمام بمقابله پرداخت و از طرفین تسویه
صفوف و ترتیب اصحاب سیوف گشته نخست افاغنه
بهیأت مجموعی بجانب قول همایون حمله آور گشته خرگه
را از منزل اعتدال گذرانیده به پیادگان جلو مقارن شدند

تفنگچیان چابکدست بگلولهای جانسوز ایشان را پست کردند
نوبت دیگر بطرف میمنه بهجوم آور شده بانداختن زنبورک
و تفنگ غریو و غلغله بچرخ پیروزه رنگ رسانیدند حضرت
ظل الهی با فوجی از دلیران عرصه دشمن کامی بامداد میمنه شتافته
بحملات زهره گداز و صدمات طاقت پرداز اساس استحکام
بنیان قرار آن گروه گشته جمعی را بمغاک هلاک انداخته
اشرف با افاغنه بجانب شیراز رایت فرار افراخته افواج
خصم افکن تا دو فرسخی بتعاقب ایشان پرداخته فضای
هامون را از خون دشمن لاله گون و دامن دشت را مجرای
رود جیحون کردند روز دیگر که میان صدیق صبح صادق از شفق
زعفران بر جبین شود میان صدیق ملا زعفران با [illegible]
استیمان از جانب اشرف وارد زرقان و مشرف اندوز تقبیل
عتبه خلافت بتیسار گشته جبهه ندامت را بعذر [illegible]

وهمل اي خروج من سبيل زمين ساي اعتذار ساختند اما
خديو كردون جناب اقبال جواب باين نحو شد كه در حالتي راه نجات
بر ذمي ايشان [illegible] بود كه اسراي خاندان خاقان مغفور را معه اسراي
ايراني كه همراه دارند [illegible] و اما تا [illegible] نموده خود دسته دسته
در ممالك محروسه سلطاني مقيم و سركردگان ايشان ملتزم خدمت
ركاب نصرت شيم شوند و ايشان را نويد امان و وعده عفو
ما سبق مستوثق و مرخص ساختند صبحگاهان كه قطار بختي هفت
آسمان بهودج زرين مهر تابان آراسته گشت جماره بان قضا
محمل كش اين عماري زرنگار شد ميان صديق و ملا زعفران
مهد عليا و ستر كبري را كه آفتاب سايه پرور و حفظ الهي و در ناسفته
درج دودمان شاهي بود با خواجه سراي سراي دولت رسانيدند
و دوباره رفتند كه اشرف را مطمئن كرده بيارند اما سيدال كه در
روز هشتم باردوي همايون آمده بود از خلاصي كوچ و ولدان و منوبان

خود که در ارک قزوین محصور بودند آگاهی یافته همان شب اشرف را
بشرافت گریز آورده اشرف نیز از اهل حرم به پسر محمّد و دو نفر شاهزا
اکتفا کرده اسمعیل و ابراهیم ولدان محمود را با شش نفر از اولاد
و بنی اعمام و سیزده نفر از اناث که زنان و دختران و همشیره های
او و محمود و میرویس بودند فرصت بردن نیافته در شیراز گذاشته
خواجه دیوسرلی را برای قتل آن جمع پری وش تعیین و خود نیز در
گریز راه تجاب قندهار انگیزد اما خواجه مذبور باین قدر فرصت یافته
بود که دو نفر از زوجات اشرف را که یکی خواهر محمود بود بقتل رسانیده ام
القصه یاد مادر محمود را زخمی منکر زده نیم جان کرده بود که بعد از دخول
لشکر ظفر نهاد آن نیز جان بقابض ارواح داد هنوز میان صدیق
و ملا زعفران با اشرف نیم وسوسه بودند که اشرف از غلبه اضطرار
ضبط ما سکه قرار نکرده فرار و قراولان موکب نصرت شعار از
سیاهی و گرد لشکر افغان تفرس این معنی کرده برای اخبار [illegible]

بخدمت والا می آمدند که در عرض راه بان دو نفر دوچار و ایشان

را با دوازده نفر اعاظم رفقای ایشان باز گردانیده آوردند حضرت

ظل الهی فی الفور ایشان را مرخص و روانه فرمودند که چون باختیار

خود باین درگاه آمده بودند نگاهداشتن ایشان در کیش مروت

و شرع فتوت جایز نیست هرگاه در جنگ دستگیر میشدند

بمقتضای وقت عمل میشد بعد از رخصت ایشان با فواج نصرت

نشان تعاقب اشرف پرداخته نزدیکی پل فسا که در سه

فرسخی شیراز واقع است رسیدند چون بسبب شدت ایلغار

غازیان از کار و مراکب از رفتار مانده شب بر سر دشت آمده بود

آنحضرت بانتظار جمعیت عقب لشکر عنان باز کشیده در نیم

فرسخی پل منزل کردند از اتفاقات پانصد نفر از افشاریه و اکراد

و قراچورلو که مقدمة الجیش موکب نصرت کیش در نیم فرسخی همه جا

در پیش بودند و سر پل فسا از عقب افغان رسیده اشرف اعلام

از رود خانه عبور و بیر محمد مشهور بمیان چکی که پسر درشت محمود و اشرف
دو در میان افغان صاحب عز و شرف بود جمعی از دلیر یاران و فدائیان
افغان را چون راه طریقت باو بود محافظت راه و ضبط پل
را بر ذمه خود گرفته قزلباشان را بجنگ مشغول ساخت که افاغنه
با خاطر جمع از پل بگذرند معهذا افاغنه از بیم جان جمعی جمعی از
غلبه خوف در آب غرق گشته متاع هستی را بعالم نیستی
فروختند دو سه هزار نفر از اطفال خورد سال و شیر خواره ٥
بالبسیاری از زبان در آن ظلمت لیل که روز نامه یوم تفر المرء من
اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه بود انداخته سالک مسالک طریق
این المفر شدند و قزلباشان سر و زنده بسیاری آوردند از جمله مقبولین
میان جیو پسر بود که بعد از گریز و فرار عقب کشتگان بسوی دیار
نیستی روان گردید از فرقه گرفتاران میان صدیق و ملا غفران
بود که اجل تازیر قفای ایشان زده هر دو را اسیر فتراک دلاوران

دلاوران گردانید هرچند مامورین خدمت شایسته نکردند اما غفلت
عظمی ورزیدند که حضرت ظل الهی را بهمان توقف ازین واقعه آگاه
نساختند همانا وراجل بعضی از افاغنه تاخیری و در انصرام مهمات
رود و سری مقدر بود و در حینیکه بسیاری از آن طایفه از پل گذشته بود
آنحضرت با لشکر جهان آشوب چون سیل بی امان بر سر پل
رسیده نخست چشمهای سرکرده اکراد را عبرة للناظرین باشاره
سر الماس صفر خنجر جوهر بیرا از حدقه برآورده سرکرده افغان را پیرا
تقطع گوش گوشمال دادند و کسی برای ضبط کردن اسرا و اطفال
تعیین و خود با فوجی از جیش منصور تعاقب آن گروه ایلغار
و بیست نهر فرسخی راه طی کرده چون افاغنه بتعجیل گذشته بودند
باز بشیر از عطف عنان فرمودند از قائم قضا انجام باطراف
باطراف ممالک محروسه اصدار یافت از هر راهی که آن طایفه اراده عبور
نماید بهمراه بر ایشان بگیرند و از انجا اولاد و زنان و همشیره های

محمود و اشرف را از راه کرمان روانه ارض اقدس و میان صدیق
و ملا زعفران و باقی گرفتاران افغان را با شوبان و اسارای
خاندان مغفور که از تسبیر فرصت بردن نیافته بودند روانه
اصفهان ساختند و از معجزه کاری دیده دید خدیو بیهمال که فطرت
نقود شناسای و معیار حقیقت سنج دار الضرب دانائی
و بینائی است آنکه در حین روانه کردن گرفتاران بزبان الهام
بیان بمستحفظان فرمودند که ملا زعفران را خوب محافظت
کنند که خود را زنده باصفهان نخواهد بمدلول ارباب الدول
ملهمون صورت وقوع یافت در سر پل رود خانه رشتی
که محبوسین متفرقین فی الاصفاد عبور میکردند ملا زعفران برای
رفع ذل و جانسپاری خود را سبکتر از باد در آب انداخته آتش
سرکش حیات را تسکین داد و نقد را محصلان باصفهان
رسانیده در میدان نقش جهان بگزلک فرمان سیاست

شاه طهماسب نقش هستی ایشان را از صفحهٔ جهان ستردند
و از علامات تایید اقبال که شخص اندیشهٔ سر جهانگیری جدید و جلال
حال نیز دانسته که در ایام توقف در آن بلدهٔ مینو مثال روزی در هنگام
سواری عبور و مرور کوکبهٔ منصور تکیه گاه لسان الغیب خواجه
شمس الدین حافظ شیرازی اتفاق افتاد بر سر مزار برای پیش آمد
کار به دیوانش تفاؤلی کردند این غزل آمد شعر سزد که از همه دلبران
ستانی باج چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج ز چشم شوخ تو
بر فتنه جمله ترکستان به چین زلف تو ماچین و هند داده خراج
دهان شهد تو داده بخضر آب بقا لب چو نوش تو برده ز قند
مصر رواج پس روان آنرا اساس داده و بقعهٔ آنرا [illegible]
شاه جم جاه امر بعمارت فرمودند و از صادرات ایام توقف اینکه
اینکه چون همیشه از مبادی ظهور دولت علیهٔ گورکانیه و صفویه قبایل
اساس دوستی استحکام داشت در ایام فترت ایران که روی داده

دررسی و هر طایفه متصدی مخالفت و کمر فرصتی شدند از جانب
اندولت ابد پیوند امری که به مخالفت و نفاق باشد بظهور رسیده
بود علیمردان خان شاملو را برای سلخ جرجیح اصفهان بسفارت
تعیین و روانه هندوستان و در ضمن این مطلب اعلام کردند که
از انجا که درین عرض مدت افاغنه قندهار بشیت بهره دو دولت
والا کمال مخالفت ظاهر و اعلان فسادهای متواتر کرده اند و تسخیر
قندهار پیشنهاد خاطر می باشد از طرف کابل جمعی بسد راه
مرار عبور انجماعت مامور کردند و چندی که شهر شیراز از فر قدوم
همایون رشک نگارستان چین و طراز بوده باتساق و انتظام
امور مملکت می پرداختند تا موسم زمستان انقضا یافته خورشید
جهانتاب از پس پرده سحاب افتابی شد و افتاب
عروس بهار از گرمی خانه خلوت بایوان بهار خرامیده چون خلع
ماده دشمن شد فتح فارس نیز میسر شد و حال خصم ابتر گردید هر چند

باتساق

هرچند عزیمت خراسان در خاطر اقدس تصمیم یافت اما اگر
از سمت کرمان بر میگشتند بیابان بود و راه جول را چندان ذخیره
و علف که کفایت اهل اردو کند در خرمن مملکت موجود نبود و اگر
از راه اصفهان متوجه مقصد میگشتند بسبب ظهور تطاول
افغان مع عبور و مرور کوکبه نصرت نشان احتمال وقوع تحمیل
دوبار بر اهالی آنجا میرفت و این معنی از حوصله مروت بمسافت
دار دولت روم بهتر بود صحیح درباب [illegible] ایالت [illegible] رضاقلیخان
الهی صادر نمیشد در نهم شعبان بعزم استرداد ممالک عراق
متوجه سمت نهاوند و همدان و از راه دشت ارژن و کازران روان
گشته در سلخ ماه مذبور منزل با سط من اعمال سوسان مضرب خیام
سرادقات عروشان گردید در بیان وقایع [illegible]
سال فرخنده فال هزار و صد و چهل و دو در بیست و نهم شهر
شعبان المعظم خسرو کواکب حشم یعنی نیر اعظم از تهانخانه حوت

نیسان حمل علم برافراخت و اردیوان خدیو خطه امکان منشور والی
گیری عرصه خاک بقلم نرگس و خط ریحان بنام سلطان امیر اصدار
یافت سرو صاحب لوا و گلبن از غنچه و گل صاحب جنود افسر گردید
و جنود قوای ربیعی و میان کم فرصت دی را که برشته تصرف
در سر زمین چمن دوانیده بودند ممالک گلزار را از دست تغلب جابران
فتنه جوی حوادث بهمن و عسکر فتن رهانیده لشکر شتا که در
دیار گلستان آغاز فتنه گیری میکرد از بیم وصول موکب سلطان
بهار رخت غربت بسر منزل هزیمت کشید و جنود فساد
انگیز سرما که گرم غارت گلشن بودند از سطوت شوکت نوروزی
آواره دیار عدم گردید بارض اقدس گلزار از فر قدوم فی فروردین
بانواع ریاحین مزین و ایلات کوه سالاری لاله و گل و احشام
صحرانشین ریحان و سنبل رایفرمان قهرمان بهار در اطراف
دشت و ساحت گلگشت یورت و مکان معین گشت

گشت و اسباب سور و سرور در بزم چمن مهیا شده
دوشیزه غنچه در شبستان باغ در آغوش گلبن رسیده
و سرو سهی با گل نیلوفر ازدواج و عروس باغ از نوید این
فیمابین گل زوج بهیج ابتهاج یافت جشن نوروزی مرتب
گشته بزرگان امرا و سروران بخلعتهای فاخره بر دوش
افتخار آراسته و مانند غنچه مشت جیبهای را پر از زر و زیور
کرده بجامهای بوته‌دار زرکش قامت خویش را آراستند
سه روز آن عرصه دل افروز مفرح آیات فیروز گشته از آنجا عازم
پهلوان پور راه هرمز والی جویره با مشایخ اعراب و بیگلربیگی
کوه گیلویه با روشنای ممالک ادراک سعادت بعمل [illegible]
نصرت انتساب نموده حسنعلی بیک معز الملک نیز از جانب
شاه طهماسب وارد و دارای فتح شیراز جیقه و افسر مکلل بگوهر
برای آنحضرت و سیصد دست خلعت بجهت روسای سپاه

نصرت پناه آورده خبر رسانید که شاه طهماسب مهد علیا
را که اشرف بوساطت میان صدیق و ملا زعفران از شیراز
بترقان فرستاده بود مخصوص شبستان آنحضرت ساخته اند
و چون شاه طهماسب در ایام توقف در خراسان همشیره
شاهزاده رضاقلی میرزا را نوید مصاهرت میداد درین وقت
که معز الملک والد دستور مجدد او را باتفاق میرزا ابو القاسم
کاشی نزد شاه طهماسب روانه و از حریم سلطنت از زواج
یک نفر از بنات مکرمات خاقان مغفور را بجهت شاهزاده خواهش مند
شده پیغام دادند که چون غازیان را حق السعی درین دولت
است هرگاه خراسان را نیز از ممالک سلطنت موضوع
و اختیار آن را بسیط طرف محول و مرجوع کرده هر آینه سد شدیدی
مابین دشمن و ممالک شاهی خواهد بود و پس کوکبه اقبال از راه را
مهر بساحت در قول سریر توصول افکنده از انجا وارد توکسر

شوشتر را بایالت الولایت با ابوالفتح خان خویش محمد علیخان
قولار آقاسی مرجوع فرمودند چون سد رود خانه شوشتر که
در بناهای شاپور ذوی الاکتاف است از سیلاب مرور
دهور قصور یافته بود بهمت والا که در متانت بنیاد سد
سد اسکندری است بمرمت آن سد پرداخته
معماران مهندس پیشه و کارآگاهان درست اندیشه
بر سر کار تعیین و اخراجات آن از خزانه عامره مقرر ساختند
چون از طایفه عرب شرکتاری بسپاه عجم واقع می شد مشایخ
ایشان را کوچانیده روانه خراسان و والی حویزه را رخصت
انصراف بمقر ایالت دادند بعد از ورود الویه نصرت نمودند
ز قول محمد خان بلوچ که از طرف اشرف بایلچیگری روم رفته
بود در همدان مقدمه استیصال دولت افغان را شنیده
ناچار وارد معسکر فیروزی آبد و نامه نوشتجات را که از جانب

سلطان احمد خان پادشاه روم و اعیان آن دولت برای
اشرف آورده بود ملحوظ نظر انور ساخته چون از در بندگی
درآمده بود بعنایت خاص ارجمند و بایالت کوکیلویه سربلند
گردید و بعلت اینکه رودخانه از نزول طغیان در اغتشاش
بفرمان والا کلک ترتیب یافته بدستیاری سیاحان
و نزدیکی آب بازان جنود مسعود از آن رود در چند روز
به هزار کلک مانند فوج نجوم از رود نیل فلک گذشتند و
در عرض راه از ایلات کوه کیلویه و الوار بختیاری و فیلی و اعراب
جویزه باقی طوایف هر کجا که مفسد و مخالف بودند تنبیه و
سیاست منسوب و حکام بهکلی ولایات منصوب گشته
از راه جایدر و خرم آباد فیلی وارد بروجرد شدند و از قصبه برد
خرد حسنعلیخان زنگنه که بسرداری حدود کلپایگان و
فراهان مامور بود بموجب حکم والا با پنج شش هزار کس از [illegible]

زمیمنه و اردوی نصرت طراز و با ایالت کرمان سالمین
سرافراز گشته از راه قبلی مأمور به تسخیر کرمان شاهان عازم
آن سمت با استعداد و سامان گردید و در همان منزل معزالملک
و میرزا ابوالقاسم کاشی از نزد شاه طهماسب برگشته
عهدنامه والی گری خراسان را رسانیده متضمن بر اینکه
جمیع ممالک خراسان از قندهار الی [illegible] که راس الحد عراق
و خراسان است بضمیمه مازندران و کرمان و سیستان متعلق
بدولت نادریه باشد هر چند که همت سرشار آنحضرت از
جیغه و افسر سرکران و طبع بی نیازش از قبول اسم سلطنت
[illegible] برکران بود به تکلیف غازیان و استرضای خاطر
اهل خراسان که بالعرض چو همیشه ناصر این دولت
خداداد و تقویت بخش این شوکت قوی بنیاد بوده‌اند
رضا داده در ولایات مذبوره سکه بنام نامی سلطان اقلیم [illegible]

[illegible]

والرضا علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا رواج یافت
توجه موکب ظفر پیوند بجانب [illegible] نهادند بهمت عالی و [illegible]
و آغاز محاربه و مهیای فتح آن [illegible] دلپسند چون در
نزد خبر دار جانب رضا علیخان شاملو ایلچی روم خبر رسید که
اعیان دولت قیصریه بار ابر تعلل گذاشته جواب صریحی
که افاده فایده کند نمیدهند و سر کلانیر نهادند بعرض رسانید
که رومیه آغاز تاخت و تاز و دست تطاول بحال عجزه دراز کرده اند
لهذا حضرت ظل الهی بتوکل کردگار از آن منزل افتتاح کار کرده
در اول شب با نگه تازان جلادت شعار بر مراکب صبا رفتار سوار
بر رسم سیاحی ده فرسخی ایلغار کرده در هنگام طلیعه فجر که لشکر
ترکستان روز بسپهداری خدیو خراسانی خورشید سپاه
شامی شب تاختن آورده ماهچه سر علم ظفر رحم با طلیعه آخر
صبحگاهی توام اشکار گشته رومیان وقتی از خواب غفلت

شنسح بود با چند نفر از پاشایان عظیم الشان و جمعیت
فراوان قریب سی هزار نفر از توپی سرکان که دشته بعزم جنگ
وارد ملا برگشته اند حضرت ظل الهی که همیشه این قسم مبارزت را
از عطای ایزدی شمارند فی الفور به هم عنانی ظفر و همرکابی تایید خداوند
داد که رایت اقرار اعلام نصرت پرور گشته در صحرای بلا سرکه مکان
مسطح و بهناور بود سپاهی عسکر رومیه نمودار شد حدیو بهمال مواقع
ضابطه و قانونی که در اکثر اوقات معارک داشتند سپاه
منصور را دسته قرار داده قول همایون را بفر وجود بسمت نمودار
رسید رومیه نیز جمعیت خود را به قسم انقسام داده پای
جلادت پیش نهاده رایت افراز عرصه کارزار و نایره افروز
آتش حرب و پیکار گشتند چون رود آب در میانه فاصل بود از
هر طرف تفنگ آتش افشان تا به هنگ روز گرم سرد و شعله
او از برق خرمن سوز حیات یلان جلادت نمود گشته تفنگ

بسکه بازار گیر و دار آتش تیر و تفنگ گرم گردید دلیران میمنه
میمنت قرین از آب گذشته باشاره والاجانب میسره
رومیه یاختند و تیغ کین از نیام آخته تا یکساعت نجومی
جنگ ... سر بر سر موی جوانان از خون بصورت سران
حصول گرفت و نهال پیکر دلیران از شکافتن شکوفهای شگاف
جراحت گل ... گردید حلقش مصاف گردید بنوعی بهادران
جانبین پیکر در او یخته بودند که عالم را رومیه بصر دست
دلاوران ایران درآمده علم سردیک رکاب افتد عکس سار
شد و بقیه رومیه پای ثبات و قرار از جا رفته تمامی با آخر
و دواب و اسپ و اسباب خود را ریخته بجانب کعوه که
درین اوقات پناه عالمیان ذکر سرکاه امان دست
و ماکم کرده کان است ریخته بهادران خراسان که
در بیابان و بر و بحر در پیش است برق عمان صرصر

جولان ایشان یکسان است سنگلاخ اتوادی شبرنگ و
فراز را خار او حریر حیس و طرار سید اسپ بابوی توران
و جوانی همدان مصاحبت ایشان مرکب دلیری را بر انگیخته
چون اسپان رومیه در اصطبل فرهنگی نورده خوب
معاود مراکب برق تک دلیران همه کوه بنیاد صرصر
نژاد بودند با نهضه اکثر رومیه در کام نخستین اسیر دلاوران
ظفر قرین گشته فوجی عظیم عرصه شمشیر ابدار و جمعی دیگر
با یاشای بست رود و چند نفر از پاسایان بغیر زنده
گرفتار گشته غنایم بسیار و اسپان قوی هیکل و باد رفتار
بحوزه التصاب درآمد بعد از ظهور این فتح بهجت نشان
نوبی سرکان منقرا او نصرت افران گشته بهادران لشکر
سرورنده واجر مسرا فوج فوج عرصه پیشگاه نظر ساخته
مورد جوایز و عطایا گردیدند روز دیگر موکب جهانکشا

جهانگشا در شرف نهضت بود بعرض والا رسید
که عبدالرحمن پاشا حاکم همدان سرمایه بدکاری شده
[illegible] خود دانسته با عسکر رومیه سپاهی و حرب
ملتزمین پس موکب فیروزی نشان از نوحی مرگان
وارد همدان گشته جمیع اسباب و اثاث توپخانه و مور
حاصره رومیه را که در شهر مانده بود بحیطه ضبط در آورد
وده هزار نفر مجاور را اسیر که رومیه از ممالک عراق
واذربایجان بدست آورده درینوقت فرصت بیرون نیافته
بودند امای سلیم النفس بعضی و همگی را جمیع و دامن عفت
شان را از آلایش توپ پیکار پیکانان و دست تعرض
پیچیده صیانت کرده مرخص ساختند که روانه اوطان
خود شوند اما عبدالرحمن پاشا بعد از حلسه هزیمت راه فرار گرفت
و فرط مخافت از همدان تا سنندج که هشت فرسخ مسافت است

در یک سبطی کرده از همان راه نزد احمد پاشا والی جدید
شتافته اکراد از زلان در جنین عبور او سر راه بر او د[illegible]
عساکر رومیه گرفته با پانصد سر و زنده از ایشان [illegible]
آورده بودند که رئیس معصوابی گرفتاران در همدان [illegible]
نظر عاکفان دربار عظمت نشان گردید رومیه سنجاق
سرار ملاحظه اینحال ترک سنجاق کرده ولایت را خالی و از آن
بوم بر رفع آثار مدرسکانی کردند بعد از یک یوم که همدان [illegible]
غیر واحتشام شده بود خبر شکست حسنقلیخان بیگلربیگی حاکم
کرمانشاهان که از برد حرد دومه تسخیر کرمانشاهان تعیین شده
بود بعرض والا رسید [illegible] انتقال آنکه حسنقلیخان از سمت
کوهستان [illegible] همه جا از خلاف جاده عازم کرمانشاهان
و در دو فرسخی قلعه حسن پاشا نامی که حاکم آنجا بود با
عساکر رومیه بمقابله پرداخته بر حسنقلیخان فائق شده

باستحکام جاه و مکان مغرور گشته از روی نادانی در دادن
جانوار با قرمانی کرد پس حکم والا صادر شد که [illegible]
از [illegible] رایت دو مکرر طاهر اسالک طریق خودسری
بودند از اسپ و یراق عاری و بعضی از روسای آن گروه را که
راه فرمان برداری بودند مقید ساخته به محمد خان حاکم جام
سپردند که بعد از اخذ مبلغی سرجمان بعوض دویست جانور
چهار صد جانوار از روسای آن جماعت را العلی محل [illegible] نماید
و نیز چون طایفه در جرسی در سمدرت با افاغنه الفاق و رزیده از ممر
شرارت دانسته و نهب و غارت بظهور رسانیده بودند
بعد از تسخیر سمدان برای تنبیه الطایفه جمعی مامور شده قلع
قلاع الطایفه بر وجه بلیغ بعمل آمد و در حین حرکت از خراسان
فوجی از ترکمانیه کوطلان همرکاب ملتزم نصرت بنیان شاه
از انجا که این جماعت همه کر مساعت بسابق و تحمل استغارت

هرات نافرمانی بظهور رسید بامر و استصواب [illegible]

ابراهیم خان مراسم خدمت بتقدیم رسانید پس یکما

[illegible] ماه بزوال موکب ظفر آیت ساخته بضبط و ربط [illegible]

نظم و ترتیب ملازم و مداخل آنجا پرداختند [illegible]

[illegible]

[illegible] بعد از آنکه از انجام مهام همدان و کرمان سامان فراغ میسر شد

هوس تسخیر تبریز بر خاطر اقدس شوق انگیز گشته مستقبل

و حال را از دیوان لسان الغیب تفال فرمودند این غزل

اگرچه باده فرح بخش و باد گلبیز است ببانگ چنگ

مخور می که محتسب تیز است عراق و فارس گرفتی

بشعر خود حافظ بیا که نوبت بغداد وقت تبریز است

در غره شهر محرم الحرام سنه ۱۲۴۳ رایات جهانگشا از همدان بعزم

تسخیر آذربایجان وارد سنندج گشته و در آن منزل ملا [illegible]

ملا زعفران نام از جانب حسین [illegible] محمود وارد و عریضه نیازمندانه

مشتمل بر اظهار اخلاص و استدعای رخصت اولاد و نسوان محمود

که باز گرفتار شده بودند بنظر اقدس رسانید چون نسل اشرف

را بنزین محمود و سیاه صحیفه عرض مطلب کرده بود بعد از آنکه

آن سرگشته روزگار اسیر از مهلکه بیابان وادی فرار شده بود و جانب

لار رفته چون همه جا ارقام گیتی نورد که در باب منع عبور الطایفه

شرف صدور یافته بود اهل قلعه لار در بروی او جمیعاً بسته راه مخالفت

سپرده بودند ایشان هم از ترس و بیم در جایی مقیم نگشته از راه

وبرباشیر و سیستان بسمت قندهار فرار و مردم قلعجات

مذبوره همه جا بموجب امر و اشاره اقدس خار ممانعت بر سر راه

ایشان ریخته بقدر مقدور پای توانای ایشان را بسنگ

مدافعه ناتوان میساختند اشرف چون بسبب قتل محمود از

قندهار کناره جو بود از کنار هیرمند از راه میانه آهنگ بلوچستان

کرد چون از این معنی آگاهی یافت با جمعیت تمام از قندهار وارد
قریه ملکی من اعمال گرمسیر گشت و ابراهیم نام غلام خود را با جمعی بطلب
آن تعیین نموده ابراهیم تفحص می‌نمود و انز متعاقب آن یلغار کرد
شب در سیاهی ظلمت بر زد کوه که در سمت شمالی سوراب
واقع و نزول اشرف نیز در همانجا اتفاق افتاده بود وارد گشته
اشرف بار [illegible] زده بدر رفت و ابراهیم متعاقب
آن [illegible] تا آنکه با تفنگ مهیای تلافی او گشته [illegible]
قبیله بد باغ اشرف رسید خنجر از کمر کشیده بجانب ابراهیم دوید
ابراهیم نیز به سر دستی تفنگ را انداخته اشرف بسته عقده را
که در دل تفنگ گره گشته بود بسینه اشرف حواله و او را از دایره
هستی آزاد کرده و از آنجا [illegible] علما و [illegible] بکرمات خاقان
مغفور را همراه برگرفته بقندهار رسانید بعد از ورود [illegible] از عرض
جواب عریضه حسین با این نهج صادر شد که بعد از آنکه شاهزاده [illegible]

شاهزاده‌گان مکرم را روانه نمایند اسارای او به رخصت خواهند
یافت و نیز از وقایع در ایام توقف رایات همایون در سرای
قریب سه هزار نفر از افاغنه در حسب ... سمت ... اقرار کرده
فرمان استمالت از موقف اقبال بالسلطان ... قوم و متفرق شده
بود که از روی اطمینان وارد دربار عروشان شوند الحاصل
حکم مبارک را دست‌آویز نموده ... را از مروج و اصفهان
باریافت و هر جا دست می‌یافتند بناخن تسلط سینه حراس
دهات ضعیفان کشته مال ایشان را غارت میکردند بهمین منوال
از راه مروج گذشته در حوالی سلافات بختیاری پیر محمد سلطان
حاکم جام که محصل الجماعه بود برخورده چون فرمان مطاع را
که حرز الخبیث دوست و دشمن و تعویذ بازوی آشنا و بیگانه
است در دست داشتند پیر محمد سلطان متعرض احوال ایشان نگشته
آن طایفه بخاطر جمع گذاشته خود را العلحمات درخرین رسانیدند

چون قبل ازین جمعی به تنبیه سرکشان درحرین تعیین شده بود در توقف

کلانجیر معروض خدمت والا شده بتارکی فوج ز معاونت اموا

و قلع جمیع محصورین روانه ساختند در بیان فتح [illegible]

[illegible] در خدمت صفاخانه افشار

مرکز دایره اقبال بود خبر رسید که تیمور پاشای حاکم بکری دم دم

باتفاق پاشایان آن سمت در قلعه میان دو آب که مابین مراغه

واقعیست جمعیت عظمی منعقد ساخته بتاخت و تاراج

ایلات آن سمت اشتغال دارد حیدر بوکا مکاریه و اعراق

در همان مکان گذاشته ظرف عنصری از ان منزل سوار و با دلیران

چون خوار ایلغار و بیست دو فرسخی طی کرده هنگام ظهر ورود

کوکبه مسعود یکبار رود خانه قزل اوزن که آرامگاه تیمور پاشا و

عساکر رومیه بود واقع شد از ان طرف نیز رومیه از وصول

عساکر منصور مطلع گشته و به تسویه الوقت و تسویه صفوف

صفوف پرداختند و مسعودانه پس آمده بیرق های گلگون
افراختند همین که از ین سمت الویه ظفر نهضت یافته گرد
سپاه خونخوار بخت الشان در آمد پای ثبات و قرار ایشان
از جای در رفته بدون تلاقی تیغ الماس عطف عنان بجانب مراغه
کردند دلیران ظفر نشان سر و سینه ایشان را تعاقب کرده
جمعی کثیر از ایشان قتیل و جمع غفیر از معتبرین ایشان زنده
گرفتار گشته توپخانه و اسباب رومیه بدست ولایت
دم دم و ساوجبلاغ مکری و ده خارغان ضمیمه ممالک
محروسه گردیده روز دیگر سه واجروق اردو و معسکر والا پیوسته
عساکر منصوره سر و زنده رومیه و احرمه را از نظر انور گذرانیده
مشمول عطایا گشتند بعد از دو روز که ساحت مراغه مخیم اردو
همایون گردیده بعرض اقدس رسید که جمعی از عساکر رومیه
لشکر ترکی تیمور پاشا بدیه خارغان چهار فرسخی مراغه بر سم قراولی

آمده اند موکب ظفر قرین عازم انجا گشته رومیه بمحض ظهور اسعه
ماهچه لوای جهانتاب بسمت فرار عنان تاب گشته بجادر
طی یک فرسخی مسافت کرده عظیم که آثار قرار رومیه بود
از وامنه کوه سرخاب که در حوالی تبریز واقع است ارتفاع یافت
حضرت ظل الهی نوبتیانه همایون را با جمعی از تفنگچیان در آن مکان
گذاشته خود با سپاه جرار دلیران تیره کدار بعزم اینکه
سر راه بر آن گروه بگیرند از پی رومیه که بمقصد اقرب بود شتابان
گشته معلوم شد که گروه سپاهی دو فوج است که یکی از آن
سر سرو کلی از یکری که دو فرسخ به نجا یابان می باشد بسر
آنحضرت فوجی از دلاوران بر سر انتعاقب فوج پس
تعیین و خود بالنفسه سواران و تفنگچیان پیاده متوجه فوج آخر شدند
مقارن آن قراولان خبر رسانیدند که گروه اول از مصطفی
پاشای حاکم تبریز و سکرچی اقاسی و تیمور پاشا و سایر

کارفرمای سیف و سنان تیر و پیکان پاس حکم گذار اقبال

قلب ایشان لرزه افکن و سیف رزم گشته دامن کوه و جبال

را از تیغ الماس [illegible] لعل گون ساخته سوای معمولی به علت

السان فزون از حوصله قیاس و تخمین بود سه هزار

نفر زنده باربان چور پیکر و اسرای نیک منقود و غنایم

موفور و اسباب با محصور تصرف در آمده معدودی از آن

گروه کوهی سر غویس را بچوگان دست [illegible] پامال

وسوسه سر بدر بردند هنگام شام که سلطان جهانگیر مهر تیغ

در جهان شعاع را در علاوه و از حرکه [illegible] مصاف

کرده قریه سهلان که در آن ناحیه واقع است نزول اکمال جلول

سهیل جهان [illegible] نصرت قرین گشته نواب جهان

رحل بست و سایر خیمان کیوان مهابت جمع او نیز بار

فرمان یافته همگی را بمعتمدان سپردند که در شهر تبریز باطلاع

بود عساکر نصرت مآثر در چار [illegible] هر یاد دو چار و او را باجمعی
که داشت گرفته بخدمت [illegible] کامکار آوردند و از گرفتاران
رومیه آنچه پاشا [illegible] بودند [illegible] جان بخشی
احسان گشته در حضرت اشرف مسرور و بقیه را
کسی توپخانه مامور شدند و از آنجا توپهای [illegible] ان
و عرادع از دهان آتش فشان را که در محاربات [illegible]
بدست آمده بودند روانه خراسان ساخته و ابراهیم پاشا
وزیر اعظم بتوسط گرفتاران پیغامات [illegible] را
مراتب صلح و صلاح فرستاده متواتر اینجانب شرح سلطنت
سلطان احمد خان و جلوس سلطان محمود خان برادرزاده
و قتل ابراهیم پاشا وزیر اعظم بعرض والا رسید و نوع
استقبال آنکه در حینی که تبریز و همدان در [illegible] طرفی پاشا
سر عسکر و عبدالرحمن پاشا بود و تمامی قراول [illegible] اردو [illegible]

نابائی و اسپنیانی را بسند سرارت تیز کرده تیغ برو
هاتقو اسلام کسیده این را اصلاح نامیده یعنی ینگی چری
اسباب نشر رده جمعیت عظیم بر بعو کرفته فراهم
ریاشاه و وزیر اعظم برای تسکین نایره فتن
و ارون بروسس عزیمت سفر زده باسلامبول برکشته چون
کوشش مفایده نبود بادشاه برنا باسترضای اهل فساد
راضی بقتل [illegible] و نیکو نهاد سده وزیر اعظم را تحفه ملاک
و بر بالای عراده انداخته بیرون فرستاد چنین است
آیین کردند و دهر به لطفش نبود پایدار و نه مهر
از نه پرورد کس را که آخر نکست که در مهر نرم است و
در کین درست با وصف اینمعنی باز از طایفه
مرکب ازدحام و رفع هجوم و غوغای عام نکرده سلطان احمد
را خلع و اقسر سیم و بیر ازین بار کسلطان محمود

برادر او [illegible] اختند القصه سپهر تبریز را از دست رومیه [illegible]

[illegible] بود بیجه و در معسکر او به دولت گشته باز در سمت [illegible]

خراب پرداختند و عزیمت تسخیر نخجوان و ایروان در خاطر

اقدس تصمیم یافت عقب رایت نصرت آثر [illegible]

در آمد که مقارن این در غره ماه صفر چاپار از جانب شاهزاده صافقلی

میرزا که در آن اوان دوازده ساله بود و از خبر آمدن افاغنه

هرات بر سرارض اقدس وقایع آن سمت را بعرض اقدس

رسانیده بسبب انصراف موکب همایون گردید

بیان آمدن افاغنه [illegible]

ابراهیم خان سابقا ذکر واقعات هرات سمت گذارش یافت

که در ایام سفر هرات بعد از وقوع محاربات و انقیاد اهالی آن

مجدداً ایالت آن ولایت بآن مسلم گشته عطف عنان فرمودند

بعد از نهضت رایات منصوره بجانب عراق و آذربایجان [illegible]

حسین غلجه که در قندهار استقرار داشت چون تا سیر کوسی
مساعدت این دولت را دیده و دید انسب است که ضمیر با فساد
ارتکاب برادران او بوده اند بعد از طی این سفر نوبت کار او
... با طایفه ابدالی از در سازگاری در آمده ایشان را
بمخالفت ترغیب و آنجماعه را بتسویه وسوسه او شور افتاده بهوس
... ارض اقدس از کیمان ضمیر ایشان سر بر زده اما الله خان
بنابر انتشار اخبار فتوحات متواتره از روی عاقبت اندیشی
دست بر خاطر خود نداشته با ز جاده همان منحرف بساخت
با نتیجه ابدالی از رو سرگران شده در خر و کس بطلب ذوالفقار خان
حاکم هرات فرستاده او نیز بقصد خلاف برآمده وارد ناحیه
هرات و الله یار خان نیز در مقام مخالفت در آمده دو فرقه
در میانه افغان بهم رسید سه ماه برین منوال نایره آشوب
در هرات اشتغال داشت تا آنکه ذوالفقار خان غالب برآمده

و در سیوم ماه شوال سنه ۱۱۴۳ داخل شهر و الله‌یار خان بالوچ و ابدالی
خود را از قلعه نارو چاق کردیده پس بطالبه افاغنه از صفوف
عنایات حضرت ظل الهی چشم پوشیده و در نقض عهد کوشیده
ذوالفقار خان را بحکومت اختیار و بعزم تاخت ارض اقدس علم
لوای اقتدار کردند الله‌یار خان بتر کوچ و منسوبان خود را نارو چاق
گذاشتند با موجود قلیجان حاکم سرخس و بعضی از حکام [illegible]
که با او اتفاق داشتند سه روز پیشتر از ورود نواب [illegible] داخل
ارض اقدس گردید از جانب ظهیرالدوله ابراهیم خان نیز اخبار
اکرام و مراتب تمام بظهور پیوسته و از انجا که ضمیر منیر حضرت ظل
الهی اینه صورت نمای احکام قضا و قدر بمقتضای هوشیار مغز
نادیده و ناشنیده از سر این ضمایر باخبر بود [illegible] گشتند
که الفرقه عهد شکن در وقت رفع حاصل اینکه تاخت
خراسان خواهند کرد بعد از تسخیر اصفهان فوجی از جنود

جنود مسعود را موکب نصرت نشان روانهٔ اصفهان و همدان
نیز بنحویکه سابقاً [illegible] دریافت باقرخان [illegible] را برای جمع آوری
شش هزار تفنگچی [illegible] استرآباد فرستاده مقرر داشتند
که [illegible] ضرورت بعسکر ابراهیم خان پیوندد و به ابراهیم خان
نیز فرمان والا اقتدار یافت که غله وافر و جبه بسیار در شهر
[illegible] سامان کرده بعد از ورود دشمن بیامر قلعه داری
[illegible] از معارضه اعراض نمایند اما ذوالفقارخان با بیست
هزار نفر از افاغنه در زاویه خواجه ربیع بار نزول گشاده و غار
تاخت و تاز کرده ابراهیم خان خبر ورود ایشان را عرض
نموده ده یازده روز پیشتر بدیوار بست قلعه داده کر و فری
میکرد تا اینکه این مقدمه در هنگامیکه بسنوح موکب
مسعود بود معروض شده جلال کشته مجدد درباب منع جنگ
میدان تاکید و سفارشات اکید بعمل آمده و اعلام شده

الله تعالی

که بدستور از روی حزم و بیداری مشغول خودداری باشند که ان شاء

عنقریب رومیه تبریز را از آن ملک بدر کرده خود را بان گروه کم

فرصت میرسانم مقارن وصول این جواب باقرخان تبریزی با جمعی

و تفنگچیان بیرونی وارد ارض اقدس گشت بعد از [illegible]

این کار از اوج سماحاط ظل الهی در باب امر قتال مکرر خطاب

یا ابراهیم [illegible] اعرض عن هذا نازل شده مبدا [illegible] نکند

کلام آنحضرت مظهر آیات و ما ینطق عن الهوی است تحریک

بعضی از هواخواهان بغرور و برغم [illegible] توسن طبع غیور سپاه منصور

را به برداشتن آذوقه سه روزه مامور ساخته در سمت

کوه سنگین با کوکبه زرین رایت حرب افراخته افاغنه نیز

بمقاومت پرداخته در اثنای گیر و دار باقرخان که سرکرده

تفنگچیان پیاده بود زخمدار گشته فوج از پیادگان او که [illegible]

راه و رسم جنگ بودند دل از دست داده روی بتافته

یافته ابراهیم خان با چند نفر اسب برانگیخته بود که ایشان را
سرکرده تفنگچیان دیگر در هنگامه [illegible] گرم بودند حرکت
او را محمول بر فرار دانسته سررشته جنگ را از کف میدهند
تفنگچیان بی ضبط عنان تودداری نکرده روی بشهرستان
هزیمت میگذارند و دران شور سواره بسیاری از مرکب هستی
پیاده گشته جمعی از پیادگان نیز با اعضای مجروح و زخمناک خود را
بچاه [illegible] انداخته جامه نیلگون خود را بماتم خویش آبی ساختند
تمامی توپخانه و نقارخانه متصرف افغان درآمده ابراهیم خان
بمشهد مقدس تحصن جست و این واقعه در سیزدهم شهر محرم
در سمت صحرای علی دشت و زرکران مشهد مقدس اتفاق
افتاده بعد از ظهور این سانحه حیرت انگیز چون ابراهیم خان از جانب
روی حالت عرضه نداشت شاهزاده رضاقلی میرزا این مراتب
را بوساطت چاپار معروض خدمت خدیو کامکار ساخته

چون حضرت شاه طهماسب بنا بر سعایت امرای بیهوده رای
اکثر بر زبان جاری میساخت که موافق عهدنامه انجام امور
عراق و اذربایجان بر ذمه اولیای این دولت و الحضرت [illegible]
مملکت علیحده است و ما را لشکرکشی [illegible] ایشان احتیاج نیست
و یکدفعه در مکتوب خود نیز باین معنی تصریح نموده بهند احضرت
ظل الهی امر خراسان را اهم و تنبیه سرکشان گسست عهد [illegible]
را الزم دانسته بتدبیر تنبیه ایشان مصمم گشته مصحوب
حاجی [illegible] سریع السیر بحضرت شاهزاده اعلام فرموده که در حصار استوار
قلعه داری پشت بدیوار اطمینان داده رخنه در بنیان ثبات
و قرار راه ندهد که انشاءالله بعنایت پروردگار با دلیران نصرت شعار باشند
مهر گیتی فروز از ابلق شب و روز دو اسبه مرحله پیما گشته
بسر وقت خصم تیره روزگار میرسیم پس سون بیک بنیابت
تبریز و خطاب خانی و سرداری اذربایجان سربلند و جمع اسباب

و غنایم و ذخایر رومیه را که در قلعه تبریز مانده بود و صد هزار تومان
متجاوز می بود با دعنایت مقرر فرمودند که جمعی از ایلات افشار
و مقدم ترکمانیه را کوچانیده در تبریز سکنی دهند و شهر از تصرف [illegible]
کاری را در سلک ملازمت انسلاک دهند حکومت ولایات
آن مراعی را بحکام کاردان تفویض فرمودند که ولایات را
متعلق بشاه طهماسب دانسته در خدمتگذاری آن دولت
کوشیدن بجان کوشند و در آن سفر فرخنده اثر املاقی را که از فارس
و عراق وارد با نخان بود اسپه با قلاع و چرخچی داده کوچانید
در ممالک خراسان سکنی داده بودند عدت ایشان
به سپاه و سی صد هزار خانوار میرسید از جمله دوازده هزار خانوار
ترکمان و افشار و بقیه افشار بیرون و هزار خانوار قرقلو بودند که
شرف اهلی با نحضرت داشتند چون میان کوبیکان [illegible] که
ذکر یافت یورت قدیم انحضرت و مسکن طایفه قرقلو و جمعی از [illegible]

بامر والا کوچیده در ارض اقدس مسکن اختیار کرده بودند عوض
ایشان را از قلاع جدیدی در مباب و تمره را در کلات ماوا
دادند و چهل و پنجاه هزار خانوار دیگر ترکمان و کرد و بختیاری
و سایر ایلات متفرقه و طوایف مختلفه بود که دستور انها را
تدارک دیده در ممالک خراسان متوطن و مسکن و مکان ییلاق
و قشلاق بجهه هر یک معین ساختند [illegible] بیان نصرت
موکب همایون از [illegible] اندرابخان جانب خراسان
[illegible] بعد از قبض و بسط امور و سبب گشاد کار
نزدیک و دور [illegible] رفق را گذاشته بابکه تازان عرصه وغا
بجانب خراسان ایلغار کرده بدون مکث و درنگ وارد
قزل اوران گشته در انجا چاپار از ارض اقدس وارد و خبر
رسانید که بعد از واقعه ابراهیم خان افاغنه گفته بودند
که حال در تکسب این کار با اهمال شده از نیام کین شمشیر سر [illegible]

بر روی این دولت کشیده و دست این را که بیرون میکنند پس
بشر رانکه می شرارت دوده از نهاد و مزارع و خرمنهای
توابع شهر آورده بنوعی نایره بیداد افروختند که نزدیک
بود که از شرار آتش آن شور و فتنه خرمن ماه و دسته سنبله و
انبار کهکشان و خوشه پروین از مزارع سپهر چرخ برین در گیرد
بهر جهت شبی و یکروز در حوالی ارض اقدس مکث و قید
کرده بعد از اظهار کمال بغی و فساد روانه هرات شدند الحاصل
از استماع این خبر ترک ایلغار کرده در سال نوزدهم صفر وارد قزوین
والکه قشون عراقی و فرق مختلفه بود سوای خراسانی همگی را
جمع کرده مصحوب محمد خان ترکمان نزد شاه طهماسب فرستادند
که به امر و نهی اعیان حضرتش خدمت کنند در آنجا خبر رسید
که ابراهیم پاشا محمد آقا نامی را از جانب سلطان احمد خان
بادشاه والاجاه روم برسم سفارت بطلب صلح بخدمت

والا روانه کرده مشعر بر اینکه از دوستی و اظهار محبت چه چیز
و این جنگ و آشوب کدام است مقصود او اینکه باین نقض
وضع و احوال اعلیحضرت ظل الهی را ملاحظه و از رأی و خیال
حضرتش نیز مطلع شود امر والا انبعاد بیوتات که آقا محمد را
بعد از ورود به تبریز روانه خراسان نمایند و نیز سرکردگان
افاغنه در قزوین با روسای آنجا از در استیمان درآمده بشفاعت
استحق سلطان افغان که در ایام استیلای اشرف حاکم یزد
بعد از استیصال او روی نیاز باین دولت عاجز نواز آورده بود
جبهه سائی شده سعادت قرین گشتند و سه روز آنمکان
نزهت این مفر کوکبه عز و تمکین گشته از راه طهران وارد
ایوان کیف و چون ترکمانیه یموت ساکن دشت قبچاق
همیشه طریق تمرد و نفاق مسلوک و ترکمانیه کوکلان که در
حدود کرایلی سکنی داشتند در تقدیم خدمت و دادن فرایان

فراربان همدان بنحوی که سبق تحریر یافت رسم فرمان بری

میبد اشنند از منزل مذکور بحد مدمنار کشته چهار هزار نفر

از دلیران نصرت نشان از راه انتظام موکب جهانگشای

از سمت مازندران شکر ساعی اعلام ظفر پیام مشهد مقدس

که روز یازدهم شهر ربیع الاول موکب والا نیز از میدان

چهار فرسخی استراباد بر سر بیوت ایشان از دهکده کرامی

بر سر یوکلان چپاول انداز نکه تاخت بر دو طایفه در یکروز

اتفاق افتاد انجماعه خبر یکدیگر نتوانند رسانید پس کوکبه

علا صبح روز مذکور از آب اترک عبور و مکان مشهور بصاد

بود جلوه گاه نگران سپاه منصور ساخته معلوم شد که

ان طایفه بتوسط ترکمانیه اعرچه که در مساد کاله دریا سکنی

دارند از توجه رایات اقبال آگاهی یافته بسمت خیوه جماعت

گوکلان نیز بطرف الاداغ و سمار فرار کرده اند پس معاودت

باستراباد کرده فرامین مطاع موکد بعموم سرحدات خراسان
نوشتند که راه را عموما بر کاینه مقطوع و ایشان را از رفت
غله و ذخیره ممنوع سازند در عشر ربیع الثانی از آب کرگان
گذشته از کنار بردشت و حدود ماه و سملقان روانه
مقصد و در محال قراباغ من اعمال کرایلی جمعی از روسای
متمردین کوکلان از در عجز در آمده وارد خدمت والا و مستدعی
عفو تقصیر و متعهد شدند که دو بست خانه وار یورغه را
متعاقب روانه خراسان نمایند پس عساکر ظفر توامان را فوج
فوج مرخص ساختند که روانه دیار و اوطان خود گشته در دهم
و تو بعزم سفر هرات در ارض اقدس حاضر باشند

ابراهیم خان بدربار مرحمت نشان
رسیده جواب او برین نهج از کلمن عزت اصدار یافت که بجا

که عالیجاه الهیار خان برادر سه جنبله در باب اخی ابراهیم خان
عرض و استدعا نموده بود که چون مشارالیه از بی‌طالعی خود و از
وقوع شکستی که قضای آسمانی بود شکسته دل و سر افکنده
است و من بعد زبان قلم را به انبساط آرد و لب به مسرت و خجالت
زدگی خود [illegible] که از راه حمیت را عذری [illegible] نیست
واگذارد بر آن عالیجاه مخفی و مستور نخواهد بود که طالبان نام و ننگ را
در معارک جنگ کشش و کوشش بقدر امکان در کار است
اما بعد از آنکه چهره شاهد فتح از پس پرده غیب جلوه ظهور نکند
موجب ملالت از طایفه که با قبض و بسط جهان سعی کاری در تقدیرات
الهی اختیاری ندارند نخواهد بود زیرا که مضمون آیه کریمه ما النصر الا
من عند الله نتایش ابواب فتح و ظفر منوط بمقالید یاوری
ایزد داور است نه بزور سرپنجه سعی بشر و با وصف المعنی
اما منکه فی الجمله از غیرت بهره دارند در تیزه و سنان اعادی سینه

سپر میسازند اما بطعنه پرداری نیزهٔ خطی کلک اکابر امتثال و اقران
تن در نمیدهند و بتیغ تیز دشمن سرکش گردن تسلیم می نهند
و بجولکاری عصای خامه پدر و برادر را راضی نمیکردند حرف تیز را
کشنده تر از سیف قاتل و روی ترش پاسخ تر از زهر هلاهل میدانستند
بمفاد اینکه درد و زخم سنگ فکن و نام کننده برگشتن کاری می عرق
انفعال نیست از صدور چندین امر مادام الحیاة در شکنجه خجالت
و گرفتار قید ملالت بوده ممات را بر حیات راجح می شمارند چنانکه
اظهر من الشمس است که سپهدار زرین لوای مهر بعد از آنکه
از معرکه سپهر با تیغ کشیده رو بهزیمت میگذارد از رنگ
زردی بزمین فرو میرود و هر وقت که رایت جهانگشا از
مرکز نقطه نصف النهار منحرف میسازد از فرط شرمساری
آفتاب عمر خود را قرین زوال می بیند هر چند که بنابر معانی مذکوره
ملامت بر سرداران وارد نمی آید که چرا از دشمن شکست یافت

یافت ومیتوان گفت که چرا سمع آسا اینهمه سرزنش را بر خود

روا ساخته از تیغ تیز او نیافت ولیکن سخن درین است که باوصف

اینکه مکرر از جانب ما در باب جنگ روبرو ممنوع و از اوج استعداد

خاطر الهام ماثر [illegible] ما را اینهم اعرض عن هذا و را مسموع

شده بود باز بخلاف معمول مصدر اینگونه جهل و فضول گشته

بالست برهنمونی دلیل عقل طریق مصلحت پوئید تا راه رشد

ناظر ما را بر وفق ارشاد جوید درینصورت که سالک منهج احدی

الامرین و تابع مدلول هدینا النجدین نگشته طعن و توبیخ را سزاوار

و شایسته بخشش و ارازمیباید حال چون عالیجاه در مقام

شفاعت و التماس در آمده بود حسب المسئول آن عالیجاه ابدفعه

زبان قلم را از آزردن او کوتاه و بهمان نوشتجات سابق او را

مورد دم انتباه ساختیم. بیان ورود موسم [illegible] چون [illegible]

نبض موسم [illegible] و توابع آن زمان چون حضرت ظل الهی منازل

نزهت مراحل را بسان آفتاب جهانتاب بسمت الوار سکندری
پیموده بودند در آخر ماه مذبور صبحگاهان تاجدار اقلیم چهارم و سریر
آرای این بلند طارم از سفر جانب عرب العراق باقیه از
دروازه افق قدم بسپهر بند نیلی حصار پای گذاشت که
خسرو ملک سروری بسطوت بهرامی و فر عصفری وارد
ارض فیض مدار و در عمارات جنت سرشت چهار باغ ما بعد
روح در قالب عنصری قرار گرفته چون دران اوقات جادو
شکست دلهای اهل اندیشه رو داده ماتم زدگان هنوز در ماتم
کشتگان جوش بر او تار سینه زبس مضراب ناخن چنگ
زن و ارجو ز افغان بتقریب ناله و افغان در کوس رویش فلک
خروس افکن بودند و طاقهای دلارا از استخوانهای سینه حجره
سدی کرده و از لالههای داغ طرح چراغان ریخته و برای گرمی
هنگامه از سوز جگر الس بهار انگیخته بودند از صدای کوشش

کوس نقارهٔ شادیانه و آیین بندی چراغان ممنوع ساخته

بهمان قوارع نوبهای رعدآوا و دبدبهٔ جهانگیری و طنطنهٔ دورا

بمسامع دوست و دشمن رسانیدند و بعد از سه روز که سفرکشان

از رنج راه آسایش گزیده شدند حسب ملاحظه سپاهیان افشاریه

و ابلاغ آن به افارس و عراق و آذربایجان و خراسان فرستاده بودند

پرداخته جمعی از جوانان نامی ایلات را برسم ملازمت منتخب

ساخته فارسان فروسیت پیشه و چابک سواران درست

اندیشه برای تعلیم فنون سپاهگری بدربان کماسته با آیینی که

سرآب سبزه مست چشم خوبان با طره دلاویز درزه بازی و مردم

خنجر گذار دیده فتان دلبران با کمان سیه تور ابرو و تیر دلدوز

مژگان قلب شکنی و قمچ اندازی کنند بمشق و تعلیم پرداخته

در اندک روزی بهر یک در فن جولس رستم یل و در خونریزی

فر بفر رسیدند از آن حرج و خلاء داخل شدند بیت اگر روی

از کار فرمایان درمیان باشند بناخن سنگ را آیینه سیما نتوان کرد

چون سفر هرات در خاطر اقدس نصب یافته الیار خان ابدالی

که تا آن زمان در ارض اقدس مهمان و نواله خور خوان احسان میشود

مستدعی آن شد که زنینه در مار و چاق توقف و مشغول جلب

ولایت افاغنه بوده بار بر سر راه هرات با در ملک ملازمت

پردازد لهذا او را بنقود وافره و خلاع فاخره و خنجر مرصع و عطایا

خاص مزید اختصاص داده مرخص و روانه مار و چاق ساختند

و سالفا گامر قوم کلک بیان شد که سکنای کوکلان در قراباغ

گرامی آمده اظهار ایلی و تعهد کردند که دویست خانوار از حشم

یورت مال آورده در مشهد مقدس سکنی دهند چون در انجام

این امر تاخیری بظهور رسیده احتیاطا امر والا صادر شد

که قشون استرآباد به بهانه سفر هرات آمده در شخوله سبب

توقف و منتظر صدور فرمان باشند و حضرت در دوازدهم

دوازدهم جمادی الاخر با قلیلی از خاصان جریده و سپاهی
بعزم تنبیه آن طایفه روانه و مقارن ورود کوکبه والا بخبوشان بجانب
سر امتثال فرمان وارد گشته اعلیحضرت ظل اللهی عطف
عنان بارض اقدس فرمودند و آن جماعه [illegible] معهود
را بارض مقدس سکنی دادند و مقرر گشته شد که فوجی از
جوانان سپاهی بلم پور را در سفرهای خاصه سازند چون بهجتی
که مذکور شد حضرت شاه طهماسب در صدف سلطنت
و سپهداری فاطمه سلطان بیگم جواهر قدسیه خود را با فرد
[illegible] نتیجه ازدواج عناصر و اجرام و مهین فرزند مادر گیتی
و ایام شاهزاده صفی قلی میرزا ساخته بود و درین وقت که
کوکب کوکبه مقدس به بیت الشرف ارض اقدس تحویل
نمود از قام مطاعه یاد شد که تمامی امرا و حکام و سران جنود
نصرت فرجام و عظامی اجسام انجم احسام در بزم ارم نظم

سور و محفل جشن سرور خاطر کردند پس کارگذاران بدایع طراز

و نگاربندان صنایع پرداز در اتمام فراوان پذیری دست

و بازوی هنروری بازنده در اندک روز عمارات چهار باغ

را نمونه هشت بهشت و آیین بندی و طرح چراغان به نیک

خرمی مینو سرشت ساختند و در روز جمعه دهم رجب المرجب

در حینی که خطه حضار در آراستگی بساط جشن طاوس [illegible] بود

بسط [illegible] در فرح بخشی خجلت افزای حجله عروس آفتاب

خداوندی بیست بود و قمر که [illegible] جانه و زهره رهرا شود [illegible]

سرای و خانه مجلس طوی با هزاران فروزینت زینت

یافته دو هزار دست خلعت گران بها دران روز به سرکرده کلان

سپاه و امیران بارگاه و بندگان دربار و چاکران جان نثار

از جامه خانه نوازش عنایت گشته و سر و دوش هر یک

مانند کوه آراسته خلائق جاری سنبل و بستان سایه گل

تاج کاخ حلیه بوس ایوان بو ته دار رنگین کردید سالکنان
غوص فهاک بساط ابساط آراسته و سطوح حیطان افلاک
پایی کوب سرود رقص خواستند یکهفته برین نهج مجلس
جشن و چراغان و آذین بندی و اهالی عموم خلایق از خوانده
بونالون کثرت اندوز انواع کامیابی و خورسندی بوده
این هفته هر هفت ساید ایام و گلگونه جمال شهور و اعوام بود
تا اینکه در سبب هجده هفتم ماه مذکور قران سعدین ... سال
نیرین واقع شده این عمارت دلنشین از سر نو و روز مسعود
دو اختر برج سعادت رشک بیت الشرف افتاب گردید
و بعد از انجام کار طوی بر رسم سر فسکار رخابت اسوده دلان
که مسکن اصلی آنحضرت بود توجه فرمودند و خیام حشمت
سایه گستر اجلال سکنه آن دیار که حسرت کش دیدار فایض
الانوار بود ملک گردیدند و چون سرکار نه خوارزم اکثر اوقات آمده

در طرفین که منتهای معموره و صحرا ات ابیورد است بودند اختفا
و در نواحی نسا و درون و ابیورد اطلاق دست تطاول و اضرار
میکردند اگرچه ظهیر الدوله ابراهیم خان بموجب حکم والا جمعیت موفور
در باجگیره درون منتوف به تنبیه آن طایفه مامور بود اما چون
عزم بلند و همت ارجمند بدون پیوند آنحضرت هرگز به قلع ادبار
از کسی نداشته و کار را با منبد برادر و همایون بلدا لهذا
ظهیر الدوله را با مور داحضار و در بیستم ماه شعبان با فوجی از
فدویان جان نثار ایلغار و چهل و پنج فرسخی در سه روز طی کرده
در محال سرسخون طرفین بسر وقت آن گروه رسید و حال
ایشان عرصه سمند و نسا و عورات ایشان اسیر گشتند
نهب اموال و اسیر و احراق بیوت و مساکن آن طایفه پرداخته
الملک العمل آمده ابراهیم خان بسزا را بنیغی مامور بتنبیه ترکمان
هلک و سکنه مرحس کشته آن طایفه سرکس را بدستیاری حی

سعی دلیران کردن فرار کوتوال کامل بخشیده روی توجه بآن

ارض اقدس نمود [illegible]

[illegible] مطابق صورت نگارش یافت

که سر غلبه و رسیدن توجه رایات منصور بجانب اوزبکان

افاغنه [illegible] که با این دولت عهد نقض کرده بودند بحکم

مخالفت برده سلسله جنبان فساد میشود و درین وقت

که خبر عزیمت موکب همایون بجانب هرات رعب من

دلهای و دور نزدیک گردید ذوالفقار خان کس نزد حسین

فرستاده بمعاد العراق بتشبث بکل حشمت ارو استمداد

و سار الله نیز با گروه انبوه بعزم اعانت ابدالی وارد اسفراز شد

که سابقه ماری یکدیگر اردم سیع تیمور طالع فولاد پیکر خدیو جهان

پرور که جوهر انزلنا الحدید فیه باس شدید منافع الناس

از آن پیدا و تصور رسد در عالم وهم چاک افکن قلوب اعدا است

نهضت بوادی نجات کشیده بجاساک راه سپیلار [illegible]
بساحت لسر زیر افتاب بیدند و بعد از ورود با ستقرار
میثاق اتفاق از طرفین صورت استحکام یافته
حسن استخلاص اسرای خود را دربعه اعتذار ساخته عریضه
استکانت امیه مشعر بر استدعای رخصت اولاد سلطان
محمود نگاشته کلک بیان معذرت [illegible] تحویت عمران
مسعود و اسحق سلطان ناصری حاکم سابق یزد که از جمله
اراده کرده‌های عفو خداوندی بود ارسال خدمت خدیو بی‌همال
گردانیده مشمول او در رتبه قبول یافته تمامی اسرای او را که ذکور
و اناث چهار صد نفر بودند تسلیم فرستاده کان مذکور کرده
ایشان را بانیل مرام و حصول کام باز گردانیده و حسنین
دو نفر از مخدرات سرادق سلطنت صفویه را که در سیستان
آسمار نجات استناد داشت با ملازمان عمران و اسحق سلطان

ایلغار معنی در رسیده و در اشان با فروسان نامه اطراف
چمن و فضاهای هامون را از جوش لاله و ریحان اسپابرده‌ها
رنگین و خیام گلگون بر آراستند گلبن از روی جلا
پیکان برگ بید بند کرده سبزه و شنه و غنچه سر زرفت
و سپر برگ سپر و شمشیر برداشت چشمه سار زره و موج زره
در بر و درختان از شکوفه کلاه خود بر سر گرفتند روز فیروز
شب چون بدار الملک دی آورد و جنود از دی بهشت
راه فتنه بر لشکران زمستان بست بزم خسروانی ترتیب
یافته قامت دلبران آراسته صلاح زرتاری گوناگون
وحشت و دامن آمال ایشان از زر سرخ و سفید مالامال
و مشحون گشته بعد از انقضای جشن و سرور روز یکشنبه
با مردهم آن شهر سعادت فرجام با فر فریدونی و کوکبه کیکاوسی
از ارض اقدس بمنزل طرق نصب خیام زرین قباب کرده

گروه دلیران که چند روزه از خونخواری دشمن چون دهان
روزه دار لب تشنه و بسته بود دندان آز را عید خود دانسته
از لذت خون آشامی کام حسبد و بها درانی را که تشنه
خون خصم پرچشم و بخوردن مال و متاع گرسنه چشم بودند
صبحگاه از سپهی هلال سوال از کجا آمده است مهر روزه از
بسته دهان آز در شکستند بعد از وصول موکب ظفر فرجام
بمنزل بولوحکان من محال جام بنه و اعرد وق را در آن مکان
گذاشته موافق آداب سپاهگری در روبه رزم گستری تعیین
هرچی و قراول و ترتیب بیت براول و تسویه منقلای قبیل
و لشکر محشر حشر را سه فوج مقرر کرده برای هر فوج ساقه و منقول
طرح و کمین از نیزه گذاران رامح قرین و تفنگچیان مریخ آئین
و توپخانه و زنبورک جداگانه تعیین به او و که شش روزه
از راه رباط تومان آغاز نورد وادی کین شدند و فوجی از

مقدمة الجیش و گروهی از لشکر پر جوش و طیش از رباط [illegible]
چپاول بمجال سمر [illegible] سکنیان و عوریان انداخته تمامی
آنحال بمعرض تهنیت و لیعاد در آمده قلعجاتی که در سر راه واقع
بود بمحض حرکت مفتاح اراده دلیران مفتوح و مقدمه ظفر
فتوح گشت و روز چهارم شوال بمکان موسوم بتفره [illegible]
برات مقرر [illegible] سپاه [illegible] خیابان فولاد بیگ
گردید و دیده خصم دوررو در چهار آیینه یکه یاران سبزه جوار [illegible]
جهت روی مرگ را معاینه دید و بعد از سه روز یا فوجی
از جنگ جویان نصرت طراز و فتنه جویان کینه سردار در
حوالی سپهر رایت افراز و رزم ساز گشته ذوالفقار خان
نیز برای اظهار جوهر جلادت از غلاف بر آمده انزور
دلاوران نصرت نشان با وسعت حوصله تا [illegible]
نزدیک با عانت سپهریان طایفه باغی هنگامه ساز [illegible]

عرصه جنگ گسستند چون شام که طرفین دست از جنگ
و بسیار مضمار طعن و ضرب گسیده برگشتند [illegible]
با جمعی کثیر از سوار و پیاده بعزم شبخون بر شکسته زاکه حوالی
اردوی همایون پیوسته بود جاده مقصود ساختند از میانه
آن بیرون سیاره و سیاره رو شب ظفر رهنمون گردید چون صبح
عروس را از پرده داری ظلمت تقبل و مهاجم گرو سلک و حیل
دیده بینا ساختی به گشته در جنبانه سقف [illegible] مهیب و لواحان
کیوان تهمت دست از ضبط صفوف و نظم ترتیب
ملیب سردار اسد الکثری در منازل خویش آسایش گزین
جمعی بهنور د بهانه زین بودند که آن گروه دوغنه در کنار
اردو به صدای سلک تفنگ حلقه کوب در جنگ شدند
اتفاقا گیرجی در سپهر حکیم و اا احداث یافته بود از حضرت
بعد از وصول باردوی همایون سپهر کوکبه با سطوت بهرامی

و بهوس عامی برای تفرج اردو بان برج بلند اساس
برآمده بوجود صلابت نمودن را نمونه برج امید ساخته
بودند مقارن آن افاغنه سر از میان آن با قتلهای سوار آن
مانند حمل نجوم از رود کهکشان ظاهر شده جمعی از ایشان
احاطه برج کرده آغاز خیرگی کردند چند بوسه دل له از بهر بر
فلک مید برج سپهر از مهابس آب میشد اهست هزار
نفر از غلامان تفنگچی که در آن زمان در موقف خدمت
حاضر بودند بدافعه پرداخته از لوازق تیغ و تفنگ آن
برج خاکی را برج آتشی تلف ساخته دلیران خصم افکن
و بهادران قلب شکن نیز از معسکر ظفر اثر دست بشمشیر
بان تیره روزان در او یخته از جوی تیغ آبدار آتش
آن فتنه ریخته جمعی از ایشان را از منزل هستی دور ساخته
روز دیگر طرفین مستعد قتال و مهیای جدال گشته رایت

رایت ظفر پاسوت و در جا [illegible] سفر قدیر افراخت
و غریو نای و کوس در نواله خروس در چرخ ابنوس انداخت
سوار و پیاده افغان بسالفت جسته برای پیکار جنگ با مید
در بردیم لعمه دولت شب و فرا کوه بحت سند و فرار کرفتند انحصر
نیز با گروهی از قفلچیان کیوان شکوه متوجه سر کوه گشتند جنگ
در پیوستند بعد از آنکه از آب جو سکوار چون اعدا اطفای
نایره حرارت قتل کین بسر رسانیدند جانبین [illegible]
مراجعت کردند و نوبت دیگر که هوا صاف و آئینه جو رسید
شفاف بود طرفین عزم مصاف کرده چون این کاسه
فیروزه آب در سرداست و در عرصه آسمان طرح شورش
افکندند با آوای رعد کوس حرب و کوفت برق آتش
افروزی نایره حرارت ارجا بر جست و باران [illegible] بر باران
نمود جانبین تر آمده سه کام بمقر و مقام خویش باز گشتند

بعد از چند روز افاغنه و ذوالفقار خان که همیشه اسپ همت خود سری
در زیر باد توسن جلادت را با دو پیما داشتند خود را در تنگنای
زبونی دیده هر دو یک شد که جام جان بر بین در عهد و پیمان را
موکد با یمان ساخته معهد کردند که این دفعه با رموع در بدن دارند
بکسب و کوشش بپردازند روز دیگر که شام سیه درون رمح
وسنان ثواقب کواکب را از زنگ ظلمت متجلی و تیغ خور
را نجا کسنه صبح صیقلی ساخت ذوالفقار خان نظر بعهد دو
با کرده افغان یک دل و یک جهت بهیات مجموعی بیرون آمده
قلعه ساحلها که نزدیک معسکر ظفر نشان بود تصرف و در آن مکان
توقف کرده هر روز از آنجا هنگامه آرای جدال شده از بطرف
سرحد کشور بهروری با فر و فیروزی صف آرای عرصه رزم
افروزی گشته اولا تفنگچیان پیاده از دو جانب در برابر یکدیگر زانو
بر زمین و پهلو جلادت بر شیر عرین زدند تا سه ساعت ابر بلا قطره ریز

قطره ریز و برق اجل صاعقه انگیز بود و هیچ یک از دلاوران از زخمهای
پهلو شکاف گلوله و تیر پهلو تهی نمیکردند تا اینکه تایید الهی
پای ثبات دشمن از پیش نشست بازش و برق اجل تا پس گرفته
بمفاد کریمه سیصد هم ابطع و لوای النصر بظهور پیوسته اتفاقا
یکه تازان عرصه تهاجم و رستم قلب الطایفه جند و کشتند جمعی کثیر از
افغان عرصه تیغ و سنان و بقیه ره نورد طریق فرار و جدال
گشته توپخانه و نقارخانه ایشان بدست آمده بشت دو
روز از مکان نصرت اندوز معرکه کوه و کشته بهر روز و دلیران
بنوید وعدکم الله کثیره تاخذونها و فحوای لهم ما یشاؤن فیها
والدنیا مزید بیاد بای غنیمت را چپاول اطراف نیز یک
ساخته دویست و سیصد هزار گوسفند سوای سایر اموال
بحیطه الکساب در آوردند و الجماعه بهر روز ره از قلعه بیرون آمده
پست بدیوار حصار آغاز رزم سازی کرده از جانب دلاوران

سهمگین نهیب ناوک جانسوز دلسوازی و موکب سنان سرافراز

میبافتند روزی بمیلدست که نیزه خطی دلیران چون خطوط

اشعه مهر تابان سر از پیشگاه فلک جاه بمیلدر انید و سمی

نمیشد که صولت بهادران مانند حامل راس الغول با دست

و پنجه پر خون سر کسی بنظر نمیرسانید از جمله وقایع ایام توقف

اینکه الله یار خان که سابقا از ارض اقدس روانه سطر مار و چاق شده

بود در منزل مذکور جمعی از او نمافیه یاد عیش و مار و چاق را فراهم

آورده باردوی همایون پیوست و همچنین محمد سلطان مروی

از منزل مذبور با سه هزار نفر عساکر خونخوار بتاخت مواضع قراه

مامور گشته بعد از ورود با ناحاما مصطفی نام ابدالی حاکم قلعه

جاش جنگ کرده و حاکم مذبور را با جمعی از افاغنه مقتول و

سر او را با گرفتاران الغار حضور والا و قلعجات جاش و کهزه

را بحوزه تصرف در آورده و چون همت گیتی کشا مقصود بان

مقصوریان بود از اطراف اربعه هرات محصور جنود منصور شود
در بیست و نهم ماه شوال ده هزار نفر از سپاه نصرت قرین را
به سرکردگی کارآگاهان رزم دیده با توپخانه و اسباب سپهداری
به حراست سنگر نقره مامور ساخته چون آب هیرمند طغیان
داشت از سمت رمدجان و کوسرجان که گذرگاهی نیست
بسیار جای بهتر بود عازم یا بستن پل گشتند و به استحکام طهر جا
موسوم به ده نو محل نزول اردوی نصرت نشان گردید گرد افواج
قاهره از چند میل راه سرمه کش دیده افغان گشته تصور جلولان
لشکر ظفر اثر کرده دلیرانه از قلعه بر آمده پای دیوار بیست قریه
شمس آباد که حصار عامر بود آماده جنگ شدند اعلیحضرت
ظل الهی که مشتاق چنین روزی بودند فی الفور سر و سرا [illegible]
و مغفر لطف الهی آراسته بر مرکب گردون خرام سوار و
مهیای کارزار گشته تفنگچیان پیاده و توپخانه را با اول

همایون از پیش رو بمقابله افغان فرستادند که آن طایفه را مشغول
جنگ سازند و حصرلس با فوجی از دلاوران آزموده و بهادران
عصفور فرقه بعد بیله او بر خورد رادو بیکی و با برق سیف و سنان
خرمن عمر خاشاک وش او نموده خاکستر میساختند از بیست هزار
گروه در آمده مابین قلعه و ایشان فاصل و بنیاد بعض حایل راه
گریز را حامل سد ندار یکجانب وطن آب باروت و تفنگ
اردم تفشیده بار اعصار فهر بار جا صرت مشتغل ساخت
و از یک سمت رمح و سنان بزبان طعن دراز کرده بخطاب لن تخرون
الا انکم لا تعلمون هوا سازی پرداخت آن طایفه چون بقهر
خدای یگانه از دو طرف خود را و چار سپنجه بلا گرفتار
هستند رعد آسا ندید ابتهاک فرار کرده بسر سبکباران که تا
اثر نان از تعاقب افغان قلاده منع در گردن داشتند
به اشاره والا نیز از سلسله خودداری کشیده از دو طرف

دو طرف جنگ و جنگل دلیری بازنده یکستی بستن و دریدن
و شکستن پرداختند جمعی از ایشان را از دم شمشیر بسار آب
از سر گذشته بکردن [illegible] و فوجی را در نهرهای عمیق آب رسیده
از سر گذشتند القصه سه هزار نفر متجاوز با جمعی از روسیا
در خاک و آب سر بباد فنا دادند و علم و نقاره خانه ایشان بدست آمد
پس خدیو فلک جناب مظفر و کامیاب بجانب منزل عنان
تاب گشته اسپ و سلاح معمولش را بدلیران و نقد هستی
گرفتاران را بمالک سران عطا فرمودند و از حسن اتفاق
اینکه جمعی از سون سار از سمت معسکر بعزم تفرقه در
آن طرف رودخانه نفراولی اقدام داشتند از هیجان گرد
که فلک تیر گرد مهر سید اسباط فراز انطالیه کرده و از صفحه دشت
صحرا سرنوشت کار العرقه را که کلک قضا بخط غبار نوشته بود
دریافته بکرف سر راه ایشان را سر برود گذشتند و با مینک

رود جنگ جنگ ساز و تا بای حصار بدبول اقمن ایل العربی ماتهم ا
ناستا ستا با مخالف نواری آغاز کرده مضراب ضرب
شمشیر رحم‌زن او پارچهار نار بیکتر عنصری ایشان گسستند روز دیگر
که حره و فروده جنگ خورشید خاوری با کوکبه اختری ایمنک
بسیر پل مقنطرات این رود نیل فام کرده عازم پل بالان گشته در جای شتقاه
روز بیغرسه تالکهای که در کنار پل واقع بوده بنصب خیام اقامت
کرده بحکم داور حرم آیین سرحهای مس سر اطراف اردوی ظفر قرین
سر بر سپهر برین سوده هر یک از سران و سرداران لشکر در سمت
خود خندق و مورچال ترتیب داده جهان نوی در عرصه خاک
بنیاد نهادند و بفاصله ده یوم که هستم ذیقعده باشد دلاور خان
که بحکومت او رساقلان و غور رساحی سربلندی داشت با سه هزار
نفر مایمی دا و بما فیه وارد معسکر فیروزی اثر و از نوازشات خدیو
بنده پرور بهره ور گشت و از عرائض امور اینکه در همان ایام روزیکه

روزیکه خدیو کامکار طرف عصر از سواری مراجعت کرده بود و در میان
خیمه همایون اسلحه از خود کنده بعزم تفریح بجانب شهر بلوک بلند رفتنی
که بحکم والا نباشنده بر آمده بهادر خم توپچیان افغان خیمه مبارک را
بنظر آورده توپ انداختند که گلوله آن سقف چادر را شکافته در
جاییکه مسند بود در کنار فرش بر زمین آمده یکذرعه به خاک
نشست همانا گذشتن این نوع خطر از وقایع عجیب بود و حضرت دیگر
حفظ ربانی و قوت اقبال صاحبقرانی مجلی نشد [illegible]
فوج دیگر بجانب شرقی شهر چون نحویکه رقمزده کلک بیان
سمت غربی هرات که عبارت از منزل العره باشد مقرر دلیران
ابهمی خاو جانب جنوب شهر که سر پل مالان باشد مضرب
خیام فلک فرسا شد و طرف شرقی شهر خالی بود لهذا در چهارم دهم
شهر ذیقعده فوجی از لشکر ظفر اثر را با توپخانه و تدارکات شایان
مامور ساختند که از آب هرود عبور و در محاذات قلعه کرخ در جا

شرقی شهر لوای توقف افراشته راه عبور و مرور بر افاغنه مسدود سازند
در روزی که ماموریت عازم سمت شرقی شهر بودند اعلیحضرت
ظل الهی از مستقر جلال و غنا که سمت غربی از لشکرگاه متوجه شهر گشتند
تا آن طایفه بسمت شرقی نتوانند پرداخت و ماموریت از روی
اطمینان خاطر در مکان مقرره مقام و [illegible] و سنگر برای خود
توانند ساخت معهذا اسد الله با فوجی از افاغنه و ابدالی از جلادت
در آمده سر راه بر ایشان گرفت و جنگ در پیوست و دلیران
میمنه و میسره و سرکردگان قلب و جناح با قدام توکل اقدام کرده آن طایفه
را شکست فاحش داده سر و زنده بسیاری بدست آوردند
بعد از چند روز چون محل توقف اردوی شرقی از قلعه دور افتاده
بسمت والا سعی انتقال تعلق یافته شب یکشنبه دوازدهم ذی حجه
با جمعی از خواص عزیمت آن سمت کرده روز دیگر هنگام صبح
که لشکر نجوم از معسکر فلک عزم کوچ و سلطان زرین کلاه مهر

سرارت بودند عرصه تیغ تیز ساخته تا آسیب موفور و عالم محصور
دار و معمار منصور گشته و سرکردگان پیرایه بوس خلاع خورشید
شعاع و بهره یاب انواع احسان و اصطناع شدند و هم دران
آوان محمد مومن مردی که رسالت دربار گردون مدار بحکم همایون نزد عبدالله خان
به بلوچستان رفته بود که از اطراف بر سر قندهار بیاید مراجعت
و خبر گذشته شدن عبدالله خان بعرض رسانید تبیین این اجمال
آنکه عبدالله خان بعد وصول خطاب مستطاب خدیو بسر با صاحب
بدعوت الی عبدالله ایانی الکلاب ابا آداب کسوده از تاج تارک
مباهات ساخته تدارک سفر قندهار پرداخت و در خلال
اینحال فیمابین او و خدایار خان عباسی حاکم سند مجادله واقع
شد در آغاز اشتعال نوایر حرب گلوله بر سر عبدالله خان خورد
از پا در آمد بلوچیه چون دیدند که بر سردارشان این قضیه آمد
رو از معرکه حرب برتافته امر محبت امیر ابسار ولدان عبدالله خان

عبدالله خان عریضه مشعر بر سنوح این واقعه نوشته مصحوب میرعم خود
برفاقت سومر بیک فرستاده از موقف اعلی سرهنگان ایالت
بلوچستان باسم میر محب ولد اکبر عبدالله خان اصدار و سائرالیه
هر یک از اولاد و منسوبان عبدالله خان را بارسال خلاع و لوای
تعیین و تعهدات بیشمار امیدوار ساختند سپاه [illegible]
خدمات مخصوصی از [illegible] خویش سابق اسامی سران سپاه محمد سلطان
مروی که از سنگر بعد بتاخت نواحی فراه مامور گشته و بعد از
قتل مصطفی و ضبط قلعه جاس و کره در همانجا توقف داشت
تا فی الحال ایام و بردی بیک سارتربانیت کرمان و حاکم سیستان
و فسون سیستان و کرمان باتفاق محمد سلطان بمحاصره سبزوار فراه
مامور و مقرر شد که ظهیرالدوله ابراهیم خان سرباقسون سرحدات
خراسان از راه طبس رکبلکی عازم فراه گشته و بعد از
ورود ان تمامی سرکردگان حسب صلاح او بتقدیم این خدمت اقدام

نماید و در حین آمدن آقا امام وردی بیک جمعی از قشون با او موجب
اشاره اقدس بتاخت گرسک و پست [illegible] اعمال قندهار
معین گشته مامورین بقلعه بست منوی و اهل قلعه را قتل و غارت
کردند مقارن آن جمعی از افاغنه علجایی از جانب حسین پسر کوچک
هارون خان نام بالی که در ایام استیلای افغان حاکم لار و بندر بود
بمدافعه برخاسته صدمه سرکاران گشت مامورین با اسیر و
غنیمت وافر برگشته با امام وردی بیک ملحق و در کاج [illegible] گردیده
بتاخت نواحی فراه پرداختند اما مقارن ورود ابراهیم خان
بحدود طبس حرب قاعده ترکمانیه کوکلان از سر حرا [illegible] مساعی علیه
رسید ابراهیم خان بر وفق فرمان آمدن خود را موقوف و [illegible] از
بعزم تنبیه ایشان معطوف ساخت بوضوح انتقال آنکه
چون در حین توقف موکب همایون در ارض مقدس فیض
نمون دیوان بیگیان کوکلان و یموت متعهد دادن جمعی ملازم

ملازم گشته بودند درین اوان ملازمان مذبور را بجو مقرر سرانجام و روانه

ساخته بعد از ورود و بجد و داستفسار [illegible] انتساب خبر [illegible]

الطائفه انقاط باهره سرت [illegible] اسباب رعایائی محال

[illegible] کرده عثمان برتافتند بنا بر وصول این خبر ابراهیم خان مقام

معاودت و فوج دیگر از لشکر نصرت اثر بسرکردگی اسمعیل سلطان

حریره و علی قلی بیگ ساروبیلو باعانت ایام وردی بیک

مامور گشته فرمان والا بعز نفاذ پیوست ایام وردی بیگ

تا ورود سرکرده کان سبک عنانی نکرده جلو جلادت را از جانب

قلعه کشیده وارد ایام وردی بیگ بخلاف حکم والا انتظار ورود

سرکرده کان نکشیده برای اظهار جلادت در بیست و ششم

ذیحجه سر از مکان سابق پیش برده ده نور اکه تا قلعه فراه یک

و نیم مسافت دارد منسکبر کرده نزول و در روز ورود الیاسان

سرکرده لو علیمردان خان برادر ذوالفقار خان ابدالی سند وری

که در فراه می بود با افاغنه فراه در حوالی سبلی کوه فراه رود همراه

بر ایشان گرفته محمد سلطان با سرکرده کان و تفنگچیان کرمانی

در معرکه مقبول شده و افاغنه خیره دست [illegible] دو نفر از سرکردگان سوم

نیز بهمین معامله دریس آورده روز سوم در اثنای گیر و دار [illegible]

جدید و عساکر که از معسکر همایون مامور شده بودند بسر وقت جنگ

رسیده دست قضا نجابات(؟) قت آن گروه گشته شکست

فاحش یافتند و پانصد نفر از ایشان قتل و جمعی زنده دستگیر

گشته بقیه نجات و راه فرار کردند و امام وبردی بیک سبب

این خودسری که بکمه رایغی(؟) داده بسوی حرم اردو سرکرده معز

بقتل رسید و تدار بنیاب(؟) کرمان و سرکرده گی معزول و باقی سرکرده کان

و دلاوران در ازاراس(؟) فتح مورد عنایات و مشمول نوازشات

گشتند بعد از ورود موکب والا بمنزل ناکهان که روسای اویمات(؟)

سعادت یاب تعلیم دربار سپهر بنیان شدند ایشان بسرکردگی

سرکرده گی اسمعیل خان و ابراهیم خان استجلو با فوجی از افواج قاهره
مامور بمحاصره استرآباد بفاصله چند روز جمعی را بسرکرده گی سلطان
فراخوی با عزم و سینه در روانه ولایت ملو بساختند مامورین
داخل قلعه حیران و بکمین کمین نشسته هنگام سپیده صبح
جهان افروز معدودی جلوه گر میدان ظهور و بروز گشته افاغنه
قلعه نیز بسواد آن جمع قلیل چشم بخت سیاه کرده بی باکانه
از قلعه اسب جلادت برانگیختند رزم جویان بهرام کین از کمین
در آمده تیغ تیز در ایشان نهاده سرور ندید بسیار و دواب
و غنایم بیشمار بدست آوردند

آنکه روز یکشنبه هفتم محرم سنه ۱۱۴۳ بار دیگر افاغنه با ذوالفقار خان
تجدید معامله کردند که تا رمقی از ایشان باقیست در کشش و
کوشش کوشند پس در روب قلعه را مانند چشم بصیرت

مشهور
خود بسته با جمعیت تمام از آب هیر برد و عبور و با قراولان آن غار

شور کردند حضرت ظل الهی از فراز منظری که برای تماشای فضای

سهر و دشت تربیت یافته بود بعادت هر روزه مشغول

نظاره بودند که بدیده باطن و دیده ادراک فهم این معامله کرده قبل

از آنکه قراولان خبر رسانند بر مرکب اقبال سوار و با فوج خونخوار

عازم کارزار گشته و فوجی از جانب شرقی سر بر ایشان تعیین

و خود با جمعی از پیش روی آن طایفه اسپ انداخته سرورند متهور

ایشان بدست آمده و همه از فرط اضطراب خود را بآب زده

جمعی نامرزنده کی را در آب شستند و ذوالفقار خان سردار

رود خانه از اسپ غلطیده به تیره دستی طالع بدر رفته

اما اسپ سواری او با زین و یراق بدست آمد چون نمک زیاده

بر سایر ماکولات در قلعه هرات نایاب بود در ظلمت شب فوجی

از آن طایفه نمک شناس برای تحصیل نمک بسمت کرخ رفته بحکم والا

بکلم واللفوج به بنهه الطایفه نمک که پرداخته شمشیر برآب گون
ملح سوار خان شمشیر الیشان برانگیخت و بریزه ره دست
قضا برین سبح به پیروزی این سرح سور سم نمک بر خصم آن کرده
بخت تا آنکه زبان محاصره چهار ماه امتداد یافت سید آل که از
جانب حسین علیخان با فوجی بمعاونت ابدالی آمده بود چون آن لشکر
آتش در محاربه عرصه تیغ فنا و نفیر او فقدان فوت گرفتار ریخ
و نمانده بند لهذا در بحر به صفر جویای نفرا سپهر برآمده بلی پیرواد
گریختند افاغنه چون پای تخت راست و اسباب
شکست را درست دیدند چند نفر از روسای ابدالی نزد الله یار خان
که در خدمت خدیو اقلیم سمالی می بود روان کرده بتوسط
شفاعت آن مستدعی بنای کارهات متعهد دادن خانه
واری جمعی از روسای ابدالی گشتند هر چند عنقای بلند پرواز
همت آنحضرت جز در قله قاف تسخیر الملک ولیدیر شمس

نمی‌گرفت اما بنابر صلاح وقت و استمزاج کار از طالع بخت طالع
از در بخت کبری و اداد در نیامدند بعد از مراجعت فرستادگان
ایشان ظهیر الدوله ابراهیم خان نیز در همان روز از اردوی
همایون روانه فراه گردیده مظنون افاغنه آن شد که حسین
باغوایت ایشان می‌آید که باعث رفتن ابراهیم خان شده
لهذا از قول خود نکول کرده پیغام دادند که افاغنه سرای تخلیه انجیر
کس روانه فراه کرده اند بعد از وصول خبر بمقتضای وقت عمل
کرده خواهد شد این حرکت بر وجه جنبان نایره غضب شده فرمان
والا صدور یافت که مقاطعه این امر حواله شمشیر است
من بعد افاغنه از آمدن ممنوع بوده در مخالفت و قلعه‌داری کوشند

زور دیگر که هندوی تیره روی سبب رانجم و کوکب سنگ فتنه را از
دامن فرو ریخت و آفتاب … را در کوشش بعد از تیغ کشیدن

کشیدن بر دامن چرخ سلی او بخت اربع در دروازه هرات
چند نفر از سرکرده گان ابدالی وارد اردوی معسکر و متعهد انجام
امر مقرر و مستدعی صدور منشور امان و تبیان شد تفویض ایالت
هرات بالله یار خان شد و باره این مسائل امرای ابدالی کشته
الله یار خان به ایالت سرافراز و فرمان همایون را زیب فرق افتخار
و اعتبار ساخته با سرکرده گان در بیست هفتم ماه مذکور روانه هرات میشد
و بعد از سه روز الله یار خان با سیصد نفر از عظمای سرداران و اردو
صاحب نام و آوازه وارد اردوی ظفر پرور و پیشکشهای لایق مرزوش
[خان]
پیشگاه نظر ساختند و بر طبق عرض انجاعت مقرر شد که ذو الفقار
با احمد خان برادرش مرخص بوده روانه فراه شدند اقامت گزین
روانه اعزال باشند و الله یار خان نیز با سرکرده گان رخصت انصراف
تقلد یافت بعد رو ردیار افاغنه قلعه بابی خان افغان را فرستاده
عرض کردند که چهل هزار غلجه بمدد ابدالی هرات می آید از موقف فرمان

رخصت معاودت یافت در دوم ربیع الاول عریضه از جانب
سرکردگان مامورین اسفرار رسید مبنی بر اینکه ذوالفقار خان
بعد از ورود باسفرار با [illegible] بدال که از وقت فرار یار خان در آنجا
توقف داشت افاغنه اسفرار را کوچانیده بزوانه فراه ساخته
چون این معنی از دلایل واضحه نفاق بود یوسف سرکرده بارکزی
را با ملک [illegible] حاکم این دربار روانه قلعه ساخته با الله یار خان و نصر
سرکردگان تهدیدات و حسب الکره و پیغامات خشونت
آمیز فرستادند و فرستادگان بازگشته خبر رسانیدند که
افاغنه با الله یار خان بطمعان همداستان گشته در مقام
قلعه‌گیری میباشند پس عبدالغنی را با بعضی از روسای کرد در
معسکر نصرت اثر بودند بحسن نظر مامور ساخته باقی سرکردگان
را که از دود جهل مرکب بودند مانند مداد سیاه حال افکنده
یک خط بطلان بر اوراق سازگاری کشیدند یوسف مدبور

چون دوباره سعادت و زبیده آمده بود بر خلاف حکم قتلوا
یوسف ادا طرحوه الرضا مضمون پاینده رخصت معاودت
یافت   چون الیه [illegible]
سرداری حصانت حصار و سخت روی متانت دیوار کار خود را از
نفاق و دو روئی مکرر کرده دست امید خود را از حبل المتین
این دولت پایدار گسیخت و بمرمت بروج و استحکام در بند [illegible]
رنگ ستره را مسجیت و در بیستم ربیع الاول فوجی از اردوی [illegible]
نفاق پیشه را در شب سیاه بسمت قلعه سفید فرستاده نظام
از تیغ تیز بیلان روی خود را برج ساخته و مجدداً جمعی را بطرف
بادغیس روان کرده ایشان نیز بیارفتند و بسیار آمدند و نیز
موسی وانکی با جمعیت کامل شب اربعائی بچشمه قرنقل بنا جنب
بادغیسات رفته فی الفور با مر والا جمعی متعاقب ان مامور
وگوکیده الایا فوجی از بهادران جرائم هریک در قبض روح خصم ثانی

ثانی عزرائیل عازم محل موسوم بمحمد سل که معرف چاه میان بود گشته

افاغنه نیز بهیات مجموعی از قلعه برآمده بیاده کال التیان

از جانب کوه سولان به سمت دیوار سمت بانک [illegible]

آغاز جنگ کرده سبب نار السیاره زنبوری گلوله مونه روز قیام

وار [illegible] بازگشت شعله تفنگ و زنبورک سطح زمین را [illegible]

[illegible] فام ساختند و آن سبب باخته بود و در همان مکان

که پهناور و وسیع بود در روز رسانیده صبحگاهان باز السیار خان

برآمده در دربند کاو سرای [illegible] افسرده و از حسرت سر [illegible] دست

جلادت شسته جز ندامت و خذلان صرفه نبرده در آنجا خبر رساند

که دلاوران که مامور تعاقب بودند با طایفه برخورده فیما بین مجادله

واقع و از شعشعه تابک سیف لامع که بر نصرت دلیران ثانی

است قاطع بسیاری از افاغنه سایه نشین دیوار عدم و با سایه

فنا همدم شدند لهذا عطف عنان مستقر دولت فرمودند و [illegible]

دفعه خاک عرصه سیاه و سائر البسه افسانی تیغ روئین تن چون
چون سیاوش رنگین و بار دوش زرین از اجساد کشتگان
سنگلاخ کردند یکبار رستم الله یار خان در سمت گذران جمعیت
مرهم دو ماه خورد و بزرگ قلعه هنگامه آرای عرصه کارزار گشته
کوکبه والا بانو بخانه بمقابله پرداخت و ارباعشان صفوف جسم
باغی بیرون سی توپچیان السن دم گلهای آتشین دم سرمی دمید
و در لب آب تند و دارد هان ریشه رگ زمانه السن جرح مینا
می رسید تفنگچیان قدر انداز زر سرخ زخمهای کاری از خزانه
تفنگ بی شمار بیکدیگر میسپردند و دلیران نکته یار حرف هستی را
از روزنامه عمر اعدا بکزلک تیغ جانستان مستردند هنگام شام
که صولت قلعه از سهر یعنی تورن مهر شکست طرفین عازم جاد
مقام خویش گشتند و همچنین مکرر ان گرسنه جسمان دیار قحطی
در راه تحصیل اذوقه از خوردن زخم سیف و سنان از جان

ازخان سر میشکستند و با وصف اینکه هر طرف که از گریبان
حصار سر بدر میکردند مع مغفر شکاف دلیران در سر ترس الا
سر موی خود را بی و نیزه پیش بهادران کوتاهی در دلاوری نمیکرد
و بار از وسط جمیع در دل سپهبار آمده برای دانه نیزه سر بیرون درمی
آویختند و برای خرمن کاهی گاو بخرمن کهکشان فلکی میبستند
و بیاد ماست شب اما مهتاب میلیسیدند و بسوق سر
تبا سیر صبح سفید میکردند لقمه حلوا که از دهان پوست بیرون
می جست بجان و دل قبول میکردند و در عوض ماکول رستم تیر
و سنان میخوردند روزی بپایان و شبی بصبحگاهان نمیرسید
که سی نیزه و چهل نیزه سر معروض عرصه حضور نمیشد و اسیر و مال
غنیمت زیاده از احصار عرصه خدمت نمیگشت چون
کوچ و متعلقان الله یارخان در مارو چاق می بود جمعی را با حکام
بادغیسات بمحاصره ارک مامور ساخته مامورین ارک را

بصرف و کسان او را بدست آوردند

در بیست و یکم ربیع الاول

جمعی از افاغنه را سودای بلند پروازی بر سر افتاده بسمت کبوترخانه
بال پرواز گشوده بودند از حسن اتفاقات النسب لذی معسکر
فیروزی اثر جمعی بقراولی [illegible] ... تیر گشته طرفین مانند
شیشه و [illegible] و سر زلالی یکدیگر شده جمعی از آن گروه
بمطمور عدم نوطن و بقیه بویرانه حصاری که در نزدیکی کندلان بود
تحصن جسته دلیران باحاطه مکان پرداختند هنگامه
طلوع فجر که خسرو زرین افسر و قهرمان قهرمان در رکاب اسب
تیز گام سپهر گذاشت قهرمان جهان از سر قهر و کین با دلاوران
ظفر قرین متوجه آنجا گشته الله یار خان نیز از قلعه برآمده فوجی
از تفنگچیان گزین را بمدد محصورین تعین کرده آن طایفه
همه جا دوش بر دوش حرب ساز و رزم کوس با و بوده خروشان

وخروس رو بایمکان گذاشته در پای لشکر فیروزی که
محیط آن ویرانه بود بحرکات عصای موسوی اعجاز برانگیخت
اشاره والا بمدلول فانفلق البحر وکان کل فرق کالطود العظیم
گویند او بندر با آن طایفه داخل حصار گشته بسیاران خود پیوستند
پس آنحضرت سواران جوخه اردو و دلاوران نیزه گذار را دو دسته
گروه هر دسته را در سر راه ایشان یک سمتی و تفنگچیان حالا
هر سوی کچیان بیباک را در محاذات راه باز داشتند افاغنه
بعد از لحظه درنگ کرده پشت به پشت داده مانند موج
از پی یکدیگر روان و مانند سنبل کوهساری عربده کنان
بجانب قلعه شتابان گشته جیوش بحر خروش سر بفحوای
فغشیهم من الیم ما غشیهم اطراف ایشان را فرو گرفته فحوای
حال سهها الموج مکان من المغرقین بظهور آوردند وجمعی کثیر از افغان
خر بوی لجه فنا گشته آب سنان یک نیزه وار از سر ایشان

گذشت و جمعی هم بقید اسار گرفتار گشت روز دیگر مجلس
همایون مثال آراسته عبدالغنی و باقی سران افغان که در اردوی
فلک مثال بودند بمحفل اقدس بار داده بود آفتاب یک نیزه
بلند شده بود که هزار و سیصد نیزه سر بر سر نیزه بلند گردیده
سرگردگان مورد عطا و نوال و رؤسا افغان سر بزیر افکنده خجل
و انفعال کشیده بعد از وقوع
این فتح دلاویز در همان روز از طرف شام خبر رسید که افاغنه
اوبه را انصرف کرده اسمعیل خان استجلو را که از استقرار
مامور باستحفاظ آنجا شده و میرزا ابراهیم کلانتر [illegible]
که در آن وقت بحکومت غوریان سرافرازی داشت با رفقا
ایشان بقتل رسانیده بتفصیل این اجمال آنکه اکثر فارسی
زبانان اوبه در باب افاغنه دچار و در شرارت همراز بودند اسمعیل خان
با رفقای بتحقیق احوال ایشان و تنبیه الحاح کیشان مامور گشته

مامور گشته با اعلام کلانتر اوبه دو هزار نفر افغان بسرکردگی بیرم
و اشرف سلطان و ابا زمام از هرات عازم اوبه و شب در خارج
قلعه کمین کرده صبحگاهان که دریچه افق بکلید مهر انور گشاده شد
دروازه قلعه مفتوح گردید افاغنه از کمینگاه بیرون آمده قلعه را تصرف
و اسمعیل خان و رفقای او را بقتل رسانیده چون قلعه مزبور محل
ذخیره وافر بود بنابر القلعه داری گذاشتند پس حضرت ظل
الهی فوجی را بمحاصره قلعه مزبور تعین و ما بین مقابله واقع گشته
بیرم و ابا زر را با جمعی بقتل رسانیدند و نیز در خلال این احوال
خبر گرفتاری درویش علیخان برادر بعرض والا رسید توضیح
این مقال آنکه بعد از ورود موکب اقدس بحدود هرات چون
درویش علیخان بنابر مجاورت با افاغنه هرات از جبهه سای
درگاه آسمان جاه سر باز زد دلاور خان بایمغنی با جمعی از دلاوران
خراسان به سر او مامور گشته ماموری بود رس برده قلعه

ثمر انرا که مسکن او بود تصرف و او را دستگیر ساخته بدرگاه معلی
ارسال نموده الله در روز ورود در رکاب دولت را که بوسه گاه سرکشان
بود بوسیده تیغ تیز کردن تسلیم نهاده و دو کس را از باریافت [illegible]
کرد بکسی پرداخت الله یارخان شیخ الاسلام افاغنه را
با معتمدی روانه دربار عظمت ساخته تعهد نمود که هرگاه افاغنه
که در قلعه رو به محصور اند با کوچ و بنه او که در اردوی معلی
میباشند مرخص کردند بدون عذر جبهه سای آستان آسمان
قدر خواهد شد از جانب آنحضرت نیز این مسئول پذیرای قبول
و وسایط مأمور نشد توقف گسسته فرمان والا در باب رخصت
کوچ الله یارخان و اطلاق محصورین او به عز اصدار یافت
الله یارخان بعد از ورود و حصول کام و نیل مرام شیوه مردی
کنار کرد استه زن خود را هلاک ساخته و بار دیگر بر سر کشیده
مخالفت آغاز نهاد و در چهاردهم ماه مذکور که آنحضرت با جمعیت

باجمعی شمت کارزار توجه فرمودند از غایت جهل و غرور آواره
به ذیل طول عبور دلفور بکوس دلیران عبور رسانیده با این بخت
سفر و کارزارگاه معرکه جنگ شتافت و جام غم بسیاری از افاغنه
عهد مواجب بسیار شکسته ابدار سمت وسو یافت و چهره سلطانی
فوفلزی که در حینیکه ایالت هرات باللهیار خان تفویض میشد
بزیر و کالت اعتبار یافته و باتفاق اللهیار خان بقلعه هرات
شتافته روز این آستانه یافته منشاء تمرد و استکبار اللهیار سده
بود در اثنای قرار گرفتن از حقوق عنایات خدیو کامکار گشته
چون محافظت یکدروازه از جانب اللهیار خان بطایفه فوفلزی
مخصوص بود متعهد گشت که هرگاه از قبیل او اغماض شود
طایفه مذبوره دروازه را بروی کامشکان این دولت خواهند
گشود برای امتحان این ادعا در سه شنبه بیستم رجب امان
فوفلزی که از جمله اعظم افغان و چندی قبل از آن از اللهیار

روگردان دو خیل دارالامان دولت ابد بنیان گشته بود

از حضرت اقدس مستدعی تقدیم این خدمت گشتند و روانه شد

الهیار نیز دانست که چاره در کجا بسته است از در منبع جلال

در آمده امان در اثنای محاربه بقتل رسید بعد از ظهور این فتح چهره

به حکم والا و فرمان قهرمان تیغ قصاص بی امان در عقب امان ستانان رفت

پس در هر طرفی از اطراف شیری و جنوبی و شمالی هرات برج یک

قلعه ممتازی قلعه بلند اساس بنیاد نهاده از سرکردگان فوجی از

بهادران را تعینات قلعه‌های مذکوره مامور و مقرر فرمودند که به شدت

محاصره کار را بر قلعگیان تنگ و غذای ایشان را منحصر به گلوله توپ

و تفنگ سازند بعد از چندی که جماعت مکر و مغروری سوای اطاعت

مفری ندیدند از باب استیمان در آمده مستدعی رخصت الهیار

و عفو زلات و متعهد استدراک تلافی مافات شدند پس در

غره رمضان المبارک با بشارت ابروی هلال سمیر دلیران ایشان

آب از خون اشنامی فرو بست و از نقارخانه اقبال اوای لمن الملک
و فتح قریب بر خاسته گردون فروبست نوای تحسین او بر
گوش مخالفان کشته ساکنان کیوان صلابت سرای ضبط
در وسعت تحلیه قلعه تعین و بهر گروهی از افغان بموجب امر اقدس
از دروازه سمت خود فوج فوج آمده بشیوای او بخدمت ملجا و معاذ
کشیدند
او بند جلال و لوا القدسیم کلمون رخصت بخارج قلعه و قرای نواحی
البته بار وزیقای اوله معمول حطیه امان شده بودند بعد ول و
آن احد من المشرکین استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله ثم
ابلغه مأمنه با فرمان عفو و برقه عنایت عالم روانه ملتان گردیدند
برای حمال کوچ یافته افاغنه بهسم دواب و الاغ سرانجام یافته
از ابتدای خاک ارض اقدس و ابیورد الی منتهای ارض
الحمد سمنان مکان سکنی بجهة ایشان معین و ایشان را فوج
فوج روانه خراسان ساختند و میر محمد سلطان حاکم جام

که احوال او بسابقه اقرار قمر ده تمام اعلام گشته با ایالت هرات سربلند
و بخطاب خانی بهره مند شده در بیست سیم ماه رمضان با انجام
ما بقی جنود نصرت قرین داخل قلعه گشته بساط تمکن گسترده
بنحوی که ابقا
صورت گذارش یافت ظهیرالدوله ابراهیم خان بعد از مراجعت
از طبس بتنبیه جماعه افاغنه بلوکان مصمم گشته بعد از ورود بسبزوار
از طایفه بازار کرده خود سامان و صالح ابواب استیمان شده
جمعی را که برای تسخیر هرات تعهد کرده بودند روانه دربار فلک
مدار ساخته ملازمان مذبور سلخ محرم الحرام وارد درگاه جهان پناه
و مامور بفراه گشته و ابراهیم خان نیز بعد از انجام این امر نظام
مهام سرحدات خراسان بموجب اشاره والا با سپاه
ابیورد و سرحدات وارد اردوی نصرت قرین سواره الکاء روانه
فراه گردید در پانزدهم ربیع الاول بر سر قلعه فراه تحریک لوای

لوای نصرت التوا کرده فیمابین محاربه واقع و یکسر [illegible] بالطایفه
راه یافته و سرکرده الطایفه با جمعی معرض فساد آمده پس ابراهیم
خان با ساير همایون در مقام تغیر لشکر برآمده [illegible]
را برای نزول اختیار و با فوجی از دلیران بانکهان درآمده مشغول
بنای برج و ساختن حصار شد افاغنه از مشاهده اینحال
مهیای جدال گشته از قلعه برآمده از دو طرف هجوم آور شدند
دلیران خراسان سر نتابیده کردگار و اقبال خدیو کامکار صف
آرای عرصه کارزار گشتند از گرد انگیزی یلان که مظهر [illegible]
محو خسف القمر بود فتنه دور قمر پیدا و از ولوله اسب
بهادران که حاکی از مدلول و یقول الانسان یومئذ این المفر
بود قیام قیامت هویدا گشت در یک ساعت هزار و
چهار صد و سیزده سر در عرصه میدان غلطان گوی چوگان
سنان گردیده سرکردگان و جان سپاران و سرداران [illegible]

خاص اختصاص یافتند و چون در آن اوان مذکور میشد که فراهیان
از حسین غلجه استمداد کرده از جانب او جمعی باعانت ایشان
می آیند و تاخت بلوچیه کرمسرایی که در خور اختیار حسین بود
مطمح نظر آفتاب اثر می بود لهذا طهماسب قلی بیک جلایر
حرجی با سی لشکر ظفر اثر را با فوجی روانه فراه ساختند که اگر
از افاغنه قندهار اثر ظاهر شود با اتفاق ظهیر الدوله ابراهیم خان
بدافعه پردازد و ایلا از راه جاده لحم الدین و باحات ساخت
قلعجات بلوچ رایات عزیمت برافرازد و بعد از ورود آن
طهماسب قلی بیک چون محمد و اکسان حسین سرای اظهار
اطاعت و اخلاص با پیشکش و سوغات لایقه وارد دربار
ظفر اختصاص گردیده بنا بر غلبه ضمیر معامله شناس اقدس اقتضای
تاخت کرمسرا نکرده طهماسب بیک را بمعاودت مامور ساختند
اما فراهیان بعد از آنکه سرانشان [illegible] درمانده روز خویش و

پرداخته بودند بقیة السیف خود را بسر منزل نجات رسانیده
قلعه فراه تا [illegible] و دلارام و لواحق بحیطه تصرف در آمد تمامی
مال و اموال اهل قلعه که بر جا مانده بود بدلیران ظفر نشان عنایت
و مقرر شد که ابراهیم خان افواج با موکب نصرت مقرون [illegible]
همایون گردد پس حضرت ظل الهی بعد از فراغ از ضبط و ربط
مهام و فیض و بسط امور خاص و عام در نوزدهم ماه صیام
بشهر اینک و خاک و سنگ آن وادی را از خرام اشهب
صرصر تک بحرین رنگ با لعل بدخشی همسنگ فرموده از کمون
دبر و زاین ظلمت و نور امامحونا آیة اللیل و جعلنا آیة النهار
مبصرة بظهور پیوست و نقش بدلول جاء الحق و زهق الباطل بر صفحه
وقوع بست و خدیو فلک قدر مانند بدر از میان سپهر گذشته
تا پای منزلهای خارج شهر تشریف برده طرف [illegible]
دولت مراجعت فرمودند و از جمله وقایعی که در خلال احوال

احوال سانحه عرضه بعرض عاکفان سده جلال رسید معه
شکست یافتن حضرت شاه طهماست از رومیه است مدعا آنکه
سابقاً سمت تحریر یافت که بعد از فتح تبریز حضرت ظل الهی سمت
وصول خبر سانحه خراسان و فتح عزیمت سمت ایروان و نخجوان
کرده لوای توجه بجانب ارض اقدس برافراختند بانجهت رومیه
دست از کار رفته کراتی دوال از دست رفته شکیبایی یافت
باطمینان خاطر بضبط ولایات پرداختند و چون شاه طهماست مکرر
اظهار میکرد که آنحضرت را مملکت جداگانه است در استرداد بلاد
آذربایجان احتیاجی باعانت ایشان نیست بعد از آن که رایات
عقاب پیکر بجناح استعجال بالکلیه از چشم ظفر بجانب خراسان
گردید امنای آندولت را مطعون آنکه بهادر خوی دست افغانی
این شان مرغ شکسته بال جمعیت رومیه را آشیانه قلاع ارم کرده
ظاهر مراد در رسیده بدام و کنج تمنا در بسته بدست مرام ایشان

درجواب آمد نور ارض اقدس معروض که دولت بود که برای منع بالفعل
مکنون ضمیر و اراده خاطر را بجد کوکس و رکس اعلام کردند از آنجا که آنحضرت
اعیان دولت شاه طهماسب را مرد میدان مملکت داری نمیدانستند
با مملکت کبری حسرت شد در مقام منع در آمده لباس را تحمل [illegible]
توصیه فرمودند لیکن حرف آنحضرت در حریم کاخ دماغ امرای صفات
رای بار قبول نیافته در ابا میسله موکب والا مشغول تسخیر ایراب بود
بتقلید آنحضرت کمر اجتهاد بر میان بسته در ماه جمادی الآخر سنه ۱۱۳۴
مطابق است ئیل از اصفهان با شوکت تمام و احتشام مالا کلام بعزم تسخیر
ولایات بغداد در یانجان رایت افراز و رکشته بعد از ورود
همدان ولیقلیخان لشکر بود را برای گذارش تهنیت جلوس سلطان
محمودخان با نامه عنبرین شمامه روانه دیار روم ساخته خود وارد
شهر سره در آنجا الف سپهر را از سوی حال افزا که جمعیت کامل منعقد
ذایل و احتشام را بهوای خدمتکاری مسعد ساخته بود تغیر داد محمد قلیخان

بمحمد قلیخان تفویض و از سر بابای یسول عراق و آذربایجان و حکام

الطرف [illegible] بجانب ایروان تلکاو را مامور ساختند [illegible] اردو

بادو [illegible] را خالی کرده بقلعه ایروان برده علی پاشای او علی که در [illegible]

از دولت عثمانیه سر عسکر روم و پاشای [illegible] او علی [illegible]

الممر روم بود ساختند علی پاشا سردار ایروان برآمده در کنار

رود خانه کرنی [illegible] سنخی ایروان [illegible] مطربیس [illegible] داده

راه پیر جنود قزلباشیه بست کوکبه شاهی با دریای لشکر از کرنی چار

[illegible] نیز ارسیل روان و علی پاشا نیز بمقابله آمده فیمابین ملاقی

و رومیه تاب صدمه فوج منصور نیاورده مغلوب و توپخانه و اردوی خود را

بر جا گذاشته بجانب ایروان منهزم گشتند قزلباشیه بضبط توپخانه

و اباثه الیشان پرداختند موکب شاهی از قلعه ایروان گذشته در جانب

غربی قلعه سه فرسخی در محل موسوم بیکنار که خیام نزول افراختند بعد از

چند روز قزلباشیه را چون [illegible] جلادت بسر کش و نعل پادپای

عزم در آتش بود عنان خودداری از دست داده بی محابا و در یک
مراکب معرکه جنگ رانده رومیه سربا توپ تفنگ از بالای حصار و
با این قلعه از در ستیز در آمده قزلباش سیر راعیان پایداری از دست و پای
قرار از جا رفته روی بر تافتند و بجانب اردوی خود شتافتند بعده
روز آن مکان مقر کوکبه شاهی گشته چون راه اردو [illegible] مسدود بود و علیه بالخطا
و غلا بار تفاع روی آورده دیگر در آن مکان توقف و مکث را مقرون
بمصلحت ندیده حرکت و از راه و فور [illegible] از آب ارس گذشته از جانب
خوی و سلماس وارد سر برشد در آنجا خبر رسید که علی پاشا از جانب
ایروان و احمد پاشا والی بغداد به عسکری منصوب و به تسخیر آذربایجان
و عراق مامور اند موکب شاهی از سر عازم زنجان و سلطانیه گشته
بعد از ورود منزل ابهر محمد علیخان و [illegible] بیگلربیگی فارس
تا قسون خود با اردوی شاه طهماسب پیوسته از آنجا از راه
کرمان متوجه همدان گشته دوباره بجمع آوری قسون و چریک همدان

بهمدان و ولایات نواحی پرداخته در ده موسومه بکردهان محال
همدان خیام توقف برافراشت احمد پاشا سرعسکر بعد از استماع خبر
شکست پادشاه جمعیت خود را درست کرده حرکت و بدو منزلی
اردوی شاه طهماسب رسید و از آنجا اظهار صلح والتیام کرده امنای
دولت که تهیه سامان متاع خرد و سرمایه یا جنسکان عقل و شعور بازار
نیک دو بیع بودند سعد خان خریدار کالای این سخن گشته محمد آغا ایلچی از
عظمای اردو را برسم سفارت نزد احمد پاشا فرستادند روز دیگر
طلیعه عسکر رومیه نمودار گشته لشکر شاه طهماسب که ارسال ایلچی
درگذشتن کس پیچه خوف و رجای صلح و جنگ دامان خواطرشان
گرفتار خار خار که بر ورنک بود بنا چار سوار گشته مهیای کارزار گشتند
درین اثنا فرستاده اینطرف از قلب عسکر رومیه با ابلاغ مژده مصالح
مخزون بود شتاب ابلاغ امانت کرده هنوز باردوی شاهی نرسیده بود
که از اینطرف سفیر جوشن تقریر بوده کوب گرم شتاب گشته

باواره بلند صیت تهور قزلباش را رومیان رسانیده بود
درآن روز شاه طهماسب قلب را بمحمد خان بلوچ و میمنه بباقی امرا
سپرده و خود در جانب یسار مانند قلب قرار گرفته بود چون تنور
جنگ حواله برای محمد خان بود و محمد خان با جمعی از قول جدا شده
مناسب حرب و ساند که طعن و ضرب عنان تاب جانب قلب گشته
توسن تیزگام خوف سرکشی کرده بر میسره خورده نظم قرار میسره را
که مستقر لوای جاه شاهی گشته بود از تورک انداخته بعد از آن رومیه
بجانب قول هجوم کرده رایت فرار ایشان را منکوس ساختند
و چهار پنج هزار نفر از سوار و پیاده قزلباش در المعرکه قتیل و گرفتار
و تمامی توپخانه و اثاثه و اشیاب شاه طهماسب و اهل اردو تصرف
رومیه درآمد پس بقیة السیف لشکر هر یک بدیار و اوطان خود
شتافتند شاه طهماسب با قلیلی از خواص عازم اصفهان و [illegible]
کرمانشاهان و همدان [illegible] تسلط اصفهان بحیطه [illegible]

تصرف در آورده او علی پاشا اسم ارس کند سنه از راه جهی
و سلماس قلعه دم دم را که مسکن یورت ایل افشاریه است محاصره
کرده اما چون در اساس قلعه داری افشاریه نتوانست قلعه بعد از ایام
رفتن میرزا عبد [illegible] سر [illegible] که [illegible] در منزل ساروق [illegible] اعمالی
قسمی با جماعه افغان خود برده با جماعه [illegible] قرار و تمرد اظهار کرد
بالاخره باسماله محمد علیخان وغیره [illegible] نزد شاه طهماسب آمده
و از وقایع عبرت انگیز آنکه شاه طهماسب برادر [illegible] موسوم
باسمعیل میرزا و چنانکه محمود غلجه امر بقتل شاهزادگان نامدار کرده
بود التماس نامیکه [illegible] خدمت [illegible] مامور [illegible] شاهزادگان
بود چون باسمعیل میرزا الفتی داشت او را رحم دارد و جوانی کرده
از میان مغولان بیرون برده و اسمعیل میرزا اخیران به سمت
[illegible] میکرد تا عبور [illegible] بولایات کوه کیلویه اتفاق افتاده
صفی میرزا نام مجهول که خود را برادر شاه طهماسب نامیده در کوه کیلویه

لوای اقتدار افراشته بود بر ورود او اطلاع یافته او را حقه -
که کس و بینی او را بریده مرخص و اسمعیل میرزا بازمدتی صحرا نوردی و آوارگی
حیرت می بود تا آنکه وارد اصفهان و در محله عباس آباد ساکن گشته
در اوقاتی که شاه طهماسب از ایروان مراجعت و موکب همایون
مشغول محاصره هرات بود اعیان دولت شاه طهماسب رقیب رفته
برین معنی مطلع و تحقیق احوال او نموده بعد از ظهور صحت نسبت
که او در خسرو باو راه میر شش کس و دیه همداستان شده بودند که شاه طهماسب
را بر طرف و او را بر اورنگ سلطنت متمکن سازند یکی از اهل [illegible]
نقض عهد نموده شاه طهماسب را از کیفیت حال واقف ساخته
در روزی که معهود بود که مکنون درون را بظهور رساند شاه طهماسب
مسابقت جسته در هنگامیکه اسمعیل میرزا در حمام بود جمعی را
فرستاده بر سر او ریخته او را در حمام دستگیر و بحضور طلبید آمده
بعد از جواب و سوال و تحقیق بسان [illegible] احوال در صدق مقال اسمعیل میرزا

اسمعیل میرزا تجاهل نموده در حضور او را گردن زده و برادر والا گوهر
به تیغ جفا از پا در آورد   چون نتیجه
لکاریس مافیت رضا بیگخان ساملو از اصفهان از جانب جناب اقدس
لطایف والایات و ولی قلیخان بیگلربیگی از طرف شاه طهماسب
برای تهنیت جلوس سلطان محمود خان به روم رفته بود بعد از آنکه
خبر حرکت شاه طهماسب بر سر ایروان و شکست ایوب پاشای و ولایت
عثمانی میرسد رضا قلیخان و ولی قلیخان را علاوه باروس تحریر
فرستاده محبوس و اختیار صلح و جنگ را با جمهوریات تفویض مینماید
بعد از سنوح واقعه شکست همدان با حتیاط آنکه مبادا حضرت ظل الهی
دوباره از خراسان بقصد اعانت شاه طهماسب وارد گردد
کسان معتبر فرستاده طالب صلح شده و متعاقب آن راغب
افندی مهردار را فرستاده که امر مصالحه را انجام دهد از جانب
شاه طهماسب نیز محمد رضا خان عبداللو که در آن اوان قورچی باشی

آن دولت بود مامور بانجام این امر گشته با راغب افندی روانه بغداد
و معاهدهٔ صلح را باین نحو ساختند که ولایاتی که حضرت ظل اللهی
مفتوح و استرداد کرده‌اند اولیای دولت صفویه منصرف گشته بنظر
آب ارس با ایران و آنطرف بدولت عثمانی متعلق باشد
و علاوه این سه محل از کرمانشاهان سرکه با ایران بوده بضمیمه امر [illegible]
بسرکار احمد پاشا مقرر گردد و بر این نهج حدود و سنور فیمابین قرار داده
از دو طرف وثایق معتبره مرقوم قلم معاهده شده و سواد صلحنامه
را مصحوب حسنعلی بیک معیر الملک و میرزا کافی خلفا بدرگاه معلی
ارسال و چونکه [illegible] اعلام نموده سالار الجهاد در اواخر شهر شعبان
در حینیکه کار هرات نزدیک باتمام بود وارد دربار سپهر احتشام شدند
چون این قسم مصالحه خصوصا بعد از وقوع شکست بطلیعه عسکر اقدس
درست نمی‌آمد لهذا صلح مذکور را بامضای قبول مقرون
نساختند و در اواسط شهر رمضان آقا محمد نامی را که در

که در عهد سلطان احمد خان به رسم سفارت از جانب ابراهیم
پاشا به سبب وزیر اعظم آمده صلح خلعت سلطنت از سلطان
احمد خان و قتل ابراهیم پاشا خواب ان در عهده تعویق بود
از امر اقدس توقف داشته اجازت طلب فرموده با استعجال
روانه استنبول و به پادشاه والاجاه روم اعلام کردند که با تمامی
ولایات برای رد نمایند و یا آماده جنگ باشند خبر توجه موکب والا
بجانب بغداد و صرف احمد پاشا نوشتند که در زنهار کارزار بود
مهمان پذیر باشند و متعهدی از افاریه را نیز روانه اصفهان
ساختند با عیان این دولت تاکیدات بلیغه و فرمان والا صادر
ایران منتشر بر توجه موکب همایون بدین سرحد اصدار یافت نقل
رقم آنکه کلانتران و اهالی و اعیان ممالک محروسه متوقعات
سردابی موفق و بنوجهات خاطر والا مسئول بوده بدانند که از الطاف
که برکات الطاف ایزد داور تیغ فلک سای بر اهالی والا اکرم

را در فتح سپهرها خاصیت ماه بود موکب سعادت قرین را بهمت نصرت
وضد [illegible] جیوش اقبال مانوس را بسر کوس عالی رایت بر بازوی
توانایی نیروی بخت فیروز را در کشایش قلاع و بلاد دست دیگر است
درین اوان میمنت نشان بعواطف قادر میان افاغنه ابدالی
هرات را که از دم شمشیر غازیان عصفور و بهادران [illegible] اند در درگاه
بهم مستنفره فرت من قسوره فرار نموده بمصداق و ظنوا انهم مانعتهم
حصونهم در قلعه هرات متحصن و متواری بودند بمقاومت وقذف
فی قلوبهم الرعب که احوال مبدل بفحوای و زلزلوا زلزالا شدیدا
ارکان صبر و قرار تزلزل یافته از سطوت جوع بجان و از خوف زدن سیف
و سنان بامان آمده اند ما نیز بمضمون آیه کریمه و ان احد من المشرکین
استجارک فاجره و بمدلول احسن العفو عند القدره آن طایفه را
امان و بکوچیدن از قلعه هرات فرمان دادیم و از شصت هزار خانه
و از انچه تا حال در عرصه فلاکت و در ورطه هلاکت بودند [illegible] را

همگی را با خانه کوچ کا بهم [illegible] دست متفرق ساخته بممالک
خراسان و شهرهای [illegible] چار و فرستادیم الحمد لله بمقالید تائید
ایزدی فتح قلعه هرات میسر و تمامی ایل مذبور با طوایف [illegible] که در آن
که با آن طایفه اتفاق ورزیده بودند مطیع و مسخر گشته طرح اطاعت
و چاکری و قلاده خدمت و فرمان برداری بگردن گرفتند و در خلال
این احوال که از انجام مهام هرات فراغ حاصل و کسان حدود [illegible]
[illegible] کامل فرموده بودیم که نوشته عالیجاه محمد خان عبدالله [illegible] سفیر
[illegible] فیما بین [illegible] و اولیای دولت عثمانی چنین قرار یافته که ممالک
[illegible] بسمت روم [illegible] و از این طرف [illegible] تعلق داشته
باشد والحق این مصالحه در نظرها حکم نقش بر آب و موج سراب
دارد زیرا که مقصد اصلی استخلاص اسرای ایران بود که مطلق
بآن نپرداخته و آن را مراسم در ضمن صلح مندرج و مذکور نساخته اند
و خود امتثال با بندگان که [illegible] کرده کار [illegible] بر سر [illegible] افتاده فتنه

ایم برای همایون است که بمقتضای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته
باری ضعیفان نموده سر مخالفت را از سر مسلمین رفع و ماده فساد
را از مزاج مملکت دفع کنیم و اینکه قفل غفلت بر در دل زده تابع
رای و همعنان رضاجویی خصم عهدشکن باشیم بحول الله تعالی و قوته امروز
روز اعادی نتیره و دست اقبال خسروی چیره ضعف بر خوانین
و وی و غلبه اردبیل منصوبی است و درینصورت از آن طایفه کم فرصت
که کریمه و اذا جاء الخوف رایتهم ینظرون الیک تدور اعینهم کالذی
یغشی علیه من الموت و اذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة حداد
مصداق حال ایشان است تحمل این کوته امر کردن از جمعیت دور و رونق
طبع غیور است چون سوزند کو مغایر رضای حضرت سبحانی و مخالف
مصلحت دولت ابدمدت خاقانی بود لهذا اعزام امضا مقرون
نفرموده ایم از انجا که سرنیجه شوق طواف روضه ملایک مطاف حضرت
امیر مومنان و مولانای متقیان غالب کل غالب علی ابن ابی طالب

ابی طالب علیه السلام گریبان گیر دل و ضمیر حقایق نسبت گردد توفیق
استخلاص سرای مسلمانان را از درگاه احدیت مسئلت نمایند
الله تعالی بعد از عید سعید فطر بهمعنانی جنود غیبی و بهمراهی
تأییدات الهی از خدمت سلطان اقلیم ولایت و ارتضا علی
ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا رخصت گشته با جیوش
بیرجاس جوی قوی جنگ و عساکر بهرجوی فیروز جنگ
بدون تأمل و درنگ کوچ بر کوچ عازم کعبه مقصود خواهیم شد
تا یاران را خواهد و میاش یکجا باشند والعون سبحانه تعالی
فاعل و الملک عدالان ان شاء الله حافظ اگر قدم نهی در ره
خاندان بصدق بدرقه رهت شود همت سحر نجف
و هر کس که درین امر داخل نباشد از نسوت جمعیت عاری و
بی بهره از سعادت دین داری و سزاوار لعین حضرت باری بود
از حوزه اسلام خارج و معدود در زمره خوارج خواهد بود

نوروز فیروز

این سال همایون فال در بیست و دویم رمضان المبارک اتفاق
افتاده بحکم نوروز سلطانی افواج قاهرهٔ نسیم فاتح ارک نوبری
عالی و قلعهٔ دربستهٔ ازهار گشته و برج لاله و قلعهٔ سفید شکوفه مسخر
سلطان بهار گردید و افغان عندلیب از کوه و شاخ شاخسار
آهنگ سور انگیز نموده شکر نعمای دی و بهمن از سپهر بید
چمن مایهٔ امن و راحت عالمی گشته و قوت نامیه پیشخانه کش سلطان
فریدون حشمت فروردین است بعزم دارالسلام چمن از رمانی
ایوان حسام نیلگون باطراف دشت و صحن گلگشت رو جدول
افسرده مزاج دی که باعث اختلال اوضاع بستان بود بامر قهرمان
طبیعت از سفل و عمل گوشه‌نشین و نوباوهٔ گل گراده قوت مولده
بنتیجهٔ نقش نباتی بود نافذالامر عرصهٔ خاک و بسیط زمین گشته و در
دارالضرب چمن زر سرخ گل سوری و درهم و دینار لالهٔ عباسی

لالهٔ عباسی بنام نامی سلطان نامه رواج یافت خطهای قمری

و هزار زبان در منابر ساخته زمزمهٔ دعای پادشاه زمان طیب

اللسان گشتند مجلس تحویل باین جمیل ترتیب یافته [illegible]

دست خلعت تشعشع الوان میراند و سبزان سپاه و چاکران

بارگاه از جامه‌خانهٔ احسان عنایت گشته بعد از انقضای جشن نوروز

کارکنان سرکار والا به سرانجام یورش همه سیاق سفر عراق پرداخته

روز عید فطر اراده [illegible] نهضت و در حوالی کهریزان قبهٔ خرگاه

آسمان جاه بذروهٔ مهر و ماه افراختند و دامنهٔ صحرا از سراپردات

رنگین رشک دامن گلچین ساختند ابراهیم خان [illegible]

نصرت نشان از جانب قراه‌وار اردوی ظفر پناه و روز دیگر

همگی پیرایه بوس خلاع آفتاب شعاع گشته ایالت قراه [illegible]

حکومت استقرار را با سمعیل سلطان ترکی و [illegible] سلطان که در زمین

داور سکنی داشت مفوض هریک را روانهٔ محل خود ساختند [illegible]

بیک جلایر را بحکومت محال یارو جعال و حاصلات خالی
سرافراز و جمعی از افاغنه را همراه او کرده مقرر داشتند که سه سر از نفر
از ایلات و تفنگچیان آن سرحدات ملازم گرفته رفته در چند جا که
حاصل دست قبچاق واقع است قلعه ها احداث و در آنجا توقف
نموده هر وقت که از مرو و کوکلان حرکتی صادر شود به تنبیه ایشان
بپردازد بعد از انجام این امور رایات جهانگشا از منزل مزبور بجانب
خراسان در سیر آمده چون همیشه فتح و ظفر دو اسپه باستقبال
موکب همایون می آمد در سار حام از جانب طغعلی بیک کوسه احمد
لو و عاشور بیک پاپالو که از موقف فرمان مأمور بتادیب ترکمان
طرف بودند چاپاری وارد و خبر رسانید که فوجی از ترکمانیه بسمت اتکه
نیک و چشمه لعلخان من محال ابیورد عبور کرده آن تاخته را گردان
با جمعی متعاقب ایشان یوبان و در سمت سقلای قریه یوبان سر راه
بر ایشان گرفته جوبان گرفته سر و زنده بسیار آورده اسرا و غنایم را از الکا

از انفعال بقا استرداد کرده اند [illegible] کوکبه والا در روز یازدهم ماه مذکور

وارد ارض اقدس گشته مردم اعیان از ادراک طلعت مهر پرور سرور

همدیگر را چشم روشنی گفتند و صبح و [illegible] بشرف اندوز

خدمت فرخنده [illegible] [illegible] زبان شفیع چون

حسن علی بیک و میرزا کامی [illegible] که مذکور شد در هرات از جانب

شاه طهماسب برای ابلاغ مژده صلح آمده بودند مقدمات [illegible]

و عزیمت جانب بغداد و اصلاح و فساد بعضی مور دیاسان [illegible]

گشته ایشان را برفاقت ملا علی اکبر ملاباشی و میرزا ابوالقاسم

کاشی در پانزدهم ماه ذیقعده روانه اصفهان ساختند که [illegible]

را پس از وقت بشاه طهماسب عرض و حالی نمایند که این مصالحه

فهمانیدن

مقرون بمصلحت نیست که مملکت را [illegible] منصرف شود باید که

لوای موکب شاهی را بجانب طهران و قم حرکت دهند که در آنجا حضور

ملاقات و طی محاکات گشته باتفاق متوجه روم و عازم کعبه جویی

وقصاص از اهالی انصر بوم شوند پس بسر انجام اسباب سفر عراق

و تهیه و تدارک یساق پرداخته چون بعد از وقوعه بهس همدان و بر بیک

از ولات ارباب بغی و نفاق بخود سری اتفاق کرده تمکین حکام و عمال

نمیکردند لهذا پس از توجه موکب منصور جمع از سرکردگان را که کیلویه

و لرستان و فارس به سمت سیلاخور و جاپلق و فروس و سایر ولایات

عراق و معاملات دار السلطنه تعیین و اختیار مهمات دربار خان را به

لطفعلی بیک کوسه احمدلو تفویض فرموده بهمگی حکام ممالک احکام

مطاعه فرستاده که منصه ظهور طلیعه همایون باسته چون در محاصره

هرات خدمات پسندیده از عبد الغنی علمکوزائی بظهور پیوسته

سابقه شرقی و تربیت بود لهذا او را بخطاب خانی و حکومت

ابدالی صاحب درجه عالی ساخته با همگی روسای افغان پیرایه

ملبوس تشریفات فاخره و مرخص فرموده که بمساکن خود رفته در

حرکت رایات مهر اشراق بجانب عراق با اسب و یراق حسب الاتفاق

حسب الاتفاق در موکب الخیم نشان حاضر باشند در سانزدهم
ذیقعده بعزم اسیاق و انتظام ضوابط حدود و سرحدات ابیورد که
یورت قدیم آنحضرت است از راه کلات عازم ابیورد گشته دو روز
در کلات که قلعه خداآفرین و از امکنه سر به رودی زمین و در رفعت
و رفعت نمونه چرخ برین است سیر و تنفکار پرداخته از آنجا بجانب
ابیورد توجه فرمودند در آن خطه دلگشا ابراهیم خان نیز با برادر خان
و روسای عشایر سرحدات آن حدود به شرف حضور والا گشته
ضبط و ربط مهمات خراسان و لشکر سپه سلطانی مرو با تفویض
و بعد از یک هفته از راه دره کرمیان و کوبکان و حرم دره که مرتع
ایلجیان خاصه بود او سمند زرین ستام را مضرب خرام ساخته از ازهار
گلگون نیز ابتسم کرده جاده های رخش سبکسیر هامون نورد ملازمان
رکاب عنایت و چون محل موسوم نزادکان که دوازده فرسخی
ارض اقدس واقع است از حیثیت آب و هوا اکثر اماکن خراسان

مراجعت ایلچی بنظر رسانید مبنی بر آنکه مقدمهٔ گیلانات حواله برای
زرین اقدس و موقوف بامر و اشاره والاست بسط مقال
آنکه سبوح تحریر یافت که در ظل الهی در [illegible] مار بدر او را محقر گونه
فیروزی نشان ساخته ایلچی بطلب ولایات [illegible] المرز سردار
نور سید گلاه برو سر فرستاده قد بعد از آنکه خبر فتح اصفهان و
سر سر و غیره بمالک روسیه رسیده بود بطلب رشت و لاهیجان
را قبول و انجام این امر را بسرکردگی سرداران خود که در گیلان بودند
محول و موکل و ایلچی را رخصت انصراف داده در او وافی که برات
حضرت سرادقات دولت بعد ایلچی معاودت و حقیقت حال
را بعرض والا رسانیده از آنجا که بموجب اذن و فرمان همایون روانه
اردوی شاه طهماسب شده بود فیمابین اعیان مملکت
شاه طهماسب و سرداران روسیه امر مصالحه بعین العقاد [illegible] وقت
که محال گیلان با سالیان انطرف که متعلق ایران بود در [illegible]

دوربند و سایر محال آنطرف که بعد از آنکه قلعه ایروان از روسیه
انتزاع باید بتصرف این دولت داده شود و از جانب سپاه طهماسب
هم وزیری برسم سفارت فرستاده شد چون دوست و دشمن اسطوانه
ذات مقدس را باعث قوام بنیان و موجب قرار و ثبات
اساس و ارکان دولت ایران میدانستند هنوز کار را
فیصل نیافته نزدیک و دور چشم براه انتظار و گوش بر آواز
مآل کار آن می بودند اهالی روسیه که در تخلیه ولایات بنا را فسخ
آنوقت گذاشته وزیر مذکور را در لاهیجان تصفح شماری افراد
دفع خرمن روزی نسبت میرسانید تا آنکه کار بر انجام
و توجه موکب والا بسمت عراق تحقیق یافته سرداران از راه
عاقبت اندیشی پس روانه خدمت نموده تمشیت این امر را
منوط بامر و فرمان آنحضرت ساخته پس از جانب آنحضرت
نیز دو نفر معتمدان بمحصلی مامور گشتند که رفته روسیه را

روسیه را از دار الملک اخراج کرده هرگاه آن طایفه بنابر سوء [illegible]
طغیان با دامان کسی عزیمت بعرا رند و در دیار گمان طمع [illegible] توقف
اندازند چگونگی را نیز لعا و صریحاً بعرض والا رسانند

چون بهمه جهت فراغ کلی از انتظام امور خراسان حاصل گردید
روز جمعه بیست و نهم ذی الحجه سنه ۱۱۴۲ که بحکم فرمان روائی خطه قضا
بیست و چهار دقیقه از ظهر انقضا یافت از عمارت چهار باغ عمارت
طرف روضه رضویه رضا و استمداد از روح مطهر آن سلطان
کشور ولایت و ارتضا نموده عمارات قدیم را با شعبه ماه سر علم
بسمت بیت الشرف نیر اعظم و در شب هفتم ماه محرم شوکت
کبرا و حشم خارج شهر را مضرب خیام انجم حشم و معراد دوی
کواکب خدم ساخته و در منزل راده کان توپخانه و قورخانه از
راه سبزوار روانه کرده موکب همایون از جانب خبوشان کوچ بکوچ

عازم مقصد گردیده و چون ترکمانیه تا آن زمان هزار نفر معهود را به

در میان حاضر نکرده بودند بعد از ورود بشیخواسب عروق را با افواج

قاهره از راه بسطام روانه و خود عازم شهر کرایلی شدند مقصود اینکه

اگر ترکمانیه در اجرای تعهد اظهار تهاون نمایند تا دست تنبیه

ایشان پرداخته تا سنه را متصرف و اگر روسیه نیز در محله والا

انتقال نمایند از استرآباد و مازندران بلاهای ناگهانی و نوازل آسمانی

یعنی دلاوران عرصه جانفشانی را در خانه ایشان مهمان سازند

و در روز ورود بحاجرم پانصد نفر از ترکمانیه مامور به برسم یساق

ملحق موکب خورشید اشراق گشته بقیه بسمت دشت فرار کردند

چون موسم شدت تابستان و آب در دشت نایاب بود در آن

مادیان از اسبان سواری لشکر جلادت انتخاب و دو هزار نفر از

دلاوران نصرت انتساب را رفیق رکاب ساخته تا آب و آذوقه

ده روزه قدم بوادی ایلغار گذاشتند و چون در حین حرکت

حرکت از جاجرم مقرر شده بود که طهماسب خان جلایر که در چند

[illegible] مشغول محاصرهٔ قلعه بود از راه دست [illegible] ظفر نموده ملحق

گردد سار [illegible] جمعیت جنود عازم خدمت [illegible] درعرض

راه [illegible] از [illegible] سطوت سپاه نصرت شعار فرار

در آن مکان اقامت اختیار کرده بودند و چار کشته مردان

ایشان طعمهٔ شمشیر آبدار و نسوان ایشان عرضهٔ [illegible] غنایم

بسیار موکب والا پیوست و تا حوالی کوه ملحان و مشهد مصریان

بتعاقب الطایفه ایلغار منشی کرده مانند زنگ سپرده [illegible]

نشانی از آن طایفه ظاهر نشد لهذا صرف زمام عزیمت کردند

و در حین انصراف طهماسب خان جلایر را بخصوص امر سرداری

قشونها سرافراز و مقرر فرمودند که رفته قلعه چه سر را که از آب آباد

دور است خراب و از آنجا عازم هرات گشته او و پیر محمد خان [illegible]

هرات هر یک [illegible] از نفر ایلات و طوایف کار آمد ملازم گرفته

باتفاق بیلربیگی مهمات آن سمت را انتظام داده مهیای نهضت
کارزار شده و باظهار شوکت و اقتدار رعب افکن دلهای فراعنه
اندیار بایستند و او را از سرانجام خصم و رواج ساختن موکب والا از راه
[illegible] منعطف و در بیست و چهارم ماه [illegible] روانه گیلان و اراده گشته
اراده توجه بسمت گیلانات در خاطر اقدس معظم داشت که بعرض
محصلان و اهالی گیلان رسید [illegible] روسیه بمحض استماع آوازه
حرکت موکب منصور تمامی گیلانات را خالی نموده سپردند [illegible]
[illegible] انجام باحضار عمال و رؤسای گیلان عز نفاذ یافته [illegible]
و از راه علی بلاغی دامغان روانه و در منزل قوشه باردوی همایون
ملحق گشتند و از آنجا ولایت طهران مخیم خیام محتشم گشته
عمال و اهالی گیلان نیز در آن مکان سرفیاب تقبیل عتبه [illegible]
گشته و بعد از تصحیح محاسبات و تشخیص معاملات الولایت
ایشان را مرخص و شروع بملاحظه سان عساکر فیروزی توامان

تومان کرده سوای پنجاه هزار تومان برای یکصد دواب و صناع و تدارک
اسباب به رسم انعام بحاضرین رکاب عنایت فرمودند و در مرتبه
سیم بار محمد خان بلوچ که از جانب شاه طهماسب بایالت کوه
گیلویه سرفرازی یافته است بخدمت والا نیز رسیده چون طایفه
بلوچ و اهالی ولایت از بی حسابات او ابواب شکایت گشوده بودند
جمعیت
مهد العرض مصادره در آمد محمد علیخان بیگلربیگی فارس [illegible]
کابل از فسون فارسی و عراقی منعقد ساخته از راه قسم موکب
مقصد
والا [illegible] منظور نظر اقدس این بود که از راه فراهان عازم
شوند چون شاه طهماسب تکلیف آمدن بقم و طهران نموده
بود شاه طهماسب از بعضی [illegible] [illegible] بد اندیشی افتاده
کس نزد احمد پاشا فرستاده و بار دیگر پای [illegible] لذا [illegible]
چون در چنین وقت که امر خطیری مثل سفر روم پیش نهاد همت
والا می بود مخالفت شاه طهماسب فعل [illegible] و متضمن مفاسد بود

رایت ظفرآیت نورپاش فضای شهر گشته در حین ورود موکب
والا توپهای اژدر دهان کوه توان که در برج شهر و میدان نقش
جهان محلوه ظفر معه ان شکسته شهزاده های شهر نشینان در بستند
عقدهٔ جسم که در دل گره کرده بودند باز و مانند بوی عبیر باز در
عرصه بساط ارد هان آتش فشانی آغاز کردند و از غریدن توپهای
بستن رزم اهالی اصفهان که مانند بخت خود در خواب بودند بیدار
و درسه سی طالع بسیار گشته تماشا گاه سرور شتافتند صبح
آفتاب رای در یک شان طالع یافتند الغصه حضرت ظل الهی با هزار
جبروت به نزول موکب سعادت آباد ساختند شاه طهماسب
نیز وارد منزل اقدس و بهره یاب ملاقات گشته بعد از
انقضای مجلس در عمارت خلوت بساط انبساط گسترده و از نور
دالسب شاه طهماسب و خاصان عشرت طلب به تجرع اقداح
راح ریحانی و نوشیدن باده ارغوانی پرداختند عرض از بزم خلوت و

آن بود که آنسب سپاه طهماسب پیمانه پیمان بیهوده باده اطمینان
نوشته و آیینه دل اظهار اصفا و نایره بدگمانی را اطفا داده چشم آگاه بسته
ها بوسند تا بعد از انجام کار رومیه والتصرف ... والانحراف بسالی
شاه طهماسب بر وفق خاطر خواه بکار ممالک پردازد و بر یک
از رخنه کران بنیان ملک را که خواهد تکفیل و تحلیل دولت بسازد
هرچند آنحضرت از در الحاج در آمدند شاه طهماسب بالقای
خواهشهای بی حاصل و سخنان لاطایل پرداخت چون آنحضرت
این وحشت و نفرت را در طبع او ملکه راسخه دیدند روز دیگر باحضار امرا
سپاه و روسای کار آگاه فرمان داده مجمع کنکاش آراستند
و گفتگوهای دور شنیده را بیان کرده فرمودند که اگر بمدافعه دشمن قبیح
کوتاهی نشود مفاسد عظیمه متصور و اگر اقدام بان نشود پادشاه
همه جا برای ما مخالف و با مخالف موافق باشد چگونه اطمینان
برای ما میسر خواهد بود اعیان و اکابر عرض کردند که سررشته نظم این دولت

دولت یکساله دشمنان قوی پنجه از کف رفته بود و بردبار و
سعی حضرت بدست آمده شاه طهماسب از رای و اقبال [illegible]
و قامت بر لباس عالی از طراز سروریت ممالک رونق [illegible]
جست و سلطنت حق است الحضرت از قبول آن نکاهی کردند
چاره را در تفویض جلوس شاهزاده عالی گهر عباس میرزا ولد شاه
طهماسب که در آن وقت هشت ساله بود منحصر یافته بنابر نظام کلی
مصلحت ملک افسر خطاب شاهی را بر سر اسم عباس میرزا گذاشته
نوبت سلطنت را بنام او بلند آوازه ساختند و ارض اقدس را
بسکنای شاه طهماسب مقرر داشتند که در آن سده سنیه مقدس
رضا بجهت سپاهی زمین بیاروند که بادشاه بنده نوازیکه سلطنت عالم
معنی عبارت از آنست بسر برد و در چهارم ماه او را با اتفاق اهل
حرم با تخت روان و مدارکات سایبان از راه یزد روانه خراسان
ساخته روز دوشنبه ششم آن ماه در تالار طویله بزم خسروانی

ترتیب داده دست بجهار [illegible] خلاع گرانمایه و اثواب جواهر پیرایه فراخور
رتبه و پایه با میران عظام و سرکردگان کیوان مقام عنایت فرمودند
چون سابقاً از فارس علیمردان خان سالمو را روانه هندوستان
ساخته بودند درین وقت میر محمد خان بعد از ملکی فارس برای
یادآوری آن مطلب و احمد خان تفنگچی آغاسی پسر زال خان بجانب
روس برای تبلیغ خبر جلوس مامور گشته سپهر فروزن توقف
اعلیحضرت شاه عباس و پیروکیان حرم سلطنت مقرر گردید که در
خلال آن احوال خبر طغیان جماعت بختیاری و مقتول شدن احمد خان
حاکم ایشان معروض شده سپهر نمود و محرک موکب منصور بآنجا بود
تفصیل این اجمال آنکه بعد از ورود رایات همایون باصفهان احمد خان
ولد قاسم خان بختیاری که در سفر هرات از شرف اندوزان
خدمت رکاب بعد بحکومت بختیاری منصوب گشته بود مومی الیه
بعد از ورود بخلیل آباد در مقام ضرب و ستم یک نفر بختیاری درآمده

شخص مضروب و زیر چوب معزول و افواهم او نیز بر سر احمد خان
ریخته او را از پای درآورده کوچ کرده بجانب گرمسیرات فرار کرده
فرمان واجب الانقیاد پیوست که سردار جوتیره کرد در بهبهان بود با جمعیت
خود عازم شوشتر و باباجان چاوشلو سردار کرد لرستان نیز از طرف
لرستان با شوشتر رودخانه که معبر الطایفه است آمده سر راه
بر طایفه مسدود سازند در بیست و نهم ربیع الثانی بهمراهی
اسد خانی با فوجی از جنود ظفر نمود بعزم تنبیه آن طایفه روانه مقرر شد
که اردوی معلی با توپخانه و اعراض سه روز بعد از حرکت موکب
منصور متعاقب از اصفهان روانه گشته در زاویه مقدسه
امامزاده سهل علی توقف و منتظر شده و از امر مجدد باشند در
روز نهضت لوای آسمان سای محمد خان بلوچ را منظور نظر مرحمت
نموده بمنصب کوه گیلویه سرافراز و مامور ساختند که باتفاق
امیر خان بیک و ملوبات فارس به تنبیه شیخ احمد مدنی و اعراب هوله

وباقی اسرا بسمت تیناو رپرداز دلس از راه سرچشمه متوجه
کوهستانات آن جا بود که در رفعت و بلندی پهلو بچرخ برین میزد
گشتند الحق کتل بر بسته با اگر خواهد که بدکر سمهٔ از صعوبت و
سختی آن راه بپرداز د تا آید در سنگلاخ حرانی و پست و بلند سرگردانی
قدم فرسای عجز و ناتوانی خواهد بود بعد از ورود کوکبه مسعود با نحدود
مرتکبین رخت بر قلعه قات با فرمانی یعنی قلعه سنو از کشیده محصور گشتند
و بعد هست و یک روز که سر اتباع ایشان سبک و پای توسن تدبیر ایشان
از طی اشتیت و فرار از راه سرکشی بلنگ امداز قلعه بر آمده بچنگ سرپنجه
انتقام بیاسا رسیده مفر گردند که سر ارجا نوار از جماعت بیعت
ملک را کوحانید روانه خراسان ساختند و حکومت با بو الفتح
خان ولد دیگر قاسم خان عنایت گشته رایات جهانگشا از
میان لرستان فیلی از راه بیلاس وارد کرمانشاهان و در روز
نهم جمادی الثانی اردوی همایون سرافراز او بامام زاده سهل علی

سمبل علی حرکت کرده در زمان فرمان بخدمت اقدس پیوست
و نیز با پانصد و سیصد خانه وار از طایفه زند که از ایام استیلای افاغنه
تا آن زمان در سمت [illegible] و سیلاخور سر از [illegible] بلوا برسارقت
و مشغول راهزنی و نهب و غارت بودند با مردالامعرض قبال و
اسیر در آمده و افواج قاهره که بلرستان و همدان مامور شده بودند
در انمکان معسکر نصرت انتما مانند موج بدریا پیوستند

از کرمانشاهان اعلام گیتی نورد فلک فرسا و طنطنه شوکت بر
بسیط زمین اسمان ساخته در بیست و دویم ماه مذکور که اواخر
قوس بود و برج حوت محل نزول کوکبه نیر اعظم یعنی صحرای ماهی دشت
منزل ماه نیر علم گردید و اسمان از دهشت والی نسبت
الحوت سر خواند و سپر فلک از صولت سرزبران قلمرو رزم خود را
فراموش کرد چون احمد پاشای با جلال از جانب احمد پاشا والی بغداد

بحکومت رامات که در شش منزل کرمانشاهان واقع است

منصوب و با جمعی از پادشاهان و عساکر عثمانی در آن استحکام محافظت

مامور بود اردوی همایون و توپهای اژدر مهابت را در پای بست آن قلعه

مقرر کرده که کوچ بر کوچ متعاقب می آمده باشند و خود بدون مکث

دو روز یک با فوجی از نهنگان لجه جنگ آزمائی و شنت بعزم [illegible]

ایلغار و بعد از وصول در منزل کرند معلوم شد که جمعی از رومیه در طاق

گسرا و راههای معروف آن گذرگاه لشکر فیروزی اثر [illegible] بسته اند

به قراولی اقدام دارند پس آنحضرت بعد از ملاحظه اطراف

یمین و یسار در جانب جنوب کوه بلندی برف دار که بکوه کاروان

اشتهار دارد است منظور آورده بقلاوزی الهام ربانی و رهنمائی

تأیید سبحانی عنان عزیمت بآنطرف منحرف ساخته تلالها

مهارت پیشه که صحرا گرد و کوه نوردان وادی [illegible]

پیشه بودند دست الحاج و نیاز بعنان توسن عزم [illegible]

صاحب اندیشه در آویختنه عرض کردند که ظاهراً هیچ بلند پرواز

در هیچ عهد و اوان بعبور این مکان پر و بال نگشوده و عنقای عزم

هیچ گردن‌فرازی بعلیه قاف این کوه فلک شکوه آهنگ صعود ننموده

آنحضرت قبول این معنی نکرده بهر جا اقبال آسا پیشاپیش لشکر

افتاده کریوه های کوه و منقولهای آن موضع پر شکوه را گاهی سوار

و گاهی پیاده می نمودند و آن راهی بود بس صعب المسالک

که راه عبورش چون چشم بخیلان تنگ و پای اسپ اندیشه از

تصورش [illegible] و بلند خیال پلنگ بود اسمان بنظاره رفعتش

هر روز کلاه آفتاب از سر میگیرد و بار سرگردان آن از محال است

[illegible] منقوش هر شب بقصد قله رفعتش ناوک شهاب انداخته

تیر مرادش در پای آن سنگ می آید بار سرگشته همان جاست

القصه آن کوه بلند و آن قله آسمان پیوند را بصعوبت طی کرده

هنگام غروب شب آمدند چون پای کوه بعز نزول همایون سر بر سپهر

افزاست نظم افواج قاهره دسته دسته مرتب کرده با جواد
تیزتک را مرحله پیما ساخته و در عرض راه بنا بر سرداری ظلمت
نیل سر رشته جادهٔ نظر گسسته آنحضرت بجستجوی راه پرداختند
بقدر پانصد و سیصد نفر از دلاوران که در اطراف رکاب والا
جمع و در آن سبب باز پروانه جانسپاران شمع بودند از خدمت
اقدس غافل گشته تفرقه که از عقب می آمدند بعلت اندک
گمشتگی که در طلب جاده واقع شد دیده بخت ایشان مغلوب راه زمان
خواب و حرمان بدیر فیض رکاب ظفر انتساب شدند و مقارن طلیعه
صبح آنحضرت بحوالی قلعه رسیده بمغنی معلوم رای جهانگشا گشته
از آنجا که همیشه آنحضرت جنود غیبی را یار و سپاه تایید الهی
را مددکار خود دانسته در قید قلیل و کثیر لشکر و جمعیت فوج
و حشم و مستظهر نمی باشند بعد از ادای نماز بامداد حاضرین رکاب
بر سر راه تپه اول آغاز و مرکب ترکتازی را جلوه ساز گردند

ترتیب داده جمعی را برای ضبط و جمع محصولات قلعه ها

و فوجی را برای ضبط غله و ذخیره و راحت عراقی حوالی بهرور

تعیین نموده فرمان دادند که لطف علی بیگ عرب احمد

لو بنابر سرعت آذربایجان حرکت و فرمودن از

دلارام همدان به در سر راه با خود رفیق ساخته از راه

قلعه حوالان روانه اردوی معلی شود بعد از انجام این

مهام روز جمعه غره رجب از رباط اسپراز لوای ظفر

انتساب گردیدند چون استحکام قلعه بغداد معلوم و محقق

بود که الموکب والا متوجه بغداد شود احمد پاشا قلعه

و تحصین خواهند پرداخت منزل به منزل از راه قلعه علی

عازم گردیدند که احمد پاشا با تقویت میدان

وسیع دیاره به صحرا جنگ آید مفید نیفتاده از راه بلاد

بلده اعظم از اسباب و دواب اهل اردوی و زنبورک

نیز که در کار عبور بودند با سرور و تهنیت در آمدند و چون بعد
یقین پیوست که احمد پاشا درگاه دل را از غبار تفرقه
و تسویس خاکریز ساخته بقلعه‌داری پرداخته است [illegible]
بجانب سکجه که قرارگاه اردوی ظفرنشان بود عطف
عنان فرمودند از نوادر اتفاق آنکه خبر گرفتاری [illegible]
قراولان که ببغداد رسیده بود محمد پاشا حاکم کوی با جمعی از
پاشایان و رؤسای رومیه و دو هزار سوار جرار تیغ گذار
از جانب احمد پاشا برای استحصال خبر بود ظفر نمود و تحقیق
منظور گوکه مسعود از راه راست بجانب سکجه عزیمت کرده
آنحضرت از سمت دیگر بسر بغداد قدم فرسای آمده است توجه
شده بود و هیچ یک آمد و رفت یکدیگر واقف نگشته بودند
صبح آنحضرت زمام عزیمت بمستقر دولت انعطاف دادند
نشان هم

باریسمانهای محکم و طنابهای قوی بیکدیگر پیوسته و جنگ
های بزرگ را بر پا کرده بر آبی چوبها بسته بالدیه جسر بر روی
آب کشیده دو طرف او را بقایمه و عمود و سرك محکم کردند
بعد از آن خدیو دریا [illegible] و هزار و پانصد نفر بر روی
آب از پل عبور کردند هنگام شام که غره ماه صیام از کشیدن
تیغ هلال بر نصرت خاقان بلند اقبال بشارت استهلال
نقاره می برد چون همیشه آنحضرت را از سپاه و امرای
جنود الهم پرده‌ها از عالم غیب میسر و ها میباشد مقید بیکی و
بسیار لشکر بلکه بهمان فوج قلیل اینک را کرده مقرر
داشتند که بقیه لشکر بر قدری که ممکن شود از پل با کلك
از آب گذشته متعاقب موکب فیروزی اثر ملحق گردند
باظهر رود بعد هزار و پانصد نفر دیگر فرصت عبور یافتند
که پل سر شکسته طاقت [illegible] بر سر پای آن گروه [illegible] اران از [illegible]

از دست داده کیسخت و فوج ثانی هم متعاقب
موکب اقدس روان گشته اما حضرت ظل الهی
آنست با صبح ایلغار زدند که سایه عقابیه بر وقت
پاسبانان بر رومیه که در مقابل اردوی همایون وخطره
اما میان بهامل فاطمه علیها السلام بای اقامت افزوده
اندر سد لست سی بلد با وا عوج جاد سکیه را احکام
طلوع صبح مجادی بلکچه شش فرسخی بغداد رسیده فراوان
طرفین و چار یکدیگر گشته و نفرات فراوان از طالعه
از دم تیغ دلیران زنده بدر رفته حز عبور آن سیل جهان
اسوب را از آب برومیه رسانیده صحی الفور نیه و
بعروق را کلا بسته سراسیمه بجانب بغداد ستابان
گشته چون در ان صورت ایلغار بیفایده بود از ور
در امکان نگذشت قطرو سام از انجا عازم بغداد

وحوالی صبح که روز سه شنبه دوم رمضان بوده باشد
نحوالی مسجد برابار رسیدند هرچند المکان بر سبب
وفور بود لیکن در مقامیکه پاینده آلهی یار و یاور و اقبال
نامدار مدد کار باشد بر سپته بلند در نظر همت عالم
نورد سهل و هموار است حضرت ظل الهی آن جمع
اندک لشکر را که پروانه بی پروای شمع جهان افروز لوای فیروز
بودند بهشت قسم انقسام داده رایت ثبات و قرار
افراختند احمد پاشا ملاحظه کرده سپاه لشکر نصرت
اثر و قلت ایشان و کثرت خود را مستظهر گردید حصار
قلعه را مامن عافیت ساخته سی هزار نفر متجاوز
از سوار و پیاده و میمنه و میسره را با توپخانه و استعداد
تمام بسرکردگی احمد پاشا والی [illegible] مصطفی
پاشا بمقابله فرستاده انطالیه فوج فوج از اطراف [illegible]

سران بیشه مصاف بصولت زهره شگاف طرح جنگ
افگنده نخست الراد قراقور نو مامور گشته که دست
بشمشیر بر قلب آن گروه تازیده دو ربکان پر مقال
از کثرت چاوه و سوراخ حکم خانه زنبور داشت پس
سمان لذت شهد زندگی را در کام ایشان تلخ سازند
پیادگان رومیه که تا آن زمان تفنگ سوار کرده در کمین گاه
انتظار بودند دفعه سلک تفنگ الماس دم و دلیران روس
مانند سپر از آتش رم کردند پس ترکمانیه کوه کلان را
بمقابله مامور ساخته ایشان نیز بهمین منوال روی بر
تافتند و همچنین دسته بدسته بامر والا مرکب جلادت بمیدان
تاخته با آب الهیات تواتر تفنگ بیاورده باز گشتند
سوای دلاوران افغان که در جای خود شیوه پایداری پیش گرفته
هر دفعه که روسیه با ایشان حمله ور میگشتند سینه را هدف

تیر بلا و آماجگاه سهام قضا ساخته بزبان سنان و
دهان تفنگ جواب ایشان میدادند چون فوج رومیه از
پیاده و عدد شان از حد زیاده و توپخانه و استعداد
سامان آماده دو سپاه اینطرف همه سواره و چند روز
بود که در سعی تردد قدم فرسای بوده دمی از کار بیکار نیاسوده
بودند آن رسیده افسر سپهر پایه یی با هر فرقه در مقام دلداری
برآمده ایشان را بصبر و تحمل امر فرمودند هر چند معلوم
دلاوران می بود که اگر از دشمن روی برتابند مانند حلیه
عدوی خونخوار در قفاست اما چون معامله کم با بسیار
کمتر موافق می پذیرد دامن این حرف سلک سر آتش
افسرده غیرت غازیان می انگیخته نزدیک بود که پای
عنان الکمال گرفتار گردند خدیو حوصله را از این واقعه
دل در سینه مانند ماهی در شبکه اضطراب افتاده لحظه

لحظه لحظه در خاک خضوع جبهه سایی نیاز و طالب امداد
از خدای کارساز بودند [illegible] اخلال گروه شاهی فوجی که از
آب گذشته می آمد از چند سیل راه عنان گسسته سرمه پیش ظفر
و غبار دیده خصم خیره سر گردیده پس [illegible] دلیران جهان
پس تاخته به القوای ایشان را سر گرفته [illegible] ار
یک سمت دست افغان را سر از سمت دیگر بجانب رومیه
حمله ور ساخته بتایید الهی و سطوت اقبال ظل الهی اساس قرار
رومیه منهدم و بجانب قلعه منهزم گشته تیغ یمانی تا بابی قلعه
سر افشانی کرده افشانی کرده هیچ از نفر منتها و از ایشان
با آتش سیف و سنان اکنون از اسپ پیادهایان بخاک هلاک
افتاده توپخانه و آثار ایشان با کهنه بعداد دست حیز تصرف در آمده
هنگام شام تا بیل ظفر و طلوع مرام بمحاذات اردوی ظفر انجام
که لشکر رومیه بود بار کسر نصب خیام و اعلام کیوان مقام فرمود

در این ورطه طایفه افاغنه چون مصدر خدمت شایان و در حقیقت مستشار
این فتح نمایان شده بودند بهره یاب جائزه و احسان و مشمول عنایات
بیکران گشتند و چند نفر از اخوان بو و بر کمانیه را که روی از دشمن بر تافته
بودند به عرصه سیع پاشا ساخته سرگردگان را به طعن سنان و زخم سهام
کاری به زمین و جان زدند و فوجی را به ضبط سامره و حله و کربلای معلی
و نجف اشرف و چند که در ساخته تعیین کرده همگی انحال را بخط تصرف
درآوردند و همان قلعه بغداد در تصرف احمد پاشا باقی مانده که اهرا [illegible]
توپ و خمپاره‌های سرکوب بسته هر روز زنبرک اندر اساس قلعه کیان
می افکندند پس حکم همایون صادر شد که اسباب پل چوبی
را از شهروان از روی آب با مکان آورده در برابر اردوی مقدس
کاظمین علیهما السلام به همان طریق که مذکور شد ار بوستند که
تا بسته شدن جسر افواج ظفر قرین با آن طرف آب آمد و شد
توانند نمود پس از سرامی نهضت کوچ کرده در نزدیکی مزار امام اعظم

امام اعظم و سرادق عز و تمکین را سایه گستر فرق سپهر برین
ساختند و از جانب جسکه در باختند کشتیهای بسیار فراهم
آورده جسری ترتیب داده و سر معماری عزم رزین قلعه محکم در
عربی بهسه بغداد در طرف سفلی و قلعجات دیگر در جانب
جنوب و سمت شرقی و بیخ‌بن جهت استوار در کنار دجله صورت
اتمام یافته بمحافظت هر یک از قلعجات فوجی مامور شدند
و در سمت شمالی قلعه در کنار دجله قلعه ساخته جمعی را بمحافظت
آنجا مامور و کشتیهای فلک رفعت ترتیب داده تفنگچیان
قادر انداز برآنها سوار کرده در وسط شط لنگر انداختند که
بهمه جهت راه را مسدود نموده قلعگیان از روی آب
بسمت بصره و جزیره تردد نتوانند کرد و در همان اوان شیخ
عبدالغنی شیخ المشایخ بنی لام که صاحب جمعیت را و همیشه
تابع بغداد بود وارد درگاه معلی گشته مقرر شد که والی

ترک ساخته بود سپهدار انجم احتشام چرخ در سیوم
سپهر شوال سنه [illegible] بعزم تجدید اوضاع جهان بسیر منزل
حمل تحویل کوکبه عروس [illegible] کرده ساز و برگ قوای ربیع نمود
گردنفرازان گلستان را از غیب سوی چارسو بین
راست شد و چون جمعیت در عروق افسرده لاله و اوراق شقایق
بجوش آمد سبزه واران شاخسار بقصد کینه جوئی [illegible]
صاحساره سر خواستند و ساقیان از [illegible] افواج ریاحین
را در ساخت دست و گلدار صفها بر آراستند
سپهدار فریدون فر فروردین شکست بر عسکر بهمن افکند
رومیان سبزه [illegible] سرما را از اساس ثبات فرار حراب
و سلحداران فتنه انگیز برف و یخ را از جلوه کوکبه اردی بهشت
زهره آب گشته راه عدم پیمودند حسن نوروزی بصد فروغ
در خارج بغداد [illegible] یافته زرهای کامل عیار در جهان

نثر از اختران در طبقهای سیمین صافی سر از اطباق آسمان
بر اهل بزم ایثار و هفت هزار دست خلعت مهر اشعه و
الوان مهر شعشعه بسران لشکر و عظمای عسکر عنایت گشت
در آن اوقات از شدت محاصره کار قلعگیان بغداد
بحد اضطرار انجامیده نوعی آتش غلا بالا گرفت که هر روز
جمعی از فرط گرسنگی خود را از حصار دیرج بر بر انداخته وارد معسکر
فیروزی اثر و از جانب خوان الوان قوت و احسان عالی
سیر چشم موائد گوناگون شده مطلق العنان در اردوی
همایون میگشتند در اواخر محرم سنه ۱۲۴۳ [illegible]
وارد محمد آقای کدخدائی بغداد از جانب احمد پاشا با مراسم
استمال وارد دربار سپهر مثال و در باب سپردن قلعه
بغداد تا آخر ماه تعهد و استمهال کردند القصه کلیه آمد و
رفت سفرا و الوات [illegible] گفتگو در میان احمد پاشا و امنای

وامنای این دولت ابد پیوند مفتوح بود و در خلال اینحال عثمان
پاشا سرعسکر با صد هزار نفر از سپاه کینه خواه روم وارد گرگو
وحوالی شنبش در لباس سبیل ایلچی را بقلعه رسانده احمد
پاشا در ابقای عهد سنت و در قلعه داری سخت کوشیده
بعد از ورود سرعسکر مذبور بسامع حضرت ظل الهی وارده
هزار نفر از عاربان و تفنگچیان بسرکردگی امیران کارآگاه
بمحاصره قلعه و محافظت بروج و قلعه جاتی که در اطراف
قلعه ترتیب داده بودند مامور ساخته بحدی ضابطه را
منضبط کردند که قلعگیان مفهوم نگردید که قطره از آن بحر
بیکران و ذره از پرتو خورشید درخشان کم گشته تلبیس
افواج نصرت سپرده را جوق جوق و گروه گروه کرده قبل
از حرکت رایات اژدها پیکر متعاقب و متوالی یکدیگر و قراول
منقلای لشکر ساخته روانه و خود در شب یکشنبه ششم ماه

بالقیه افواج بحیر امواج از ظهر بغداد و بر سم ایلغار حرکت کرده
روز دیگر حوالی صبح [illegible] ملحق و در آن طرف
سرکوکه عسکر در کنار آب دجله بود از کشته چون رود [illegible] از
کرکوک همه جا کنار دجله را معبر خود ساخته می آمدند همین که
آن دو بحر خونخوار و دو دریای آتش بار قرین یکدیگر شدند
در همان مکان که موضع سنگست و ناهموار و سمت غربی
آن نهر دجله جاری بود بنصب خیام قرار و طرف یکدیگر را مورچال
و مطرس استوار ساخته قلعه‌ها بی حصار [illegible] از
عراده توپ و بادلیج و صف سکن در اطراف مطرس
سانهاده قوایم آنها را بسر حربهای گران یکدیگر پیوند داده مقام
اقامت و استقرار توپچیان کردید پس آتش باران الحال
بمقابله پرداخته توپچیان [illegible] جلادت اثر که همه
مانند ستاره سحر نیشتر و کوکبه خورشید انور اند بصورتی که

بصولتیکه ترک نیزه گذار مهر سپاه سیاهی ظلمت را برهم شکست
و بهر سنگ حمله الیاس [illegible] پیشش بر داشته و شعشعه
سیف و سنان برق خرمن هستی جمعی از الیاس همه
بدون اینکه به پناه [illegible] عسکر بر ارهمان دار الحرب
بجانب ارکوک شتافتند دلیران طرح با سیاره [illegible]
مانند فوج نجوم بامداد چه چنان انجم کوکبه نعلب رومیه است
اهدار هجوم کشته الطایفه عثمان پایداری از دست داده و مضطرب
خود تحصن جستند از اطراف آن سروع با فروختن نایره
توپ و تفنگ سلسلت گرمی توپخانه آتش فشار آغاز
جنگ کردند ربائی [illegible] سیه کامه کرد و دار گرم بود تا آنکه
حضرت ظل الهی بضبط توپخانه الطایفه همایون همت بسته [illegible]
تفنگچی را از سه طرف مامور یورش ساخته خود با فوجی از
تفنگچیان چالاک و افاغنه بیباک بر سران حصن التنین حمله

درکسته چند نفر از رومیه خیره سر را تارک مغفر نصرت شمشیر
برق اثر در هم شکافته داخل توپخانه و بعضی از توپخانه
را تصرف کرده از سمت دیگر متوجه [illegible] ایشان گشته
مقصود آنکه در همان روز کار ایشان بتفصیل رسانید [illegible]
عقاب پیکر سرکرده قول بزرگ در میان جناح آن استقرار داشت
به بلند پروازی سرکردگان جلادت گستر بهوای ظفر از [illegible]
بصیدگاه خصم افگنی بال و پر گشوده بدون امر قدر بتوان امکان
استقرار پیش آمده سوار پیاده بایکدیگر آمیختند و هر کس
بتمنای [illegible] اسپ اغنای نیستی بر انگیخت القصه زبان
جرئت [illegible] طعن و ضرب [illegible] تا عصر بیک امتداد
یافته چون وضع جنگ در سمت شرقی معسکر رومیه در [illegible]
دست اتفاق افتاده بود آب دجله در تصرف رومیه و موسم
شدت تموز بود از یکطرف لشکر شدید الصولت [illegible]

و منوچه کار و ار کشتند چون شعشعه طلیعه شهریار مهر گستر در میان
آن چنان لشکر معاینه خور سید انور در برابر فوج اختر ظاهر بود
مشاهده و دیده رومیه کشته دیدند که خدیو بحر بر ما نبد سمندر
از آتش و بخته زروی نمی تابد گرم ستیز گشته از اطراف آنحضرت
تفنگ پرانی کردند اما حفظ الهی سپرداری و عنایات
باری نگهداری نموده گزندی بذات اقدس نرسیده جلو
همایون فرد رهنگامی که سفینه عرش بنیاد بادبانی خوابیم بادپای بحر
نورد در دجله آتش و دریای نبرد شناور بود چند تن سواران
رومیه را بنوک سنان جانستان از خانه زین بخاک هلاک افکنده
یکنفر را به نیزه زدند که مرد و مرکب بر دو نصف به ضرب آنحضرت
سر غلطیده ابرش پری وش سر سرکشی کرده بر مرکب دیگر
ز نسخه جوره بسر درآمد   قیامت عیان شد بدان
کین   تو گوئی فتاد آسمان بر زمین   شد از تارک شاه

شاه تاج وکلاه   زمین را از روی شرف بوسه داد جنت
کشان از خیابت خاص پیش آورده آنحضرت پا بر قدم حلقه
چشم رکاب گذاشته سوار گشته چون نوایر عطش التهاب
افکن جان سنج و سباب قلب سپاه از فرط تشنگی بیتاب بود
علیمردان اسپ کردن خرام آنحضرت علاوه علت گشته دلیر
راکمان سده مکرر سرور کشور تاجداری از حسم کاری و
گل اقبالش را در گلشن دو رنگ جهان موسم جاری رسیده
زمام اختیار از دست دادند منجمان زحل پیکر و ساقیان
مریخ منظر از ضبط و نظم لشکر عاجز گشته دست پا زده بودند
حد یوکردن توان ناچار از مشاهده اینحال جنگ عطف
عنان نموده کس فرستادند که اردوی همایون و اهالی
قلعجات از اطراف کوچ کرده بموکب همایون ملحق گردند
و خود بجانب شهر توجه فرمودند و در آن معرکه جمعی از

کشان

دلیران اربی ابی جان در دریا کرده خود را بآن دریای آتش زدند
جرعه نوش فنا گشتند و برخی دیگر از بیتابی با دهان خشک
و زبان تفسیده بر لب دجله روان گشتند و دست از آب
روان زندگی شستند در ماتم مرگ خود لباس آبی پوشیدند
ملخص اینکه بهمه جهت دو هزار نفر سوار لشکر و پیاده کمان
تفنگچی و عمله توپخانه همایون نیز نصرت رومیه در آمده
جمعی که در سمت شرقی دجله بودند بی مانع آغاز کوچ کرده
در شهر و ر موکب والا پیوستند چون پیش از وقت یکنفر
از رومیه گریخته این خبر به بغداد برده بود جمعی از قلعگیان
برآمده جسر دجله را قطع و جمعی که در جانب شرقی دجله
بودند بقلعجات آن سمت اقامت میداشتند
بآن سبب راه عبور بسته دیده جمعیت و از راه دجله
دجله با بغاینت طایفه بنی لام بهلدی شیخ داود خزاعی

مزاج خود را بما من عافیت رسانیدند شکر بعد از آن
واقعه وارد بغداد و سه روز مکث کرده رایت عزیمت
بجانب کرکوک افراخت و مواشی همایون بعد از ورود
[illegible] ابواب مشاوره بر روی سران و سرکردگان لشکر گشود
فرمودند که این مکث امری بود مقدر و در پرده غیب مستتر
سر از رشته تقدیر نتوان پیچید و از تسلیم قضا و قدر نتوان
رخ بست چنانچه هاتفی گفته   من اگر کند بخت و دولت قرین
بکرم جهان داران تاکران   کرم سلک دولت [illegible]
من و سرنوشت ازل هر چه هست   همگی با لقای هاتف
غیب با عقیده صاف و اخلاص بی ریب عرض کردند
تو آن سایه بر سر زمین از خدای   که دارد از آن سایه منزل
هما   اسارت ز تو لیکن گذاری ز ما   بسارت [illegible]
جانسپاری ز ما   نداریم اندیشه از روزگار   تن ما و تقدیر

شکر فیروزی اثر که تابع فرمان بودند از موضع مقرر در همان
حاضر شده بیه محمد خان بیگلربیگی هرات با قشون منصوری
خود بصیانت حدود قندهار پرداز و همچنین جمعی از
جوانان غیرتمند خراسان که تربیت یافته رکاب شکار آموخته
خدمت خدیو نجم باحتساب بودند باستعجال وارد
اردوی نصرت اثر گردیدند چون سابقا برای کوچانیدن
اهل افشار رومیه و تدارک ایلیات صد هزار تومان زر نزد
محصلان موجود بود بعد از وقوع این سانحه کوچانیدن
اهل افشار و انوار وسلی و اکراد ازدلان سمت اینکه کار در
سمت عراق اتفاق افتاده بحمله حدود از ایلات و احشام
مقتضای مقام و مناسب وقت و هنگام نبود تعویق
انداخته عازم همدان و در بیست و دویم ماه صفر وارد آن خطه
نهضت بنیان گشتند و معادل دویست هزار تومان برای

تجهیز اوضاع و خبر نقصان سفر دسته به دسته و فوج فوج جنود
مسعود از خزانهٔ احسان مکرمت گشته جیب و دامان آمال
ایشان از نقود عنایت مالامال شده هر یک را که اسپ
در توانائی استقلال گشته بود اسپ [illegible] توانائی عطا نموده
از شتر و استر و خیمه و چادر و شمشیر و تیر و سپر و جوشن و مغفر و باقی
آلات حرب و اسباب سفر حتی نعل و میخ دواب و جزئیات
دیگر بر وفق فرمان و بهدستی قدر که از ممالک محروسه روز بروز
محصل و میسر شد فیما بین آن گروه جلادت پرور نقد قسمت
انعام و در عرض سرور جمیع امور که موقوف علیه
نهضت رایات ظفر فرجام بود صورت انجام یافت و لشکر
فیروزی اثر و افواج جمعیت گستر [illegible] بیکر
مانند ابر بهاری و سیلاب کوهساری که بحر دخار پیوندد
وارد اردوی نصرت پرور و داخل معسکر شوکت و ظفر گشتند

گستند از سوانح حرب افزا که در ایام توقف موکب والا
در همدان بوقوع پیوست اینکه تیمور پاشا با علی
حاکم وان بعد از شنیدن واقعه بغداد از جانب عسکر کوچ
از اکراد و جنود رومیه عازم تبریز گشته در سمت قراچه داغ
[illegible] جلادت جلوه داده سر برآن با قشون نامور و محقق
شنیدن آوازه حرکت تیمور در آنحدود در صدد تخلیه
قلعه و شهر تبریز درآمده آغاز کوچ کردند هر چند لطف علی بیک
نایب تبریز بمخالفت پرداخته بود مفید نیفتاد شهر را
خالی و اظهار نافرمانی و بدسگالی کرده لطف علی بیک
از روز تا شام با معدودی از اقاربه و ملازمان [illegible]
که همراه داشت در شهر بند حرب بسر برد چون صیانت قلعه
را با جمع قلیل درخور امکان خویش نیافت با چارپا
اتباع بجانب [illegible] آغه شتافت و عبدالرزاق مقدم که

در اینوقت از جانب آنحضرت حاکم الملک بود و در [illegible]
لطف علی بیک بسته راه بدبختی گشوده ناچار لطف علی بیک
عازم [illegible] گشته [illegible] را لعرض و الارسال [illegible]
پس از موقف فرمان بعضی از عساکر منصوره بمحافظت
حدود دار المرز مامور و سلیمان بیک [illegible]
که در ابیورد می بود بخطاب خانی و سرداری دار المرز والا [illegible]
استار سرافراز و با جمعی از سپاه خراسان بسرعت روانه
گیلان و بسیاری از ملازمان او در [illegible] که سر [illegible]
دولت گسسته از معسکر لطف علی بیک فراری و در زوایای
جنگل دار المرز متواری شده بودند بموجب امر والا دست
آورده در [illegible] تیغ سیاست بر ایشان جاری ساختند
جمعی هم در اطراف ولایت بدست [illegible] گرفتار
گشته و سر طایفه بختیاری که در کوهستانات حدود زاویه

زاویه بسنتی بغولهای بودند استماع حادثه بغداد وسر از
گریبان خمول برآورده کلمات ترک اطاعت و فرمان برداری
کردند چون پیوسته بخشینها دیهت اللان بود که بعد از
فراغ مهمات روم بار حضرت شاه طهماسب پایجا لستی
سریر خلافت ساخته بغداد آن ارض و وسعت بساط [illegible]
بلند پرواز کسوه بستانی را در هوای فضای اقالیم دیگر بال گشا
سازند و در ایام توقف کوکبه ظفر در بغداد کارها صورت
نوعی یکسوت تکمیل ظاهری یافته بود ملا علی اکبر [illegible]
و مرا کافی خلفا را برای آوردن شاه طهماسب روانه
ارض اقدس ساخته شاه طهماسب نیز و رسا برد هم
ماه صفر با مأمورین تعویق مطلب را باعث شده چون سلطنت
آن در حین وفتنکه عزم همایون ظل الهی مقصور بر مقام کین
خواهی بود از مصلحت و در و مانع عالی بعضی امور نبود فرمان

والا عز صدور یافت که مامورین از راه دامغان در موکب
شاه طهماسب وارد مازندران و مخدرات سراپرده نبیره
پادشاه عباس که در آن اوان سکه و افسر بنام او بود از قزوین
حرکت داده روانه مازندران گشته بخطه فرح بنیان را
مقر موکب عروسان سازند و طهماسب قلیخان جلایر را بحکومت
اصفهان سربلند و زمام مهام عراق را بقبضه اختیار او تفویض
و جمعی از سپاه نصرت پناه بمتابعت او مامور و همراه او ساخته
مقرر داشتند که ده هزار نفر دیگر از ایلات و احشام عراق
در سلک ملازمت انتظام داده در مملکت عراق که از ضبط
ممالک محروسه است مهیا و مستعد بوده از هر طرف که
فتنه جویی سرکشی کردن افراز[illegible] با جمعیت خود به تنبیه آن سردار
و جمعی هم بحدود سلطانیه تعیین و مقرر شد که بیکباش خان
سردار گیلان و لطفعلی بیگ و حکام افشار و مقدم و غیره

و غیره هر یک از سرحد ولایات خود خبردار بوده در هنگام ضرورت
باعانت یکدیگر اقدام نمایند

بعد از اجتماع سپاه منصور و انتظام و اتساق امور در بیست
و دویم شهر ربیع الثانی بهمعنانی تایید سبحانی با شوکت
اسکندری و فر سلیمانی بشوق ملاقات عثمان پاشا عسکر
از بلده همدان رایت افراز لوای سپه جویی و ملک ستانی
شدند و در روز ورود [illegible] مهمان را
بیان خبر رسید که فولاد پاشا والی اوریه و جمعی پاشایان
محمد پاشا و چند نفر از پاشایان معتبر و بیست هزار نفر
جنود روم و سپاه از روم از جانب سر عسکر که در قلعه کرکوک
توقف داشتند بکنارات و بالای هشت فرسخی رباط
در مقامیکه بچشم شاه استهار دارند نصب خیام اقامت کرده

منتظر اند که موکب والا اگر بجانب سرهند نهضت کند ایشان بسمت
کرمانشاهان رایت جلادت افرازند و حالی متوجه کرکوک و
بغداد شود بمقابله بپردازند خدیو فریدون فر بمجرد استماع این خبر
تنبیه و تعزیر وقت را گذاشته با فوجی از یلان کرین و بهادران ظفر
قرین ایلغار و بیست منزل را دو سه روز موطای خیول
باد رفتار ساخته هر چند مطمح نظر آن بود که روز [illegible]
بر آن طایفه تیره سازند اما بنابر عدت لشکر و تنگی معبر افواج
کواکب و اختر از جاده مدارات فلکی رود ترکدست و ماهچه
لوای سپهدار روز بعثی فرو رس از عبور کوکبه فیروز جلوگیر عزم
ظهیر و پیرو رست آن نیر جهان افروز سپهر [illegible]
که همه جا مانند ظفر سایه سان لشکر نصرت اثر بود بر همای رای
افتاب پیوند سر فرازیه بلند که در آن نزدیکی واقع بود صعود
تحقیق ملاحظه فرموده آن دریای لشکر را که در کنار آب دیاله موج

بلوح سپهر نیلگون موج میزد و در ورطهٔ اضطراب و حسام رفیع
راحصات بکوب آن بحر پر انقلاب دیده دانستند که آن گروه
از هیجان غبار و ولوله بر چرخ تیره گردید و بسیار اسماط و فضول
خصم کرده از غلبهٔ اضطراب دست از عنان و پا از رکاب نشناخته
سر از سیمهٔ بیست توس گریز آمدند دلیران چون اشام ناسپاس
و الاحلو بسر با طایفه اسپ انداخته تاج و فرخی البیان را
تعاقب و سر و زنده بسیار و اخذ نه بسیار بدست آوردند
و جمیع احمال و اثقال و حسام و اسباب آن طایفه جابجا بحیطهٔ ضبط
درآمد دلیران که دو شبانه روز با اسب و فوجی مرحله پیمای وادی
طلب و قدم فرسای بوادی تعب بودند تا ملک قطار و مهار
رسیدند و اسباب کریز خیام راحت و سایه نشین سادوران
استراحت گشتند و بعد از دو روز در همان مکان حسرت
افزای طغیان محمد بلوچ و مراجعت او از عرض راه بعرض والا رسید

بسط این مقال آنکه محمد بیگ بلوچ که در ضمن صادرات احوال افاغنه
مجملاً اشارت رفت باتفاق محمود غلجه از قندهار آمده بعد از آنکه
نوبت سلطنت مستعار با اشرف رسید از جانب او بسفارت
روم مامور گشته با برگشتن او بخت اشرف نیز برگشته بود محمد
چون دست خود را از دامن دولت افغانی گسیخته یافت
لابد وارد اصفهان و از آنجا با نامه و هدایایی که برای اشرف آورده
بود باقدام امیدواری بپایهٔ درگاه والا استسعاف جدید نموده از
که عرصه عبرا دولت نادره است مهر آسا نور پاشی نسبت
و فراز دوستی و بلند دستی با وارد و عاجز نوازی در آمده
با ایالت کوه گیلویه عز امتیاز رسانیدند بعد از معاودت
موکب والا بخراسان آن روسیاه که در میان اعیان دولت
شاه طهماسب باظهار جوهر خودنمایی کار تیغ سیاست میکرد
کج نهادی خود را ظاهر ساخته در جنگ اشرف و انبهمدان همیار

سرپنجه برگشته بختی گریبان گیر حال محمد خان و خار خار اندیشه های
باطل خار ریز دامن عزم سست نهاد گشته با فتنه جویان فارس و شوشتر
و بلوچ و هزاره از کعبه مقصود روگردان و بهوای فساد بجانب فارس
روان گشته امیر خان بیگ با معصوم افشار [illegible] خراسانی که
همراه او می بودند عازم دربار معلی گشتند اگرچه درچنین وقتی
که هنگام بازی و زمان خدمتکاری بود صدور آن حرکت
فسادانگیز از ایل و دریاخان در [illegible] ظهور این امر حرکت آمیز
از عارستان در موافقت محمد خان بایستی که در عزم قوی
اساس [illegible] شورش و وهن و قصور و موجب خلل و فتور گردد
اما چون وقوع اینگونه حوادث در پیشگاه دل دریا حوصله حضرت
حلم جنس خار و خس در برابر لجه ژرف و لطمات کیاه و
خاشاک در جنب بحر شگرف [illegible] ارد مطلقا و سعی در عزم
و [illegible] ورای قرار نداده متوکلا علی الله با همت راسخ و نیت

سکندر نداست کس این رسم ترتیب آیین ندید
فریدون با آن شوکت این هم ندید عثمان پاشای سر عسکر
که بعد معاودت از بغداد بانواع مباهات و افتخار در قلعه
کرکوک و خارج بکتر صولت لشکر ظفر شعار نصب خیام قرار
و رفیع لوای اقتدار و اطراف اردوی خود را بخبر و خندق
استوار کرده بود صحبت کار و ادر تمارض دیده از معارضه پهلوتهی
کرده و پهلو بر بستر ناتوانی نهاده جمعی از لشکر روم به فرمان آن
سست تقلید روی بجنگ آورده دست دلاوری بر زدند از لشکر
نیز دلیران روباه جنگ بصولت شیر و پلنگ بی تامل و درنگ
بمعرکه کین آهنگ و بیاری تیغ و سنان و انداختن توپ و تفنگ
آتش افروز نایره جنگ شدند جمعی از آن طایفه را سرها شد گوی
در خم چوگان قوایم مرکبان غلطان و فوج دیگر سر خود گرفته از همان راه
بسمت ارزن الروم شتابان گشته لوثه در قلعه تحصن جستند اما

روبه و بلباس [illegible] بذخیره و غله بیقیاس بود و همت
شهر مماس ساخته از راه آفاق دربند متوجه السمت
گشتند که سایه اسمعنی محرک سلسله جرأت عسکر شاه
ارد در مقابله در آید در روز یکه موکب همایون سایه وصول
بانمکان می افکند قلعه مذکوره بحیطه تصرف در آمد بعضی از
کراد ما ابلای که از محال بعیده با شعطها [illegible] حصار
از بیم سیلاب سور افکن سطوات جنود قاهره پناه بآن قلعه
استوار برده بودند معروض تیغ آبدار و بسیاری از ذکور
و اناث بقید اسار گرفتار گشته غنائم موفور بسیاست
آمال سپاه منصور که با فضای جهان برابر بود انتقال یافت
و چون محاصره بغداد پیش نهاد عزم قوی بنیاد بود در این
مطامع [illegible] سعادت پیوست که امرخان بیک [illegible] حسن [illegible]
[illegible] کرمان که در طاق وسطای کرمانشاهان [illegible]

فرمان بود نزول آمده در کنار آب دیاله در چمنی که آرامگاه اردو
فولاد پاشا بود رحل اقامت افکنده بروج مستحکم در
آن مکان ساخته تمام اردلان و کرمانشاهان نیز با جمعیت
خود رفته غلات شهرزور و نواحی را برای ذخیره ایام محاصره
بعد از حفظ و از دیه ستانات و نواحی آن ولایات و اولاغ گرفته
غلات شهرزور را نقل معسکر امیرخان بیک نموده در بروج
انبار نمایند و بعد از سه روز اعلام ظفر طراز از آن مکان
آغاز اهتزاز نموده در منزل دویم مجمع کنکایش انعقاد داده
در باب عزیمت بسمت بغداد و تبریز استفسار کرده
فرمودند که اگرچه اهل خراسان راه صعب است که تشویش
و بار گرانی است بر دوش خود گرفته اند اما هلال لاغر
تا پس سفر به بدر کامل نگردد و قطره عمان تا حل
دریا نگردد ما کم دحار دریا و بر دو در حوصله صدف گوهر

سوار نشود درین حالت که اهل قلعه از معاونت عسکر
مایوس و به تشویش قحط و غلا مبتلا شدند و هر گاه این سیل جوکوار
بحر بیت اساس قلعه بغداد و روان و ارکان محاط محیط لشکر
بی آمان شود قلعه حکم خانه حباب و بنیان توانائی قلعگیان
صورت نقش بر آب خواهد داشت   پارسی ما گرچه
اول خام می‌آید بچشم   در عقب دارد تماشاهای رنگین
نزد ما لیس بمعنی منتق اللفظ عرض کردند که ما را تا جان
در تن است پا از طریق سرباری نخواهیم کشید و در جان سپاری
و فرمان بری خواهیم کوشید بعد ازین مکالمات امر والا عز
صدور پیوست که اهل اردو دواب زیاده خود را روانه شهر
روز روانه و غله یکماهه را احمال کنار و بار نمایند که بعد از ورود
موکب والا بغداد از انجا به دفعات نقل اردوی همایون نمایند

پس مؤلف الاوارد محال موسوم بقرانیه گشته
اکراد ملاحظه کردند که سپاه نصرت پناه در خبر چشلی یکباره
بالجمیع و بآن نواحی پیشتر کرده میبرند گمان کردند که ضعف
و قصوری بحال انیطرف راه یافته یا امری در جانب ایران
حادث گشته که موجب عطف عنان عزیمت اقدس گشته
ضعف عسکر را ازین خبر آگاهی دادند و نیز اینمعنی را مقبول و بر
حال انیطرف محمول ساخته چون زوال کوکب لیعو ملعیلا
نیر اقبال حضرت ظل الهی مقدر نبود حمیش پاشای نامی را
که عمده پاشایان بود با دوازده هزار نفر و سپاه دکمه بهمه جا دو منزل
متعاقب اردوی همایون بوس جلادت جولان میداد و
باتشنیع و خوان هراسه معرکوکبه جلال بود او میراق دربند
هفت حیشی مور داشت را که مکان محکم و در میان دو کوه
واقع و معبر آن منحصر بیک راه بود مامن خود ساخته

خیام اقامت افراست آن مرده دلینه سپاهای قراولان
بعرض خدیو کشورگیر رسیده روز نخجبه غره جمادی الثانی از طرف
عصری فوجی کرسن از راه پیچش ماید سر که جاده عبیر معارف
و مطلع عبور از آن طرف نمیرفت مراکب ایلغار را بر نیک
ساخته از اتفاقات خواب غفلت دیده بصیرت قراولان
رومیه را که در خارج راه بودند بسته بود از عبور موکب
منصور واقف نگشته تا هنگام صبح در وقتی که جهاندار
مهر انور بدر رسد افق کوکبه وصول افکنده   خدیو عدو
بند کشور کشای زدربند افراخت زرین لوای
بخت جمعی از جزایرچیان ملکه پوس و تفنگچیان برق
دست رعدخروش را از دو طرف بسر فراز کوهها
داخل دربند شدند رومیه سراسیمه به پیوند صفوف پرداخته
از طرفین نیران قتال اشتعال و دست جلادی

یاوری دلاوران بخصم افکنی و خونریزی استعمال یافت
و از حسن اتفاق اینکه سرعسکر بعد از روانه کردن جیش
بخیال اینکه مبادا جیش پاشا بحضرت ظل الهی غالب آید
گوی نیکنامی را از میدان زمانه دست اجل بر [illegible]
زده عقب امداد او می آمد درینحال که گیرودار که بارقه [illegible]
و تفنگ چشم مهر و ماه را خیره کرده و غبار عرصه کار و
زار روی سپهر نیلی حصار را تیره ساخته بود طلیعه رایت
سرعسکر نمودار و سپاهی سرکش از محاذات آن دربند
ترجمان مصدوقه یولج اللیل فی النهار کردند هر چند که
وصول کوکبه سرعسکر و رسیدن چنان فوج بتجدد مردی [illegible]
ولی چون معرکه سور سرایست موجب دلیری رومیه و تفرقه
خاطر گردان ظفر گردد اما بمدلول اینکه رنج راحت دان
خوش شد مطلب بزرگ گرد کله توتیای چشم گرگ

آنحضرت این معنی را عین مدعا دانسته جنود غیبی باعانت
آن داور جهان پرور کوکبه ظفر گسست بعد تلاقی فئتین
که مسافت ربع فرسخ رسیده بود حملات مردانه و صدمات
دلیرانه افواج نصرت قرین صفوف میمنه و میسره را از پیش برداشته
بقلب سر عسکر رسانیده از مشاهده این حال و در احوال
سر عسکر اضطراب در سلک قرار سان انقلاب راه یافته
سر پامال اسپ کر بر گذاشته سر عسکر که بالکمال سرگشت
و سان در تخت روان می آمد ناچار بر جنیبت برق رفتار
سوار و عازم فرار گردید دلیران سهمگین و یلان عرصه کین
متعاقب رسیده با ایشان در آویختند چون حضرت ظل
الهی بعد از ورود بدربند فوجی از دلیران ایرانی را از جانب
کوه سنههای دربند مامور ساخته بودند که بعد از ظهور آثار
شکست سر راه بران طایفه بند بد مامور بن همراز دوجانب

جانب خصم افغانی پرداختند و سر و سینهٔ الطایفه را
حوالهٔ گاه تیغ سنان ساختند و قریب ده هزار نفر از آن
گروه عرصه سم و بسته هزار تن زنده اسیر سلسلهٔ تقدیر
گردیدند سر عسکر را در اثنای هزیمت البته بارباقی گرایلی از
مرکب هستی افکنده سر کسش را بر سر دار سنان مظهر معنی
سرداری ساخت و جمع اردوی جمشید نشان پاشا احمال و اثقال
و توپخانه و خزانه سر عسکر بیک سر در تصرف عساکر نصرت
اثر در آمد چون اعزاز سران سرکردن سروران لازم بود
سر سر عسکر را بنعش او ملحق و مصحوب عبدالکریم افندی
قاضی سر عسکر عثمانی که از گرفتاران معرکه بود با تحت روان
روان ساختند که پرده در مملکت روم [illegible] سازند
و از آنجا مار لعرابه که مستقر موکب عز و جلال بود مظفر و
کامران عطف عنان کرده با باخان چاوشلو بیگلربیگی

لرستان را با جمعی تعیین فرمودند که حوالی سر من رای یال و
کلاک بسته از دجله دجله عبور نجف اشرف کربلای معلی
را بحیطه ضبط در آورده و راه ذخیره را از اطراف آب
بر قلعگیان بغداد مسدود ساخته منتظر ورود موکب
والا بایشه چون اساس خصم قوی بر انداخته ساحت
فلک از دشمن چیره دست پرداخته شده عزم عبور با
که در میان رومیه بوفور جوهر جلادت مشهور بود جازم
و با فوجی از بهادران جریده و سپاهی بجانب آذربایجان
عازم گشته و بعد ورود رایات جهانگشای میانه
از [illegible] و چبلاغ [illegible] بکری خبر رسید که تیمور پاشا بجرد
وصول [illegible] شکست [illegible] پاشا که در کنار رودخانه بوقوع
پیوسته [illegible] اغالی کرده بدبار روان روان گشته
لطف علی بیک نایب [illegible] که دران هنگام در قلعه مراغه

مراغه توقف داشت و اردو نیز قلعه را تصرف کرده چون
آنچه صورت تحقیق یافت عنان عزیمت بکاشان برانند
که فرار گاه اردوی همایون بود انعطاف داده از راه گیلان
وارد خرمان قون گشتند و در المکان خبر از قصد محمد ناج
بتوانند معروض شده و الا اکبر دید تفصیل اجمال اینکه نحویکه
سبق ذکر یافت بعد از آنکه محمد از منزل جاعدر برگشته
بعزم فتنه و ولایت رایت استبداد برافراشت
در اول وهله اقسای خبر از حیف کرده اخبار نفاق بیگ
که در قلعه در قول بود بمقتضای سرشت زشت در روح
بکرامیر یوسف قاسم بیگ از ناصیه احوال او استنباط
آثار نفاق کرده از درقول عازم سوکرست سوسبز بان
پاشاره محمد او را بملکت بکردند قاسم بیگ روانه
بهبهان گشته بعد از چند روز محمد بر سر او رفته او

با اتباع بدست آورده محبوس کرد و ابوالفتح خان حاکم
سابق شوشتر و پسر حسین محمد علیخان را بحکومت شوشتر و [illegible]
و اهالی آنجا مقدم او را مغتنم [illegible] الکالت جبابت آن کلاه [illegible]
برهوا انداخته غافل از اینکه سماوی عنقریب این هوا از سر ایشان
بیرون خواهد آورد [illegible] [illegible] نام [illegible] تجربه درگاه
ایشان خواهد کرد و از اسباب مصالح حویزه نیز موافقت پیش آورده
دست مبالغت دراز نمود و او حویزه را به سید عبدالرضا برادر سید علیخان
و کوه گیلویه را به شیخ فارس آل کثیر تفویض نمود و آهنگ [illegible] کرد
و در یک فرسخی [illegible] احمد سلطان با جمعی از قشون خراسانی و غیره
که عددش به سه هزار نفر میرسید بمدافعه برآمده مغلوب گشته بقلعه حصار
[illegible] و بعد از سیزده روز که در قلعه مذبور محصور بود از فقدان آب
و ذخیره عاجز گشته طالب راه نجات شد محمد قبول احمد سلطان بالاخره
[illegible] اتباع از قلعه برآمده روز دیگر او را با رفقا تاراج و خود محمد حسن خان [illegible]

ناکامی پهلو نشین قاسم بیک ساخت اهالی و اعراب نیاورده در محرمانه

باالموافقت وزیره شیخ احمد مدنی و شیخ جبارهٔ که روسای آن قوم

بودند دم از یکرنگی و وفاق زدند رفته رفته رایت افتند رسل ارتفاع

یافته عدو سکه پارس به حد سرحد رسید رسل از قصور اخبار مذبوره چون

محاربه قلعه بغداد محتاج بجمعیت نیز بود لهذا محمد حسین خان علی

استراباد و ابیوردی خراسان و [illegible] اعراب و کلبعلی خان

جلالی حویزه مامور با قشون استراباد و غیره از راه جبال مامور

روانه و اسمعیل خان خزیمه حاکم قاین را با ایالت کوه کیلویه سرافراز

و سپهر یک ولایات فارس حاکمی جداگانه از روسای خراسان

تعیین و دوازده هزار نفر از عساکر دوری انتر را مرافقت ایشان مرور

روانه فارس ساختند و حکم والا صادر شد که طهماسب

قلیخان جلایر که صاحب اختیار عراق بود از سمت اصفهان و اسمعیل

خان خزیمه از جانب کوه کیلویه با حکام و جنود انجم احتشام در دشت

جمعیت و بیکدیگر ملحق شده بدفع آن فتنه بردارند و رایات جهانگشای

از منزل حربا عازم سرمن رای گشته شرف اندوز زیارت ائمه مکان

فیض نشان شدند و از آنجا عریضه باباخان بنظر حجاب بارگاه

سپهر جاه رسید که بعد از عبور اردوی ملکشب در حوالی کهنه بغداد

بانتظار اینکه سایر عساکر رومیه بعزم مقابله بیایند مکث کرده‌اند

چون قلعگیان از تجاربه سابق که در آن مکان واقع شده بود سکه

خود دیده از خوف چنان هوس بیجا دماغ شده بود که اگر عسکر

ان لشکر در سراچه آن بوم و بر از اربابان کینه جوئی سالها حلقه بر در میزد

تنفس کسی این جواب باز نمیدادند لهذا روز دیگر که ترک تیغ بند

صبح مرصع کمر حله زرنگار مهر انور در سر کرد باباخان بجانب

مقصد روان گشته اهالی حله و اماکن مقدسه تمامی باج گذار راه

انقیاد گشته‌اند و موکب جهانگشا از سرمن رای عازم بغداد گشته

و در بیست و ششم جمادی الثانی سنگر قدیم مقر کوکبه فیروزی نهاد

بنیاد گشته سرادقات جلال که با کمند سمی و ایوان موکب اقبال

از ثری بسر بر سما افراخته اطراف و جوانب آن منزل محل قرار و

مقام استقرار عساکر ظفر شعار شد احمد پاشا بعد از رسیدن

معتمد از راه اعتذار به دربار فلک مدار در صدد اظهار عجز و خجالت

وارد دولت عثمانی در باب استقرار حدود و ثغور قدیم در ولایات

ادعای کفالت ابراز فرمان وکالت نموده بعد از تکرار [illegible]

که چند روز این عهد ملتمس بزبان نیاز معروض حضرت خدیو

بیهمال عاجز نواز گردید مکارم خسروانه پذیرای این مسئول و تمنای

او در پیشگاه رای انور قرین قبول گشته احمد پاشا فرامین موشح

بخط شریف عثمانیه به پاشایان گنجه و شروان و ایروان و [illegible]

در باب تخلیه قلاع نوشته معتمدان خود به همراهی گماشتگان دولت

روانه کرد اگرچه در باب برآمدن از قلعه که منافی قانون دولت عثمانی بود

معذرت خواست اما شکستهای لائق گذرانیده و گرفتاران آن طرف

که در جنگ همدان از شاه طهماسب و در جنگ عثمان پاشا در کنار
آب شط بصره به رومیه درآمده بود مصحوب عبدالله افندی قاضی بغداد روانه
ساخته لوازم خدمت بتقدیم رسانیده از اینطرف نیز تمامی روسای
و سرکردگان اوجاق و سرطبقات رومیه که در محاربه عثمان پاشا در
اتفاق در بند گرفتار کمند دلیران ظفر پیوند بودند مجاناً مرخص گشتند
اگرچه در سفر اول منظور نظر آن بود که بعد از فتح بغداد توفیق زیارت
نجف اشرف و کربلای معلی دریابند آن سعادت میسر نگشته
بود در این وقت که این امر فیصل یافت بلافاصله عزم زیارت
کاظمین علیهما السلام کرده از آنجا از راه حله بادراک طواف مشهد
مقدسین شریفین فایض گشته عطف عنان فرمودند

پس رایات جهانگشا روز پانزدهم شهر رجب در عین
اشتداد زمستان از ظاهر قلعه بغداد کوچیده و توپخانه را از راه

از راه خرم آباد فیلی روانه دار السلطنه اصفهان ساختند چون

ابو الفتح خان حاکم سابق شوشتر که [illegible] آن شده میل

روسیاهی بر جبین [illegible] عقلان بر صفحه دنیا و دین کشیده از جانب

محمد قلی به شوشتر را ضبط کرده [illegible] حویزه [illegible] ابواب عصیان و نفاق

اندیشی این آستان که [illegible] طایفه [illegible] و همیشه هم جواری در قول

را غارت و افشای شرارت که [illegible] بوده [illegible] کار سردار حویزه معلوم

نبود که بکجا مسخر شد لهذا از راه باغات لوای گیتی گشای [illegible] فتنه

بعد از ورود به قلعه [illegible] را روانه در قول و جمعی را بر شوشتر

تعیین نموده خود با فوجی از راه بیابان بجانب حویزه شتابان گشته

روز دیگر صبح وارد حویزه گشته محمد حسین خان سردار [illegible] کوس

کلاه جلادت برشکسته در میان قلعه نشست با اعراب مطیع [illegible]

میکرد و به [illegible] که در قلعه تحصین و در مقام مخالف تمکین

داشت مامور ساخته [illegible] نیز در آن مکان بنظم مهمات پرداخته

عطف عنان بجانب شوشتر فرمودند و در عرض راه خبر رسید که
اهالی شوشتر از وصول آوازه توجه موکب همایون نشئه حیرت افتاده
جز اطاعت چاره ندیدند پس [illegible] ارجمند [illegible] القلعه شهر [illegible]
روز دیگر که سلطان [illegible] در خلوت سرای افق بلباس سرخ شفق
الکی گردیده بر صید [illegible] قدرت قایم ملک قرار گرفته فرمان قهرمان
قهر بقتل ابوالفتح خان و تاراج شهر [illegible] گشته بعد از [illegible]
شوشتر و قتل آن بداختر حاکمی از روسای خراسان بایالت ولایت
تعیین شد چون طایفه بختیاری که [illegible] ایمای [illegible] شده در کوهستانات
سر بخودسری بر داشته بودند بابا خان چاوشلو بیگلربیگی فیلی را
حکام اردلان و همدان و کرمانشاهان و بیست و چهار هزار نفر ملازم
و ایلجاری ایشان به تنبیه آن طایفه مأمور ساختند از راه ده دشت
که دار الملک کوه کیلویه است متوجه سیر [illegible] گشتند و بنه و اغروق
را در [illegible] گذاشته مقرر داشتند که منزل بمنزل متعاقب موکب

موکب منصور روانه شود و در یک منزلی تهمان خبر رسید که طهماسب

قلیخان از اصفهان مع اسمعیل خان حسب الحکم سرکار سگلی کوه گیلویه از

مقر حکومت حرکت کرده اند که یک پایان محل شده بدفع و رفع محمد

پرداز ند و محمد نیز با جمعیت خود از سر ابتدا عنایات می آید

لهذا بتعجیل از بهبهان گذشته وارد جزاباد و امرا الاحصار خوانین

و سپاه ایشان صادر یافت که مامورین نیز در تکمیل موسوم بدو کمیلان

باردوی ظفر نشان پیوسته و در انجا معلوم شد که محمد آمده

در دربند سوسان توقف و جمعی را مقدمة الجیش خویش ساخته

پیش فرستاد قراولان این طرف با ایشان پیوسته بزبان

نیزه و سنان به عضوی از اعضای ایشان شرح درد جدایی را تکرار

کرده جمعی از قراولان عنان گرد خبر ورود جنود مسعود رساندند

سامعه محمد رسانیدند و محمد چون از توجه موکب اقدس خبردار سوار

دلیر این نصرت کیش دشمنی مانند کفران نعمت در پیش داشت

آن ملاذ طلیعه سپاه سردار تصور کرده باستحکام در بنه و عدت خود
مغرور گشته اطراف کوه را با تفنگچیان پیاده و جمعیت از حد زیاده
فرو گرفته راه عبور بر عسکر منصور بست آنست حدیو فیروزمند در نیم
فرسخی در بنه توقف و صبحگاهان بعزم دفع او اعلای لوای جهانگشا
کرده ما خنجرگذاران مریخ صولت و نبرد در آن سماک سطوت قدر
مخاذات در بند رایت سعادت افراختند و نخست جزایرچیان
بهرام کین و تفنگچیان صلابت قرین را از جانب شرقی و غربی کوه بسوی
مامور ساختند فرمان بر آن بموجب امر والا از دو طرف بایره کین افروختند
مانند شعله آتشین که میل بر بر گرفته آهنگ صعود کرده هر چند تفنگچیان
محمدا از فراز کوه ژاله آتشین از غمام تفنگ فرو ریختند دلیران آن را
قطرات ابر بهاری و رشحات سحاب کوهساری تصور کرده به تیزدستی
قدم برتر گذاشته بپای استعلا بر آن قلعه بلند که سر بر سپهر مرود سوده است
استیلا یافتند و یکساعت کامل از جانبین بایره سور و سیل اشتعال

استعمال داشت تا اینکه محمد بعزم نظارهٔ لشکر نصرت اثر بر بالای کوه
برآمده همینکه چشمش بر دلاوران همایون شکوه افتاد نظر آن افغان ضال گشت
دانست که توسن جسارتش در مرحلهٔ عجز پی سپر شده این المفر
گویان سپر بزیر انداخته سراسیمه گریزان گردید و دلیرانی که مانند دشمن چون
ایستاده بودند بحکم الافوجی از راه مهلسان [illegible] و جمعی از راه سمک گرفته در فتنه
پرداخته نادره فرنجی اسهب دلاور سیر اعیان را بدستن و زدن و کشتن
و افکندن سپاه آن روسیاه دست از قبضهٔ تیغ و سنان بکشیدند چون
محمد از برابسته بدر رفته هنگام شام صرف زمام بمقر و مقام کرده
سهراب افغان مجاور از تفنگچیان محمد فرصت فرار نیافته در فراز
کوه بحکم اضطرار جنگی بکر بر میکردند تمامی دست بسیر دلاوران فیروز گروه
از هستی بطور نیستی روان گشتند و جمیع اسباب و اموال آن
آن فتنه جو در لشکر [illegible] بمعرض گذشت در آمد و از همانمکان طهماسب
قلیخان سردار با فوجی بتعاقب آن مامور ساخته اما آن از راه

جبله وری با چندین از اعوان خود را بکوه کشیده سبب همه جا به خلاف
جاده از راه باسط اسپ تا رود او و سر زبان خود را که در سردار
نهاده بود بر داشته از راه جهرم را گشته سردار نیز در [illegible]
سردار چون محمد سابقاً احمال و اثقال خود را با جباخانه داود [illegible]
در قلعه سردار گذاشته جمعی از افغان و بلوچ را به محافظت آن گذاشته
بود [illegible] قبطان ارباب السعمان در آمده قلعه را تسلیم قاسم بیک
و احمد سلطان را که با جمعیت ما معقیه مقیم داشتند مرخص ساخته
بلا درنگ سردار که گرسنه سردار یگروره با انتظار جمعیت سپاه
گلست و با متعاقب آن با یکه تازان که بین تو [illegible] عزم را [illegible] کرده
روانه شد لیکن محمد بعد از ورود به حوالی لار بجان بلوچ را به رسم
استمالت نزد اهالی آنجا فرستاده که حوالی قلعه بحی را با رفقای او از
محبوس و محمد را به بنام تیر و تفنگ از اعانت قلعگیان مایوس
ساخت محمد ناچار به جانب گرم سیر شتافته مغادرین سردار از [illegible]

تا حصه لا ضبط زمام ایلغار نکرده بود وارد شده گرفتاران را روانه
دار البوار ساحت رایات نصرت طراز بعد از شکست محمد منزل
بمنزل عازم سرا دو در [illegible] ششم شعبان وارد شهر و اردوی همایون
نیز که از راه مهر و مرحله گذشته بود بیست و ششم صیام بموکب والا پیوسته
حسن فرار محمد بکر سیه روزی خدیو گیر دون سر برسیده امر همایون نفاذ
مقرون شد که طهماسب خان سردار عساکر نصرت شعار را در
جهرم گذاشته خود بچاپاری عازم درگاه جهان پناه شود سردار مشیر
هفتم ماه وارد و با اوامر علیه و سفارشات بهره ارشاد یافته
مامور شد که با استعداد کامل رفته از روی انتهاز فرصت به نهب محمد
و دفع شیخ احمد مدنی و باقی سرکشان اعراب گرمسیر و قلع قلاع
ایشان بپردازد و نیز در سیر اعلیحضرت از جانب [illegible] خورشید
مشعر بر اینکه سرکشان و مشایخ اعراب که در قلعه کعبی جمعیت داشتند
با فارس ال کثیر طالب امان و متعهد خدمت گشته اند منفرد شده که

مشایخ مذکوره را با اولاد از فارس کوچانیده از راه خرم آباد روانه
استرآباد ساخته خود با عساکر منصوره از راه سوسیان وارد اصفهان
شود در آن اوان سلطان‌زادهٔ کامکار رضاقلی میرزا که برفق فرمان
از خراسان مامور بحضور شده بود وارد شیراز و به تقبیل بساط
گردون بساط اقدس سرافراز شد
نوروز فیروز بهجت انجام مسرت آغاز روز شنبه
و نهم شوال در خطهٔ دلگشای شیراز اتفاق افتاد چون از جانب
احمد پاشا والی بغداد که وعده دو ماه برای آوردن نوشتهٔ صلح از دولت
عثمانی استمهال کرده بود خبر صحیح و جواب صریحی نیامده و بوضوح
پیوست که اولیای آن دولت بسبب اختیار انقلاب فارس
در امضای امر صلح و استقرار دستور بدفع الوقت میگذرانند لهذا
قبض و بسط مهام خوزستان و بنادر و فارس و کرمان را بطهماسب
قلیخان سردار موکول و اتمام مهم محمد و شیخ احمد را با محمول و میرزا تقی

میرزا نقی شیرازی را که تا آن زمان باستیفای فارس سرفرازی

به نیابت الولایت سربلندی داده خاطر از انتظام امور آن سمت

جمع کرده در چهاردهم ذیقعده که پانزدهم روز از نوروز بهجت اندوز

انقضا یافته بود بعزم اسراع [illegible] تشریف [illegible] از خطه شیراز

بجانب اصفهان [illegible] و در منزل [illegible] من محال [illegible]

خواست چاپار از [illegible] دار و خبر بهجت اثر ولادت نوباوه

بهارستان دولت و اجلال شاهزاده میرزا خلف ارجمند شاهزاده رضا قلی

میرزا را رسانیده که یوم الاحد پانزدهم شوال که روز نوروز [illegible] مطابق

[illegible] بود سه ساعت از روز گذشته از بطن مطهره مقدسه

مخدره سرادقات سلطنت فاطمه سلطان بیگم بنت خاقان

شهید شاه سلطان حسین قدم بعرصه وجود گذاشته از وزیدن

نسیم بهجت شمیم آن مژده روح پرور گلهای رنگارنگ و شکوفهای

شگفتگی در حدایق دلها شگفته گشت و مولف این تاریخ محمد [illegible]

در حین وصول این نوید دلپذیر فی الفور در حضور اقدس مستقل حال فرخنده
مآل [illegible] بروسند حدیقه اقبال بقرآن مجید تفأل نموده این آیه آمد کذلک
مکّنا لیوسف فی الارض ولنعلمه من تأویل الاحادیث والله غالب علی
امره ولکن اکثر الناس لا یعلمون و حسب الامر همایون بضبط این
مبارک مامور [illegible] شاه رحیم باده تاریخ گردید و از منزل مذبور در کمال بهجت
و [illegible] در نهضت [illegible] گروه [illegible] و بعد اصفهان را مرکز جهانگ
ساخته و اهالی اصفهان بگرمی هنگامه نشاط پرداخته میدان
نقش جهان در بسته بازار [illegible] را از دروازه جا جوانب
[illegible] آنان [illegible] بساط طلا وری کشیدند و اهل نغمه
و ارباب طرب فوج فوج در هر جا مشغول رامشگری و رونق شکن
بازار زهره و مشتری گردیده و در همان روز عبد الله افندی
قاضی عسکر روم که در مخابره [illegible] عثمانی [illegible] و بعض [illegible] نامه
مصحوب او ارسال شده بود از جانب وزیر اعظم دولت عثمانی نامه

با نامهٔ اخلاص امر برسم سفارت بدرگاه جهان پناه امده در
اصفهان توقف داشت رخصت تقبیل بساط مقدس یافته
چون مضمون نامهٔ وزیر مشار الیه این بود که عبد الله پاشا کوپرلی [illegible]
[illegible] در بار قیصری سردار و مامور بمهام جنگ نادر دوران و در دیار بکر
توقف دارد معتمدی به تبریز [illegible] و با مکاتیب [illegible] امور
که تقریر مصالحت دولتین با شرطی نماید هر چند که ضمیر الهام پذیر
والا لایح بود که غرض اولیای دولت عثمانی با خبر واقع الوقت
است که شاید برای چندی نفس راحتی از این قصد منحرف ساخته
به بهانهٔ اظهار دوستی سلسلهای کار خود را درست نماید
اما چون بحسب مرضی آنحضرت میخواست که ابواب این مطلب
بمفاتیح کارسازی مفتوح شده بدون تضییع نفوس و سفک
دما رسید عالحصول پیوندد برای اتمام حجت احدی را باتفاق [illegible]
از راه بغداد برد عبد الله پاشا روانه و پیغام دادند که مقصود ما [illegible] ولایت

و لطف از بس است اگر تصرف خداوند قهار والا مهاد جهان
پی بهر باشند که با خود ان شاء الله تعالی بملاقات ایشان رسیده
سعای کار را امیدواریم و چون قبیل این کار اعیان دولت روسیه
کیلات را موجب اشاره ایشان طرف ایشان حالی کرده سپرده
بودند در اصفهان کسان معتبر از جانب پادشاه والا جاه رونق
سعادت بار [illegible] ورود درباره معلی مقرر شد که بهم حاضر موکب
همایون باشند

بعد از انتظام مهام

اصفهان دوازدهم محرم سنه [illegible] لوای عزیمت از راه همدان
بجانب مقصد افراشته در عرض راه خبر رسید که طهماسب
قلیخان سردار بعد از مرخص شدن از درگاه جهان پناه تسخیر
قلعه صحیح و قلعه عوض که مساکن اعراب بند ریود پرداخته بعد از انجام
کار ایشان بمحاصره قلعه باغ مشغول شد چون قلعه کسک معلق

را با چند نفر از روسای سپاه بدربار سپهر اقتدار فرستاده که در روز ورود

باردوی مسعود سر گریبان نیستی کشیدند اما محمد بعد از فرار از حوالی قلعه

کنک که راه نجات را مسدود یافت بجانب سواحل شتافته از آنجا

بکشتی نشسته بجزیره قیس که مسکن اعراب است گریخت شیخ علاق

والی شیخ راشد والی کوچ او در بندر کیلان گرفتار عاربان بنده بود

محمد را با رفقای او داسته کمند تدبیر و دست آویز نجات گرفتاران خود

ساخته در ازای این خدمت بنوازش و احسان و حصول مطلب بهره مند

گشته و سردار محمد را بر وفق فرمان مقید روانه اصفهان ساخته چون مکرر

حضرت ظل الهی از تقصیرات او اغماض عین فرموده منظور نظر عنایت و حمایت

ممالک ولایت ساخته بودند در اول و هله که عز دیدن بعد او دانستند

و او را بنیابت کوه گیلویه سرافراز کرده روانه ساختند در عرض اندکی فاتون

کیانا او را یک شمرده فرمودند که اگر این دفعه مصدر جسارتی و سوری

سوی چشمان نو نمک این اوجاق خواهد شد او نیز از انگشت فعل دیده

بروبه و نهاده مرخص شد و در اینوقت که این فساد صاحب از و بظهور

پیوست بعد از ورود او باصفهان باشاره همایون در همانجا این وعده عهد

بعمل آمده چشمهای او را بغیره الناظرین از حدقه برآورده چون از حق

احسان مولای خود چشم پوشیده بود جزای عمل را بچشم خود معاینه دید

و بفاصله دو سه روز بکوری قدم براه عدم گذاشت و در بیست و سیم ماه صفر

موکب همایون از همدان و چون حرکت منقرر شده بود به باسو رخان باباکر

در آن اوان حاکم ارومی بود سپهر از جانب او رافع ریبه ارومی را که جانب ساربن ورین

قلعه که محل عبور موکب منصور است حاضر نمایند صار الیه بر وفق فرمان عمل

کرده رایات جهانگشا از راه سمج وارد انمکان و جانوازی ها بود تدارک

دیده روانه خراسان ساختند و از آنجا عازم مراغه و معاودت گشته چون

معتمدان احمد پاشا والی بغداد که با فرامین قیصری برای تحدید ولایات

رفته بودند و پاشایان بحکم مخالفت ایشان را جواب داده در سر معطل

ساخته بودند در روز ورود موکب والا امرا عه خوی افغان نجالت سعادت

بتقبیل عتبه خواقین مطاف و رخصت انصراف یافته و سلماس خان
در قلوس و دار المرز را با جمعی از خوانین و حکام مامور به سرپرده [illegible] و حکام
و مقدم و بیگلربیگی مامور ساخته که هر یک با جمعیت خود در آن
ناحیه توقف کرده منتظر تحقیق خبر صلح و جنگ و مترصد صدور امر قضا
و چون جمعی از طوایف [illegible] در جبال و دره‌های سخت و بیشه‌های
پر درخت مسکن داشتند از راه زبونی تخریب در اوامر خاقان فیروز بخت
مخالفت کو بظهور رسانیده بنابر این احکام استار وارد بیل و کیلانات
با جمعیت آن نواحی فوجی از [illegible] جلو [illegible] و تنبیه ایشان
تعیین گشته آن گروه را که در [illegible] جنگل و گروه‌هایی که تحصن و
اختفا اختیار کرده بودند بر وجه بلیغ گوشمال دادند و از دهم ربیع الاول
خطه اردبیل مقر کوکبه جلیل گردید
بعد از ورود موکب جهانگشا باردبیل
تاتار خان چاپار از جانب عبدالله پاشا سر عسکر وارد و عرض [illegible] مضمون

ارسال سرجای حامل فرمان با گفته جواب لاطایل بازدیان حوصله آتش افروز

بود بحاکم استارا نوشته در انجا درج کرده بود که ممالک سروان مغرب

سمیه سیران لرکیه مسخر گشته احمد بغدادی و غیران جه حد الیست

که از تمیقوا یدم و ددر وادی اظهار استطلب قدم زند لهذا کوسمال آن باده

نیز مغرور سیاه ضمیر انوز و فسح سروان کلید فسح الباب قلاع و دیار

در بیست و یکم ربیع الاول ورود موکب همایون بکنار رود کر واقع گشته سرحای

از آوازه توجه اندرهای خونخوار ولطمات جهان آشوب آن بحر زخار که او

سروان کرده بود رخت بقلل جبال و اعتصاب کشیده در بیست و نهم

مذکور رایحه لوای جهانگشای پرتو وصول بر ساحت قلعه شماخی انداخته

محمد قلیخان سعدلو حاکم اردبیل با ایالت آن ملک سربلندی یافت و چون

بعرض رسید که جمعی از لزکیه و اسرار در محل موسوم بالمعی که در سه منزل

شماخی واقع و اصعب مواضع است سلسله جمعیت را انعقاد

در کمین فساد انند توجهی از سپاه نصرت پناه و را انتاخت ایشان تعیین

خبر بدید و سپاهی [illegible] ممنون کرده طهماسب قلیخان سرفراز فرمودند
که سه روز بعد از حرکت موکب فیروز دوازده هزار نفر از لشکر نصرت اثر که
بعزم تنبیه سرخای متوجه قبله بعد از انجام این امر بمعاودت موکب والا
وادن محمد و نکشته از راه فارس و سیستان روانه هرات گشته بدستور
سابق سرداری تنبیه ها و سپهداری آن ناحیه را مخصوص جلیس داند و در
یکمنزلی مرکز من اعمال داغستان خبر رسید که سرخای دو پاش که با این قبیله
و سماجی واقع است با سردار جنگ کرده شکست فاحش یافته روانه قموق
است تفصیل این حال اینکه سرخای بعد از وقوع سماجی جمعیت خود را از
لزگیه و غیره منعقد ساخته وارد قبله و از آنجا لزگیه چار و تله را جمع و از
علی پاشا والی گنجه و اسحق پاشا والی تفلیس استمداد نموده اسحق پاشا
بنابر مخالفت والی زاده های گرجستان از اعانت پهلو تهی کرده اما علی
پاشا اولاد خود را با مصطفی پاشا و یور پاشا و عساکر ای سلطان تاتار
بهشت هزار نفر از رومیه و تاتاریه بمعاونت سرخای ارسال داشته جمعیت

بهمه جمعیت بهمت هزار سوار در معسکر سرخای فراهم آمده سردار [illegible]
امیر همایون چهار روز منزل از سماجی حرکت کرده سرخای پس از وقوف جمعی از
تفنگچیان خود را در مکان موسوم به دیوباش که از یک طرف بکوه و از یک سمت
به بیشه اتصال داشت سر راه مسدود منصور تعیین نموده اسپ الیشان را با وجود فوجی
دیگر استظهار داده و از این طرف همین تا ان سپاه سردار جمعیت اول
ایشان برخورده چون میان جنگل بود از سوی لشکر خصم هر ندا ستند
منصور اینکه غرابت غلام سرخای است که بمقابل پیش آمده دل از ایشان
بستند و او سر برداخته ایشان را مغلوب و منهزم ساخته فوجی که در دست
آن گروه لوای فرار افراخته بودند در او ریختند و لشکر را مطلوب اینکه حضرت
ظل اللهی است که با این جرات بسر وقت ایشان رسیده عنان شکیبایی
از دست داده روی برتافتند و از هزیمت آنگروه قلب لشکر سرخای
و پاشایان بهم بر آمده مسلک فرار سپردند از هم گسیخت و جمعی کثیر از ایشان
رسیده عنان شکیبایی از دست داده روی برتافتند و از هزیمت آنگروه

تیغ بیدریغ گشته رو به فرار بسمت گنجه و سرخای با معدودی بجانب
عاری قموق گریخت و تمامی اردو و اسباب [illegible] کسب دلیران
ظفر نصیب گشت و از آنجا غازیان رفته قلعه جاچمز را که احداث سرخای مکان
بس معمور ساخته بود نهب و غارت کرده آتش زده بوده خاکستری ساختند
خدیو مهر افسر بوصول این خبر جمعی را بسر راه فراریان فرستاده سرخای چون از عزیمت
همایون بسمت قموق مطلع بود بعد از شکست هیچ جا ضبط عنان فرار نکرده
مرکب گریز بر تک ساخته [illegible] از میان کوه گذشته بود که دلیران بکام صبح
وارد [illegible] گشته جمعی از لزگیه و تاتاریه که از راه [illegible]
کرده بسمت قموق افتاده در تعقیب فراریان از راه دور و دراز بناتوانی قدم سپاهی
خرابی بودند دوچار لشکر منصور گشته گردن سعد شان سر بر چنبر شمشیر و حلقه
کمند خصم افکن در آمد هنگامیکه سلطان بلند اختر مهر از برج [illegible] سپهر ظفر
گرد موکب والا وارد [illegible] گشته بعد از لحظه درنگ با فوجی از بهادران نیره گذار
جرار سیال خونخوار متعاقب سرخای سمند کوه پیکر دریا نورد را نیز رفتار و [illegible]

یک فرسخی قموق سپه بسته و پل را معبر منحصر دران بود شکسته مهمانی وداع
و جدال شده و آن رود خانه ایست در میان دریا پس عمیق جاری که ابنیه
موج انس چهره نمای پست ماهی است از عمیق قعر سر کار عویص آمده
دنیاهی بعد از زبانی سعله او از سلک زنبورک تفنگ از اطراف بین هنگامه
جنگ را گرم کرده یحیی خان حاکم ابدالی با طایفه افغان مامور بعبور گشته و سعی
بسیار راهی باریک تر از مژگان دیده مور پیدا کرده چون نور بصر در طرفة العین
سنگ تیر از نیزه پیاده جز اندیشه سرخای و لشکریه را از ملاحظه [illegible] بنام قرار از دست
رسیدن
فتنه روی برافتنه و کوکبه ظفر قرین متعاقب افواج افغان آغاز عبور کرده
لشکریان گروه ایشان خود را بکوه رسانیده هر چند که جمعی انبوه از ایشان
خانه زنجانی کرده رخت بدیار عدم کشیده تدبیر سرخای که سر فتنه بود
با معدودی کوچ و کلفت خود را بسایه جزیره از قموق بر داشته بدیار
آوار و جرکس آواره شد پس اندر پای لشکر بر سر قموق و سر در خانه و سرای و ساحت
و فضای قموق موج زن قصور شد بخت علیه را اساس افکن [illegible]

بکنج کاوی جستجو بعضی دلیران زمین آن وادی را از نهفته و سربسته گردان
پنهان داشت آشکار کرده آنرا انچه از خبر بیعه دفعه سرجای و اهالی آنجا
در ظاهر موجود بود در سیر شیطه بعرض کنرا رسید حاضر پولاد خان والد علو
خان سمحال که بهر رکب [illegible] غسان بود در آن سرزمین بسر برده اند و بعمل غنیمه
سعادت اندرین گشته بنده شاهی سمحال و حلاج فاخره بلندی یافته متعهد
خدمت و مستدعی عفو تقصیر اهالی آن زمین گردید چون جنود بهمین دو وادی در
رکاب فصول در تنگنای جبال و طرق بالغ عبور دشوار بود و کار سرتای قابل
آن بود که خود را معطل سازند بعد از آنکه هفته کمال آن وادی بسر آید در خفیه نما
[illegible]ی براند اخر شد جمعی از کیبه را که در قید اسار گرفتار بود بنده کوراد
انانا سمحال بخشیده و زر عفو جریده اثام اهل قموق کسیده صرف ربام
بردند و بعد از ورود بمنزل اخی تازه داعستان معلوم شد که لکزیه انجا سر
طغیان پس آورده پل رودخانه سمور را که معبر کوکبه منصور است بشکسته
قلعه کوه را اشتعال کرده اند موکب والا در آن روز در آن سمت رود فرود آمده

بجمع کردن چوب و اسباب پل فرمان و تا وقت غروب آفتاب پلی در کمال استواری
بران بسته افواج منصوره را فوج فوج مامور بعبور ساختند رایات جهانگشای
بر [illegible] سام مانند مهر زرین لوا از رود نیلاب و فلک گذشته روز دیگر بعزم
تسخیر شقناق آن گروه صعود بر درجات آن کوه فلک شکوه سرفراز گردیده
این قرار گرفته جمعی را از پیش دامنه کوه موضعی که زنان و نسوان آن طایفه
تحصن داشتند روانه ساختند آن جماعت را پای تحمل از جا در رفته
آغاز گریز کردند آنحضرت با جمعی که دلاوران بتعاقب فراریان پرداخته و آن
روز را بهمان تا شام طی پست و بلند آن وادی هولناک کردند بسیاری از آن طایفه
را از شعاب جبال بمغاک هلاک افکندند جمعی کثیر اسیر کردند همه کنیز از [illegible]
اطفال شیرخواره و پنج شش ساله را که در میان درها و آنها انداخته بودند خالی
برای خود مغتنم دانسته خویش را بعد از فاقت بنجات کشیدند [illegible]
خسرو شب سوار خورشید از برج قلعه بلند رخت بسر منزل غروب کشیده
خدیو کشورگیر بعزم استیصال [illegible] پاره کوه مسیر بر سر آمده رایت عجم [illegible]

نموده سان و المکان بقرقدان انداخته چون بسبب صعوبت کوهستان
آمدن اردوی همایون از آن راه متعذر است امرا الصدور بیوت
که سه داعروف از راه بیلچه و شاه مداعی لرز روانه قبیله شوند در روز دیگر
آنحضرت از راه جابهر متوجه قبیله گشتند و آن راهی بود بغایت مسلک
که سر جای و در بعضی مواضع که کوه را از سنگ و چسب بهار و ج بر آورده
احداث راه کرده یک نفر در کمال وحشت بضعف از آن میگذشتند
سه فرسخ ارتفاع و چهار فرسخ مسافت دراست و آنحضرت
با ملازمان رکاب تمام آن کوه را پیاده طی کرده بمدد سستی با حسن همت که
از ز با پسته سرورکم آن راه هیچ و خستم گشوده و سانزدهم جمادی الاول محل موسوم
بقولها سیمن من اعمال قبیله را بمحراب نقش قدم آمال ساختند و بعد
سه روز بعضی لشکر فیروزی اثر که از شاه مرغی می آمد باردوی همایون
پیوستند و سه داعروف که در شماخی می بود بروفق فرمان موکب فیروزی
نشان پیوستند و چون طهماسب قلیخان که بسرداری قندهار

اختصاص داشت بعد از شکست سرخان بیگ که مقرر از سماجی عازم [illegible]
شده بود بختی خان حاکم ایدالی را نیز با فوجی از ایدالی پروانه ساخته که حوالی
لورد زد در برات بطهماسب قلیخان ملحق شود در منزل مذبور عریضه [illegible]
میرزا ولی نظر علیخان والی سابق تفلیس که میرزا ابراهیم زاده او بود [illegible]
سر کردن سیر رسید مشعر بر اینکه در حمله سرخای بسبب جنگ قلعه [illegible]
پاشایان گنجه و تفلیس استعانت کرده بود اسحق پاشا والی تفلیس
با جمعی از عسکر عثمانی حرکت کرده بامداد سرخای می آمد والی زاده های
مذبور با فوجی از گرجیه جمعیت و در عرض راه کاخت سر بر ایشان ریخته
پانصد نفر از رومیه قتل و اسیر و سلک جمعیت الطایفه را تفرقه پذیر
پاشای فرصت خودسازی نیافته بقلعه تفلیس قرار می گیرد والی
زاده ها در ازای این خدمت بخلاع مرصع و انواع نوازش بهره مند [illegible]
یافتند بعد از چند روز از فصله بعزم تسخیر گنجه لوای عزیمت افراختند

یافت و جمعی از جزایرچیان قادرانداز منارهای سفید را که مشرف بقلعه
و در سرزمین الحصانت متین واقع بود حواله کاخ خود ساخته در سر [illegible]
آغاز کهلداری نموده نخست توپچیان رومیه منارهای مذکور را هدف
گلولهای آتش بار و آتش دستی مهارت در عرض یک سر روز با سطح زمین
هموار کردند پس توپچیان این طرف منارهای میانه را که رومیه سرکوب
سپهداران ساخته بودند نشانه توپهای صاعقه بار و در اندک روزی
را بست سرافرازی انهار انگون ساخته بر آن حیات بالانشینان
این بزم جانبازی را حواله نقایص ارواح کردند آن فوارههای [illegible] را
که جویبار جنگ سر بفلک کشیده بود از جوش صاعقه بار [illegible]
دادند بعد از آن جوالهای بلند سپهر پیوند که نازل منازل نوازل سماوی بود
در خارج سپهر از چوبهای قوی ترتیب داده سیبهای بقلعه کننده
سرکوب قلعگشان ساختند اما همین که آن قلعههای چوبین [illegible]
استعلای علم میکرد از بروج قلعه اساس سربلندی انهار القصه

بصدمهٔ توپ گران جنگ از پا درآورده چنان مهمات عظیم را بموره

عظیم رمیم میکردند پس مهم حقهای گردون توان منقب گشته از دهان

منجنیق و عماره و اسطرلاب اعلا بهم بجاده بر قلعگیان قرات میشد فرمان

پذیر آن کوه کن سپه نه برج حصرو سیه کوشیده از طرفین چند نقب

داد و فرهاد دستی سعید ازند بدست و قعو از انجانب سعید دار اصرار حصه

نقب بپای حصار رسانیده آتش دادند خلل بپای حصار و جمعی از

مستحفظان بباد فنا رفت و بلند و هیفت نقب های مختلف

بنا کرده استند نقبان رومیه به بهانه یکی ای بر ده باطل نمودند اما آتش

نقب دیگر که سه هزار و پانصد من باروت بکار رفته بود غافل شده

حوالی مورچال مستحفظان انجم و اختر برفراز این قلعه بلند پایه فرخنده مجمل

نور و ضیا سر گرم کار بودند اولا بحکم والا آن نقب را آتش دادند از

اطراف قلعه و لوله بر ترس کاخ فیروزگون فلک و زلزله بر سور سد

افکنده قلعگیان را تصور اینکه همان یک نقب بود که نایره سراز آن

تسکین پذیرفت از خوف یورش بر بروج حصار از ازدحام هجوم عام
کرده حیلهٔ فرار القلعه استوار مقام استقرار مردان کار دیده سراره
از آن آتش جانسوز به نقبهای دیگر در گرفته از انجا دود در نهاد
قلعه افتاد و بند بروج حصار را حلق بیشمار بجرح دار پیوست
اگرچه عدد کشتگان در آن وقت معلوم نشد اما بعد از تسخیر قلعه علی
باشا نقل الواقعه سوزناک نمود به صحیح پیوست که در آن شب
از شراره آتش برق وش اخگر حیات هفتصد تن از حارسان بروج
را کوکب عمر احتراق یافته از الطرف نیز رو به دو دفعه نقب پیاپی سیبه
آورده یکی را از سیبه داران مطلع شده باطل کردند نقب دیگر عقده
دل را شکافته آن آتش درون خانمان سوز هستی سی چهل تن از حرابر
چنان و سیبه دار کرد و چند دفعه نقبهای طرفین بیکدیگر رسیده
در همان تنگنای نقب با کارد و خنجر و طپانچه دست و گریبان شدند
و یکدفعه نیز هنگام عصر در وقتی که متحصنان در سیبه [illegible]

مشغول حراست بودند رومیه اجماره‌ای و شستی تیغهای برنده
غافلانه از قلعه بیرون دویده جمیع پاره‌ای از [illegible] گلوله بجانب سپه‌داران
انداختند با نیزه و تفنگ و تیغ جنگ هجوم آورده اهل سپه را با انتهای
میدان دوانیدند و از این طرف سرداران گرد و دلیران جلادت پیشه
با انتهای کشیده برومیه در آویخته جمعی را در خاک و خون کشیده بقیه را
از سر [illegible] دور کردند چون سپهدار کشورگیر راج بخش هر روز به سینه‌های توجه
[illegible] اظهار [illegible] یک از کارگزاران و فرمان‌پذیران می‌پرداختند فلعلعان
ابجمعی را [illegible] در الوقت بحدی با بیره توپ و تفنگ را مشعل می‌ساختند
که از خرم [illegible] اولوالعزم از دور دستی سر شعله آن اخگر بر [illegible] پیداست
خرمن عمر بسیاری از راه روان طریق جانسپاری بآن آتش جانسوز در ملک برفت
دو دفعه چنان اتفاق افتاد که در وقتی که سرور گردون قرار در [illegible] ستی
اقبال پایدار که از سرکاریان هوشیار میدانند گلوله توپ [illegible] را
[illegible] مغز و خون سر آن شخص بر سر و صورت و لباس آنحضرت پاشیده

بستند که دیوار سر حاجی با حصار برج السمت انهدام یافته نصف
قلعه را آب فرو گرفت و اکثر عمارات در روی آب نمونه خاره حساب
شد اما محصورین باستظهار امداد عبد الله پاشا کوکان [illegible] و علی که
در آن اوان امیر عسکری منصوب و آواره اندلس استهار داشت نیست
بر دیوار امیدواری داده دست از دامن قلعه داری نمی کشیدند در این
چند ماه آنچه لازمه کوشش و تمهید بود در باب تسخیر قلعه بعمل آمده از آنجا
که کلید گشایش قلعه مورد در دست پادشاه عصا و مفتاح افتتاح
ابواب مقاصد در کف تقدیر ایزد بی همتاست تسخیر صورت نیافت تا آخر
چون نوروز سیچقان ئیل [illegible] خسرو کشور گشا بیوقوع [illegible] ارادالله
خود از شام و عساکر بهرام انتقام بسرکردگی چند نفر از خوانین گرام و رود
انجم احتشام با اطراف قلعه مامور و انحصار استوار را در کمال شدت
محصور ساخته جمعی به سرداری صفی خان تعابری روانه تفلیس فرمود
که با اتفاق [illegible] گرجیه را مشغول محاصره قلعه تفلیس باشند چون تسخیر قلاع

باسه هزار تن از عسکر روم و اکراد و دوان روانه تفلیس شده خدیو
جهان پرور باستماع این مژده بهجت اثر با فوجی از دلاوران رزم آزما عزم
ایلغار ساخته سر راه بر این جرگه میر کبیر گرفته شود عازم تفلیس گشته
اردوی همایون را مقرر داشتند که کوچ بکوچ رفته در قلعه لوری بار اقامت
گشاده منتظر انصراف موکب همایون باشند بعد از ورود در اباران که یک
بسه فرسخی معلوم شد که [?] پاشا با محصورین تفلیس ذخیره گی آورده
کار را انجام داده مراجعت کرده است آنحضرت اراده فرمودند
که از میدان کوه [?] از پی ایشان شتافته پیش قلعه قارلخانی که در نواحی قارص
واقع و محل توقف جمعی از رومیه است رفته آن طایفه را تنبیه نمایند و با وصف
اینکه در آن زمان اکثر آن اعمال در درجات [?] کوتاهی بود میان کوه
و دره [?] پامال برف بود که کوه از دیدن آن راه را سخت می یافت
آنحضرت پیاده ها را در آن کوهستان [?] راه موسوم ساختند و سپاه
بهادر آن فوج فیروز رقدم فرسای سعی گشته سپاه کینه خواه برف را که در آن

بسته پرچم اعلام زرنگار گشودند چون صبح ... همت از وقت
با اعلام خدیو مهر فسر از نهضت کوکبهٔ ظفر واقف گشته حصار قلعه را
مأمن عافیت ساخته و باستحکام درون و بیرون شهر پرداخته خود
در قلعه توقف و عسکر رومیه را که شمار آن فوج بیشمار یک صد و بیست
هزار می‌رسید با تیموریاش ایلی بخارج شهر و حصار فرستاده بود که از رو
خرم پشت بدیوار قلعه رام نمایند تا عمر نقشه سازی رزم سازان
سور انگیزی جانباران سعی و تلاش شد که شاید از اطالهٔ احصار شد قلعه
دو روبهم آورده وارد سار منصور شوند مقید بیفتاد چون وسعت
قلعه فارس توقف العسکر منصور و شهر محیط است جمعی از ایشان
بر فراز تلی رفیع که مشرف تعلقه بود نصبت خیام قرار و اطراف آن را
بمطرس و خندق استوار کرده بودند لاجرم توپخانه‌های جلو را با مرتبان
بحوالی قلعه کشیده به تربیت معسکر روانی ایشان پرداختند بعد از آتش
افشانی آن اژدهای شعله دهان نوبت کار زهر خشت تیغ افعی پیکر

پایگاه پهلو نشین اوج مهر و ماه ساختند و بعد از چند روز بیک فرسخی
ایروان نزول کوکبه جلال فرمودند حسین پاشا والی ایروان بقلعه داری
پرداخت و فوجی از دلیران رزم ساز بموجب حکم سروری کردن فراز
تلوه بالرندرا موضع تاخت و تاز ساختند عثمان آقا حاکم ایلکان
را دستگیر و با سر زنده بسیار بپایه تخت گردون نظیر رسانیدند
و عبدالله پاشا سرعسکر ارس کا که بهر عسکر سابقه تجربه اندوز گشته
بمفاد اذا جاء العدو علی البدر انصراف موکب نصرت اثر ضعف حال
دلیران و سنوح حادثه در بلاد ایران محمول داشت محمد جمعیت لشکر
شکسته را درست کرده با کثرت و عدت تمام که موافق ثبت
دفتر رومیه و تقریر محمد آقا وخیرجی که در محاربه بدست آمد هشتاد
هزار سوار و پنجاه هزار پیاده ینگچری بود عازم ایروان شد و بعد از عبور
عسکر روم از ارپه چای آن نوید بسته مژده بهجت پیوند مسموع
خدمت خدیو ارجمند گشته برای سبکباری جازیان سپه اعزوف

داعیه اردوی همایون را روانه کوه دیگر ساخته و موکب والا
که عدد [illegible] با پانزده هزار می بود بقصد استقبال حرکت کرده عسکر
کربا هراران کوکبه و فر می آمد و از محال موسوم بسباغا [illegible] ترکان
[illegible] دست انداز دامن خرم بر [illegible] نشست با گروه انبوه در آن
کوه فرود آمده کوکبه والا نیز بر تپه که دو فرسنگی آن کوه در جنب [illegible] راهی کنند
[illegible] واقع و مابین العسکرین میدان سطح بود برای نزول اختیار
نموده عسکر ظاهر [illegible] در هوای خیال معاوده را اسباب [illegible]
بخیال چنین [illegible] در قلعه قاف بلند پروازی قرار گرفته هر یک
از سرکاران را صید [illegible] و دلیران را گرفتار کمند بی باکی تصور میکرد
اما حضرت ظل الهی که کوه پا بر جای جهان بینی و لشکر کشی و دریادلی
بودند آمدن ایشان را دلیل آمدن کار و اعطای حضرت کردگار
دانسته با دل قوی و حوصله شگرف و عزم ثابت و همت [illegible]
انصف شب با انتظام امور لشکر پرداخته منتظر ظهور صبح فیروزی

حاصعو لاد خان سمحال از اطراف و حاکم دربند از استیطراف با جمعی

کامل بمدافعه ایشان شتافته بسیصد سر و هزار سوار از ایشان بدست

آورده بقیة السیف راه هزیمت پیش گرفتند و سمحال و جمعی که

مصدر خدمت شده بودند بنوازش و انعام سربلندی یافتند و هم

در آن اوقات که سمحال آمده در دربند می بود او سمی با فوجی از لزگیه بسر قلعه

برخوایله مسکن سمحال است آمده با اتباع سمحال مجادله کرده او سمی مذکور

با جمعی بمعرض قتل در آمده بدیار قرار شتافتند و از مویدات اقبال اینکه بند

سلطانی مرو که بنابر مصلحت ملکی از بدو طغیان تاتاریه و سورسن مرو

بموجب حکم والا انهدام یافته بود بعد از آن چند دفعه به بستن آن امر فرمودند

آبی بر روی کار نیامد ظهیر الدوله ابراهیم خان که مامور به بستن آن بند گشته

بود بند را بسته و آب را بقلعه جاری ساخته سکان مزارع و سایر

آن سرزمین از ورود آن رود سیرابی و کامیابی اندوختند و بعد از [illegible]

روسیه [illegible] که سالها در [illegible] باقی [illegible] صفویان [illegible] اند [illegible]

تا نتیجه روایات ظفر اشتمال باشند در تفلیس معروض شده و الا انشاءالله لشکر

باشد که منصور جهد و موافق که سنور مملکت ایروان و [illegible] است وارد گردید

اما پادشاه عساکر در جاه روم بعد از آنکه مطلع میگردد که ولایت [illegible]

از تصرف این دولت بیرون خواهد رفت و این دفعه نوشته [illegible]

مملکت روم خواهد بود و علی پاشا والی کنجه که از خدمت اقدس

مرخص گشته بدربار عثمانی رفته بود بوکالت این دولت علیه روانه ساخت

که با اطلاع سرعسکر حدود و سنور قدیم بین الدولتین استوار دارد و

فرمان [illegible] جهان قرین بخط شریف [illegible] مصحوب اسلام گرای سلطان [illegible] زاده

خان [illegible] که در دربار قیصری بود [illegible] فرستاده اعلام [illegible]

حال در میان این دو دولت بنای صلح است آمدن خود را با ایروان موقوف

دارند و اسلام گرای سلطان در عرض راه سرعسکر را ملاقات و سرعسکر

معتمدی را رفیق او ساخته تا عریضه اخلاص [illegible] بدرگاه معلی روان گردد

و مقدم آمدن علی پاشا [illegible] اراده درگاه قیصر [illegible] منتظر [illegible] معروض [illegible]

شاه طهماسب و شاه عباس پادشاه زاده ایشان در عهد

مقام [illegible] سریر بقا موجود ند ایشان را با هر کسی که برابر بنده افسر و [illegible]

داننده بر پاست و سلطنت سریر ازمانها که حق پوشش بود در این

چند سال بجا آورده ایم و ولایات ایشان را ما امرای ایران از دست

افغان و اروس و رومی خلاص کردیم حالیا مصلحت وقت

در آن می بینیم که سم رخت بمیخانه زخورشید منعم بعد از ابلاغ این پیام

همگی اجابت دست بر دامن مجبر و ابرام زده عرض کردند

تا میخانه و می بام و نشان خواهد بود سرما خاک ره پیر مغان خواهد بود

امروز با دسای خون انحضرت [illegible] که آب شمشیر آبدار [illegible] ایران

را از دشمن باد صبا سپرداخت و به برق تیغ صاعقه بار آتش در خرمن

هستی اعدا انداخت سر گاه انحضرت دیده از ما خاک ایران برگیرد

باد دیده از جاه [illegible] را استان پیر مغان سر حرام است

دولت و دین سراوت ایشان و دین در است انحضرت فرمودند

پنج مطلب بنای مصالحت می گذارم از رفع اختلافات صوری و معنوی از
میانه امت محمدیه [illegible] من بعد رسم الفت مابین روم و ایران مسلوک
باشد اول اینکه چون [illegible] مذهب سابقه ملوک و طوایف اهل سنت [illegible]
امام جعفر صادق که از ائمه حنفیه است اختیار قبول [illegible] قضات و علماء
افندیان کرام روم او عالیحضرت او کرده اند [illegible] مذهب خامس شمارند
ثانی اینکه چون در کعبه معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام با ائمه مذاهب اربعه تعلق
دارد ائمه این مذهب نیز در یک سمت رکن یمانی شریک بوده مابین و
طریقه جعفری نماز گذارند ثالث اینکه هر سال از طرف ایران امیر حاج
تعیین شود که بطریق امیر حاج مصر و شام در حال اعزاز و احترام حجاج
ایران را بکعبه مقصود رسانیده در دولت علیه عثمانیه با امیر حاج ایران
نیز بدستور حاج مصر و شام سلوک شود رابع اینکه امرای دو مملکت
نزد یکدیگر کس [illegible] باشد مطلق العنان و آزاد بوده [illegible]
روا نباشد خامس اینکه وکیل از دولتین در پای تخت یکدیگر بوده امورات [illegible]

را بر وفق مصلحت فیصل میداده باشند اهالی ایران نیز در اوان
این [illegible] خاص عزیز بین عبودیت [illegible] یمن کامیران
ریاحین سکه‌گذاری ساخته بدعای اقبال دولت بی‌زوال پرداختند

ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت کار چراغ خلوتیان باز
درگرفت. بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود عیسی دمی خدا
بفرستاد و برگرفت و صد بندان دقیقه‌یاب و اخترشناسان
بطلموس اساس روز پنجشنبه بیست و چهارم شوال را که دوازده
روز سور و فیروز مانده بود برای جلوس همایون اختیار کردند کار
کنان قوای سامی در صحن چمن مسند زمردفام سبزه [illegible] رنگین
قبایان ریاحین دوش بر دوش در بزم گلشن صف آراسته
و کردن فراوان اینجا از غنچه دارها ز تاج و طوطیان [illegible] بسته [illegible]

هشت ساعت و هشت دقیقه طالع شیش در برج اسد جلوه کرد دولت

و والا فر فرزند فرقدان مدار را افسر گوهر نگار آراسته باز فریدونی شکوه

سلیمانی قدم بر فراز تخت جهانبانی نشسته زبان حال را بدین مقال

گویا فرمودند نوبت بمن افتاد بگویید که دوران آرایش از نو

بکند مسند جم را عروس نهضت از لفافه چارپایه و لواء مبارک آبادی کوس

و لوای ... بر جاست و فتنه بیکباره چاره ... شده بود فرو نشست

بهمه کسی تایید الهی و ... بازوی قدرت شنوده و دست آشوب

زمانه را بر بست بسته افسر سلطان ظل سبحانی از طرف ...

مقدس بار بد مبارک باد بر سرو سمن خوش بجای خود ... بود این

نسبت خسروی تا رسید بر سی اکنون بجای خویشتن

روش مبارز و جوهر نام بنام نامی و القاب گرامی آن سرور و اولو

زیب و زینت ... در یافت انوار آفتاب جهانداریش در و دیوار

معموره جهان تافت و مرا دوام الدین ... تاریخ جلوس یافته

یافته و بعضی از آنها سبحان الله فی ما وقع خوانده‌اند الهی تا دوران فیروزه منظر
بود زبان [illegible] تخت و افسر زیر پای تخت شاهنشاه باد [illegible] تاج [illegible]
جلوس میمنت مانوس آنحضرت روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر شوال
سنه هزار و یکصد و چهل و هشت ثمان و اربعین و [illegible] طالع اسد
[illegible] درجه دوم سنبله یک درجه و سی [illegible] دقیقه و سوم میزان من سنبله و بیست
و چهارم عقرب من میزان [illegible] و چهار درجه پنجم قوس من عقرب
بیست و نهم درجه [illegible] جدی و سه درجه کوکب مریخ در بیست مذکور
دوازده درجه و چهل و شش دقیقه بیست و هفتم از قوس درجه [illegible] بیست
مذکور کوکب قمر سه درجه و یازده دقیقه مشتری هفت درجه [illegible]
دقیقه زهره هشت درجه و پنجاه و شش دقیقه بیست و سوم حوت
یک درجه و سی دقیقه کوکب شمس هجده درجه و پنج دقیقه و بیست و نهم
مذکور [illegible] حمل من حوت بیست هفت درجه کوکب زحل بیست و
چهار درجه پنجاه و هفت دقیقه [illegible] بود بیست و نهم

دقیقه [illegible] هم السعادت در بیت مذکور درستی یک درجه و سی دقیقه
بیست دوازدهم سرطان سه درجه   چون عزیز علی بیک [illegible]
آمده بود برای اعمال [illegible] که از فساد آنجا بود در ابتدای حال بارض اقدس آمده
از استظلال لوای جهانگشا گردید بتعلیم آن [illegible] عالم [illegible] حکم نافذ شد
که در عالم [illegible] کوچ او داخل [illegible] روانه ارض اقدس سازد بتعلیم آن خان
از اقبال از اقبال این معنی سرباز زده این معنی بر طبع همایون گران آمده
تنبیه او نصب العین ضمیر انور گشت در همین وقت که آغاز بهارستان
دولت برومند و هنگام [illegible] باغ و گلزار سلطنت والا
از شوکت سرکشان [illegible] نزدیک بود زمام فیض و بسط امور خراسان
که [illegible] افتد از شاهزاده رضاقلی میرزا تفویض و اختیار مهمات
آن سرکار بر الطهماسب قلیخان جلایر که از معتمدان این دولت
ابد بنیان بود عنایت و فوجی از جنود ظفر نمود روانه و مقرر فرموده
که در ارض اقدس تهیه استعداد و تدارک اسباب کرده از راه [illegible]

پادشاه سکندر جاه روم اعلام وانجام امر مصالحه که متعلق بسرحد

ممالک مذکوره فرموده بودند وایلچی نیز برای تبلیغ انجمن ایلچی [illegible] باد

خونریز بکلاه روس فرستادند شاهزاده والاتبار رضاقلی میرزا و ظهیرالدوله

ابراهیم خان را مرخص و روانه مقر حکمرانی ساختند و تمکین حکام و قضات

و امرا و اعیان ممالک محروسه که بسرحد بقتل شده والا افتخار یافته

بودند بخلاع فاخره وانعامات وافره مالامال گشته رخصت انصراف یافتند

ذکر باره جهان از تخت فیروز

طراوت یافتن چون ایام نوروز بهار دولت از کامرانی نشاط افروز

چون روز جوانی   خسرو گردون سریر اعظم بتاریخ روز سه شنبه [illegible]

ویکصد بعد از انقضای هفت ساعت و پنجاه و هفت دقیقه از نهانخانه

حوت بخلوتکاه حمل خرامیده براورنگ جهان آرائی نشست و کلهای

نوروزی بهار قوت سر بر ساط برخاست طنطنه کوس نوروزی و آوازه

و آوازه فتح و فیروزی به فلک اثیر پیوست بحکم همایون مجلس خسروانه

آراسته گشت قوایم سریر فلک مسیر سود و طلعت چتر [illegible] منزلت

سپهر برین سود و فضا دید [illegible] و اعاظم امرا و سران سپاه و مقربان درگاه

و طبقات خلایق با همه گلهای بهاری سرو سرا [illegible] رنگ و خلایع

زرتاری آراسته چون غنچه جیب و کنار [illegible] نثارهای سرخ و سفید آن

انجمن پر زر ساختند و بعد از انقضای مجلس که هنگام شکفتن گلهای

اردی بهشت دولت والا و آرایش گیری بوستان نزهت بنیان سلطنت

عظمی بود تمنای استفتاح کار و افتتاح سخن بتدبیر فتح قلعه قندهار فرمودند اقا

[illegible] و استحضار داشتند احضار و مکنون خاطر اقدس را

اظهار و کیفیت منازل و آب و آذوقه راه استفسار و رؤسای لشکر

را مامور بتدارک و تهیه آن سفر خیریت اثر ساختند و چند روز که

از اشتغال مهمانانی فراغ رو داده بارگاه فلک مماس سلطانی را که نقش

بدایع طبع میمنت قرین بود بهمدوش خیمه الفارکون فلک ساخته [illegible]

و دیگر بر روی زمین افراخته چرخ اعاظم را که حاوی این نیلگون قباب [illegible]

و خیمهٔ کهکشان طناب ساحت رصدبندان اختر شناس را از تعداد ملامسه

اطلس در سپهر حیرت انداخته و چند روز به روز ره در آن بزم سپهر بسط

به جرعهٔ اقداح راح ریحانی پرداختند   در سرای مغان رفته بوده

زده   نسیم سر و صلای صبح و سا زده   سبوکشان همه ره به کس

بسته کمر   وی به طرف کله حبیر سحاب زده   سماع جام و قدح نور

بوسیده   عذار مغبچگان راه آفتاب زده   صحرای مغان چون سرای مغان

نشاط خیز گشته و طبع جوانان پیر دم بر میخانهٔ نشاط انگیز دیدم به حجرهٔ آن

آن سال فرخنده فال رایات نصرت آیات به عزم تسخیر دار القرار قندهار

از حوالی کابل معاودت در اهتزاز آمده از راه گرم رود و بهسود رود و ارغسل

که به وفور آب و علف شهرت دارد است روانه فرمودند فرمان همایون به عز

نفاذ تحریر شد که ظهیر الدوله ابراهیم خان در منزل فراهم که از مسافت

مجال بیست روز است با سپاه آذربایجان به موکب همایون ملحق شود بعد از

رکابی در روز ورود موکب همایون با اردوی ظفر قرین پیوست و از اخبار مسرت

اثر آنکه در خلال این احوال معروض رای مهر مثال شاهنشاهی گردید بعد از آن حال

اینکه در جنگ تقی خان بیگلربیگی فارس در جولگای [illegible] از درگاه عالم مطاف

رخصت انصراف حاصل میکرد حضرت ظل الهی در باب استخلاص

انتزاع بحرین که چند سال بود که در تصرف شیخ جباره حواله بود بلفظ

مبارک تاکیدات بلیغ فرموده و محمد تقی خان بعد از ورود بسر از فوجی

از [illegible] فارس را بعزم تسخیر بحرین [illegible] مبارکه [illegible] فرستاد و خود نیز

در صدد حرکت در آمده چون قبل از ورود بیگلربیگی مشار الیه شیخ جباره عازم

کعبه معظمه گشته قلعه را بنایب خود سپرده بود نایب او بعد از مجادلات متواتره

طاقت قلعه داری از خود مسلوب یافته فرار و بیگلربیگی قلعه را تصرف نموده

کلید قلعه را بدرگاه معلی ارسال داشت و در ازای این معنی بخلاع خاص

اختصاص یافته ولایت [illegible] ضمیمه باقی ولایات ضبطی او گردید

در اثنای این حال عریضه از جانب [illegible] [illegible] اظهار ندامت

موکب والا مشغول محاصره بغداد بود و لاوز را بحکم والا بدرگاه معلی مایل او
که هزار جانوار بود و بند بحیوسان روانه ساختند بعد از ورود مشارالیه
بموکب همایون بنابر ملاحظه حق سبقی که در سفر هرات در آمدن برکاب
مستطاب داشت او را مورد نوازش و مشمول نوازش ساخته تشریف
خاص و اسپ مکلل با زین و براق طلا باو عنایت فرموده رخصت
مراجعت دادند مشارالیه متعهد شد که دارای این مواهب بعد از ورود
بهرات کس فرستاده کوچ خود را آورده در هرات سکنا دهد هر چند که از
خط جبین نقش تسویلات درون او معلوم و هویدا بود لیکن برای اینکه
بر ظاهربینان عالم صوری که از کنه معانی بیخبر اند حالت این شیره درون
روشن گشته وقوع آن نوع سلوک را حمل بر نقص مروت نسازند او را
روانه هرات ساخته سردار و بیگلربیگی متوفر فرمودند که اگر از ایل او در
معرض قتل و تلف در آمده باشند رد کرده او را با تمامی ایل او که در هرات
و حیوسان باشند مرخص سازند که روانه خراسان شوند مشارالیه با تغیل کرده

عمل کرده دلاور به رسم علاقه با اهل و اعوان کوچیده روانه قهستان گردند
و در آنجا دست از راستی [illegible] و سر از گریبان خود مسیحی برآورده
نخست با فوجی به سر او به آمده [illegible] را با شصت هفتاد نفر از
مستحفظان آنجا علی العجاله بقتل رسانیده و در آن اوان سردار نامور
بفارس گسیده بود حاکم هرات با فوجی از غازیان بتعاقب او پرداخته دلاور
از قهستان بسمت کوهستان بلخ گریخت حاکم هرات با جلیل صلح و غنائم
و غفاران طایفه را بعرض نصیع در آورده مراجعت کرد دلاور باز عود
بمکان خود نموده مقارن آن سردار نیز بعد از اتمام کار خود از فارس
فارغ شده از راه کرمان وارد هرات و جمعی را با دو نفر سرکرده روانه باخرز
نموده که با حاکم باخرز بمحافظت آن ناحیه بپردازند دلاور رفته بر سر باخرز رفته
در کمین فرصت نشسته آن دو نفر سرکرده با حاکم که بعزم تماشا از قلعه
برآمده بودند که دست ایشان از دامن [illegible] دلاور از کمین
تاخته هر سه نفر سرکرده را با جمعی از مستحفظان از شمشیر گذرانیده و از آنجا

بدرود می‌[illegible] بعد از آن سلطان ولی بیک ابیورد و جعفرعلی بیک

سرباشیران با فوجی باتفاق حاکم سوسنبر و بابت کوه کنکو [illegible]

مامور بکوسمال ایشان گشته در پای کوه سیهور سالم نزول و چون خبر

وصول پیوست که علی مرادی قلعه کوه را که پهلوی سپهر برین میزد [illegible]

ساخته در آنجا تحصن پرداخته فسون سوسنبر و کوه کنکو در پای کوه توقف

و سلطان ولی بیک و [illegible] علیک سای بیباکی آهنگ فراز کوه کرده

بعد از آنکه از سنگلاخ صعب القدم سعی طی کرده به نیمه راه رسیدند الطایفه

جمعی از جانب قلعه و فوجی از کمر کوه ایشان را در میان گرفته باندراختن تفنگ

و غلطانیدن سنگ مشغول گشته بردو سرگروه را با جمعی از غازیان مقتول ساختند

و بقیه السیف راه که در پای کوه بودند سر خود برگرفته روانه ولایات خود شدند

و چون در آن اوان موکب جهانگشا مشغول تسخیر قلعه ابیورد بود دفع

آن بوقع الوقت انداخته [illegible] وقت که موکب همایون از [illegible] بیرون

حرکت کرده وارد محال جالق و [illegible] گردید علی مرادی [illegible]

رو بوادی نامرادی گذاشت و با جمعیت خود که بصد الف سوار [illegible]
دیو شکن پلنگ تن میرسید درمحال موسوم به لسرولک که صعب مسلک
بختیاریست [illegible] گریز تحصن گزید پس همت والا نهمت
اقدس عازم تنبیه آن سرکشان بادیه ضلالت گشته فوجی از غازیان
رکاب سعادت مقرون فتحعلی وار و دلاوران و سرداران از جانب ولایت که متصل بکوهستان
قبیلی است و جمعی از جزایرچیان کوه نورد را با پیاده موسوم کرمان ساکن
از طرف دسته کرمان و پیاده لار و جمعی از افواج قاهره را جهد بارود
وگروهی انبوه با عساکر کوه گیلویه در سمت کوه گیلویه و جمعی کثیر از راه اصفهان
بجانب ییلاقات بختیاری مامور و مقرر داشتند که هر فوجی از سمت
خود بروایای جبال و سعولهای کوه راسای سعی در نوسه و سر گریخته
اشرار را اگر نشیر آسا در میان سنگ باشند برآورده مورد عقوبات بالاتفاق
شاهزاده نصرالله میرزا در منزل حرمان برو دکد اشته خود بسعادت
مظفر و بسیم ربیع ثانی در منزل مذبوره عازم کوهستان سه روز هم مرور

بحوالی کوهی که جمعی از افاغنه سنگر ساخته پای قرار استوار کرده بودند
وارد گشته جمعی از اکراد و افاغنه را بدفع ایشان مامور ساخته [illegible]
تمامت مکان معمور گشته بعد از فتح [illegible] آباده مغلوب [illegible] معمور گشته
و سبب از آن موضع بسنگر بصره که قلعه و سنگر اصلی ایشان بود
شتافته و از آنجا جمعیت خود برگرفته از آب بصره که بعرض [illegible]
جریان چهار دهی عبور کرده پل را شکسته چون جمعی از لشکر منصور مامور بودند
که از راه سر آب چشمه بعد از رود خانه آمده بضبط پل بپردازند مامورین اگرچه
در رفتن کار جز ایشان از پل گذشته بودند بسرعت وقت ایشان رسیده [illegible]
بمجادله پرداخته و سیصد نفر از آن گروه را طعمه تیغ قتل در آوردند روز دیگر
کوکبه منصور بسر آورد پل گشته فرمان بر آن بانتشار داد [illegible] ساختن پل
پرداخته عبور [illegible] کوکبه منصور ساخته و از آنجا
عنان [illegible] قرین را متوجه ساخته [illegible]
بقتل [illegible] تعیین و مامورین جمعی از ایشان [illegible]

پس فرمان قهرمان بقطع دست و پا و کندن چشم آن صادر گشته
ده روز در صحرای بی دست و پا میزو جان بقابض ارواح
سپرده قلیلی که از ایشان در روایای کوه در پس خطاطاری سر
بر سنگ میزدند با ستمان و [illegible] های روسای بختیاری
که در رکاب همایون متعین قلاده جانسپاری بودند مورد عفو
صدبودار [illegible] و بدستور سایر طوایف خود نامور [illegible]
حاکم گشته بهمه جهت یکماه کوهستان آسمان پیوند بختیاری
سیر [illegible] جدیکو کردون سر [illegible] دیده و از انجا وارد چشمه
رود و با ردوی مسعود پیوسته رایات نصرت آیات را بجانب
اصفهان نهضت داده در نهم جمادی الثانی خاک اصفهان
را بنابر مقدم اقدس سرمه دیده مهر و ماه کردند و چون [illegible] فرزند
سرکشان بلوچستان نیز مطمح نظر انور می بود پیرمحمد خان [illegible]
سابق هرات و [illegible] خان [illegible] سابق [illegible]

بسرداری بلوچستان تعیین و با توپخانه و استعداد کامل روانه
ساختند و در بیست و سیم ماه رجب از اصفهان از راه ابرقوه
و کرمان و بیابان از سمت نواحی ممالک [illegible] بجانب قندهار
افراشتند و در حوالی سیستان میرابو سلطان استاجلو حاکم قندهار
را ایلچی ساخته قبل مهدیخان بیگلربیگی سروان معتمد بود
زیاده ملک مذکور آورده [illegible] تفصیل این اجمال آنکه
در حینیکه موکب همایون از کوهستان بختیاری منصرف و
وارد سرچشمه گردید بعرض رسید که مهدیخان برای انتظام بعضی
امور بجانب [illegible] رفته بود میرابو سلطان استاجلو که [illegible]
و آوان بحکومت آنولایت سرافرازی داشت بنا بر سابقه
نقاری که فیمابین آن و مهدیخان بود دامن [illegible] را دست
آویز فشار ساخته مردم آنولایت را که [illegible] محاورات
لشکریه بهره ربائی و [illegible] معتاد بودند در [illegible]

بسورش کرده مهدیخان را بقتل رسانیده و صدور این حرکات
از اهالی دربند دامن زن آتش غضب خدیو غیور و رنجیده گشته
سردار بیگ قرخلو و یحیی بیگ حاجیلو ظفر [illegible] را با الکای شیروان
تعیین و با فوجی از جزایرچیان بهرام آیین روانه و حکومت دربند را
به نجف علی سلطان قراچورلو عنایت و مقرر فرمودند که سرداران مذکور
مرتکبین را بدست آورده بسیاست کامل داده نجف علی سلطان را
متمکن سازد و در اصفهان چند نفر از روسای دربند وارد درگاه معلی
و معروض داشته و اظهار ساختند که بعد از آنکه سانحهٔ عم مهدیخان از دست
اهالی دربند سرزده بود چون ساقی این بزم و مجلس آرای این
قصد و عزم بود ندانسته غفلت بسیار کرده و دانسته بودند
که عاقبت کار بسر ایشان خواهد گذشت و احضار ایشان را خواست
خدیو جهان درست مراد ایشان را برفقا خواهد بست قرار کردند
با احمدخان اوسمی قیطاق توسل جسته بعضی هم که تحریک

تارک قلعه دربند تعیین گشته بودند جمعی از ایل دربند که در ایام مراد

رفاقت ایشان نجیده بودند ایشان را بماضی قلعه عدم

روانه و مراد سلطان را که سرمایه فتنه بود گرفته در بند دارند فرمان

همایون صادر شد که باو سمتی بدو را از موقف اجلال عزّ صدور یافت که

جمعی را باین توسل حسبنا اللّه مقید ساخته نزد سردار خان روانه نمایند

و او همی بروق فرمان عمل کرده سرداران ایشان را با بقیه اشرار که گروه

گروه سپاه باین فتاده بودند بر سر بار ارابای ورآورده احاد ایشان

را طعمه طلاب ساخت و جمعی که شایسته سیاست بودند بحکم

کوچانیده بقلعه جدید سروان فرستاده طایفه صور را از سروان

بجای آن طایفه آورده در قلعه دربند سکنا و نجف سلطان را در امر

حکومت تمکین داده مراد سلطان را مقید بدربار سپهر مدار فرستاده

همان الغزو در روز ورود تیغ تیز بر سر اسمان تسلیم کرده است

و بعد از ورود که کوکبه همتی سنان بسبستان حرم محرم و به و اعزو ف

اردوی همایون را بسرکردگی امام وردی بیک قلعه دار آن اوان متعلق
نظارت بیوتات سرافرازی داشت با جمعی از تفنگچیان رکاب ظفر انتساب
در سیستان گذاشته روز دوم ماه شوال بفیروزی و اقبال رایت
افراز لوای همایون فال گشته از راه دلیجه و دلارام روانه و در هفتم ماه مزبور
خارج قلعه گرشک را مضرب خیام سپهر احتشام ساختند افاغنه
المکان از در قلعه داری درآمده توپچیان فرنگی نژاد از دست
بادشاه همایون توپهای کوه توان را از توپخانهای والا طراز
قلعه کشیده رعد آوا و صاعقه بار ساختند و از لرزه رتبه آن دیوار
بروج و حصار انداختند و قلعگیان از بیم جان بدامن امان
آویخته قلعه را سپردند و در آنجا طلب علیخان افشار را که بابا علی
بسرداری سرافرازی داشت زمین داور سرافرازی یافت و با فوجی به تسخیر
قلعه زمین داور مامور و جمعی از لشکریان را بهمراه تسخیر قلعه بست تعیین
و باقی توپخانه و استعداد تمام روانه فرمودند در بست در یکم ماه مزبور

برصفت پیوسته بسان دیده انجم و اختر طرفة العینی از نهیب [illegible]
نظر رسیده بود به بالشان در آویخته جمعی را بخاک هلاک افگنده
و بقیه جانب و جاهر بجانب قلعه‌ها فرار کردند اگرچه آن سست [illegible]
اردوی کهیان بوی های هوی بلند شد اما همان وقت این [illegible]
خدیو فیروز روز رسید سحرگاهان که نیمچه هنوز رسیده بود از [illegible]
کار برداشت معلوم شد که حسین بود القصه بسیحون آمده
پس رایات نصرت آیات از آن مکان در راه [illegible] از آب چون
آخر سال بود و انهار طغیان داشت معبر و بلند اختر لطلب
معبر اسپ نهضت دوان خرام را در لحظه سعی بستاو رها ختنه
براهنمای حدس و فراست در برابر قریه توکران دو فرسخی قلعه قندهار
که رسیده کرده این لشکر انجم حساب با بار و اسباب سالم
از آب گذشته و از جنیب [illegible] که جانب قلعه فرزان
واقع است آغاز عبور کرده اگرچه توپ قلعه [illegible] دست لشکر

لا طبقهای زر سرخ و سفید گلنار مصحون بلاله عباسی گشته بران
و سرکردگان لشکر از جام خانه همت سرشار خلعتهای گرانمایه ارزانی داشته
سرکرده نه در روز دیگر فتحعلیخان افشار را که بر چیچی باشی گری
لشکر فیروزی اثر سرافرازی داشت با فوج جانگ سواران
جنگ جو بتاخت قلات مامور ساخت سبب سوء [illegible]
از قلعه فرار در خرآورد که چشمن از رفتن غازیان بحال قلات خبردار شد
بهنگام شب سیدال را با چهار هزار نفر از جوانان نامی افغان بتعاقب
ایشان روان کرده خود بهمان نحو الفور پای فلک فرسای بحلقه
چشم رکاب آشنا ساخته سوار و با جمعی از دلیران بنه خواه عازم
المعابر گشته از شهر صفا عبور دار اتفاقات امور اینکه فتحعلیخان
تاخت کامل کرده بی پاسبان و قراول و کشیکچیان و چند اول در دامنه
کوهی بار نزول گشوده سیدال نیز متعاقب وارد و چون غازیان را
از اندیشه حزم عاری و خواب غفلت را بر ایشان طاری دید

دیده بود بقصبهٔ اتکل علی العقله ایشان تازه و لطم جمعیت
ایشان را از هم انداز دو دکین کین بکوهساری پرداخت
مقارن آن طلیعه رایت ظفر آیت آشکار گشته افاغنه
اشک فرار کرده دلیران متعاقب ایشان به اسب جانب نورالدین
سر را باد و دمار بسیاری از ایشان را عرضهٔ تیغ خونخوار ساخته
جمعی از افاغنه بدامنهٔ کوه متفرق و بقیه با سید الجود العلاب رسانیده
تحصن اختیار کردند چه بود نامدار ظفر کامکار عطف عنان مقر
اقتدار فرموده باسید مذکور را موسوم بر سبول و دامن امال او از بر
نقد حصول نموده در سنه ذیحجه از مکان مذکور حرکت بسوی منصور
کرده در مکان موسوم بسرخ سرکه بالفعل بنادر آباد اشتهار دارد
سادر دوان عروسان را بر اوج آسمان برافراختند. در آن مکان
نزهت نشان معماری برای رزین و مهندسی طبع سعادت
قرین قلعه دسیه مشتمل بر عمارات رفیعه و بازار چار سوق و آب بازار

حمامات در رباطات و مساجد و قهوه خانه طرح افکنده آب نو رکو
راکد و لطافت ابروی کوثر و نسیم برده بآن جاری ساختند
بنایان حاکمدست که از اطراف ممالک محروسه در معسکر ظفر
اثر جمع آمده بودند دست و بازوی هنروری بازده آغاز کار کردند
در اندک روزی قلعه مذبور در کمال متانت و استحکام صورت
اتمام و سه عمارات آن بر وضع دلنشین سمت انجام یافته
سپهر معمور خلد تمثال که سواد آن طعنه بر عرصه بیضای سوال میزد
بعرصه ظهور آمده مانند ماه نو کوچکی طاق و انگشت نمای آفاق
گشت و بنیاد آباد موسوم گردید و در سنه [illegible] هم ماه مذبور
اشرف سلطان علیجه که در عهد سلاطین سلف حکومت علیجه
بیدری او اختصاص داشت از قلعه فرار و جبهه سایی در بار سپهر اقتدار
گشته منظور نظر عنایت شد و متعاقب آن معروض شد
و الا گشت که فوجی از علیجه بعزم و سر دیلمنا از غضاب بر آمده اند

ایشان را ایداس ... چون خوسه از پادری آورده در سیزدهم

ماه محرم نوشته اعریضه از جانب سرکردگان که مامور به تسخیر قلعه

تثبیت بوده رسیده که توپ و خمپاره بقلعه بسته افاغنه انجا

از استعمال در آمده قلعه را سپرده اند از موقف اعلی حاکم برای ضبط

قلعه تعیین گشته مقرر کردند که فیروزی اثر افاغنه قلعه را بر

گرفته وارد دربار سپهر اقتدار شوند چون در حینیکه متعاقب

سیدال از حیث سپهر شعاع عبور نوکر به منصور واقع میشد بنابر آن

نمودن توپخانه اظهاران به پرداخته قوچی به تسخیر سپهر صفا مامور

فرموده در چهارم ماه مذبور معروض و افغان عتبه علیا شده

که مامورین توپهای کوه توان و خمپاره های آتش فشان را برق

خرمن جان قلعگیان ساخته در عرض یکروز قلعه را تسخیر و افاغنه

اکثر را اسیر و قربان ساخته جمعی از دلیران بصیانت قلعه

مذکور و نغرسکه با انصراف مامور گشته در آخر ماه مذبور محرم

با سپاه و روسای افغان که در قلعه مسبوق بودند باردوی معلی
فرستاده چون سپاه هیچیک در صادرات احوال اصفهان
و هرات دیگر یافت مرد فسادپیشه و هنگامه طلب بود و باشارۀ
والا دیده [illegible] بین او را از حدقه برآورده بمصادرت حال [illegible] حسین
از روی اعزاز پرداخته از اصفهان سر محمد خان و اسلمس خان
را بسرداری بلوچستان تعیین و باتوپخانه و استعداد کامل بتنبیه
ابنزا رخاران مامور ساختند بعد از آنکه ساحت قندهار مقر
اردوی عزت واقفند ار کردید محمد علی بیک سادلو نایب
الملک [illegible] سی [illegible] باجمعی بتنبیه طایفه شیرخان
بلوچ و بلوچیه سوراک که در مقام سرکشی بودند تعیین نموده
مامورین مذکور [illegible] سوراک رسیده طایفه بلوچیه نیز از
ورود لشکر مطلع و جمعیت کرده با عساکر فیروزی مآثر
گیرودار و هفتصد نفر از ایشان عرضه شمشیر کشته البسیار

از بینائی بضبط گشت درآمده و از استیصال طایفه عازم سرطلیعه
سیرجان که با [illegible] جالی سکلی وارد گشته بانعاد طرف صبح بر سر
ایشان ریخته سیرجان مسخر کرده [illegible] تمامی ساکن و مواطن
ایشان را بعرض نهیب و اسیر درآورده حکم والا بورود پیوست
که محمد قلی بیک با مامورین رفته در جلق و جاران سبزواران بلوچ ملحق
بعد از انجام عازم سورابک و تسخیر قلعجات نواحی پرداختند و در شهر
ماه محرم سنه امیر محمد و امیر ایلمار فرزندان عبدالله خان که در حقیقت
اخلاص و رزیهای او لیست باس دولت ابد پیوند سابق نگاشته
کلک اجمال شده وارد دربار سپهر مدار و بخلاع و اسپ و نوازشات
دیگر قرین افتخار گشته مجددا امیر محمد خان برتبه ایالت بلوچستان
سرافرازی یافت و حکومت سورابک بمحراب سلطان
یلانی بقدمت خدمت انصاف داشت عنایت
گشته با جمعی از غازیان مامور گردید که بمحافظت قلعه و ضبط علا

وسیح پرداز دو دو سه هزار نفر از فرقهٔ کاکری و بسری جمعیت کرده آمده
قلعهٔ فوشنج را محصور دار انطرف نیز فوجی بمعاونت محراب
سلطان و دفع اسرا را مامور کنند جماعه اسرار راه فرار پیمودند
اگرچه سرداران مصدر کاری که در ایام سرداری سه [illegible] این بود
که قلعهٔ خالق که بمتانت حصار اشتهار و استوار است بود تسخیر نموده
به تصرف درآوردند اما چون پیر محمد خان سردار بزرگ مردکم
عقل زیاده سر و بنیاسازی و سبزه رائی محمد یوسف محض لجاج
اسلمس خان جدا گشته به هرات رفته عازم [illegible] زنهرست
و کوه بر مهالک خطرناک انداخته جمعی از لشکریان را از گرسنگی
و بی ادوقکی تلف و دواب و اسباب ایشان را بر طرف ساختند
لهذا فتح علیخان جرجی باشی و محمد علیخان قرقلو نایب ایشیک
اغاسی باشی بحکم والا بجاپاری رفته پیر محمد خان را گردن زده
سه ابرا با قشونهای مذبوره که از جان و مال بیزار رفته بودند بازدود

باردوی معلی آوردند

سابقاً سمت تحریر یافت که شاهزاده رضاقلی
میرزا از موقف اعلی مامور به تنبیه علیمردان خان حاکم اندخود که
در دادن کوچ خریز قلیچ بیک [illegible] خود خواه و باقی افساریه ایجا ارباب
امتناع در آمده بود گردید بعد از آنکه ساحت قندهار مقر الویه نصرت
سعادت شده شاهزاده به عزم خراسان با تدارک توپخانه و استعداد
سرانجام اهتمام کرده از راه بادغیس متوجه اندخود گشت و چون
ولایت اندخود که معظم ولایت بلخ بود سکنای ایل افشار اختصاص
داشت یورد و کوکبه مسعود شاهزاده به دو منزلی افشار آن
انجا علیمردانخان حاکم خود را گرفته دست او را بر اعتذار ساخته
باستقبال موکب شاهزاده پرداخته قلعه را سپردند که
مسمور عاق [illegible] چون طایفه جلایر بودند در عالم ایلی ارباب اطاعت
در آمده رسم انقیاد بجا آوردند شاهزاده بعد از انتظام الولا[illegible]

علیمردان خان را با چند نفر از روسای الطایفه روانه دربار فلک
مدار ساخته خود متوجه آقچه شده اهالی آنجا نیز سر خط خدمت
بتقدیم رسانیده و در غره ربیع الاول [illegible] را با فوجی از تفنگچیان
در [illegible] و سختی بلخ گذاشته در شش فرسخی نزول و صبح روز سیوم که
چون خسرو خاوری علم بر طارم چهارم زد با کوکبه و احتشام و استعداد
تمام رایت توجه بجانب بلخ افراخته طلیعه سید ابو الحسن خان والی
بلخ نیز در یک فرسخی سپهر از میان باغات ظاهر گشته چون جمعیت
[illegible] بسیار و نهرهای عمیق نیز در سر راه مانع عبور بود [illegible] مرد
کامکار افواج منصور را دسته دسته پیاده در میان آن نهرها پی
شکسته و باغات متراکم بسیر در آورده مشغول ساخت مخالفین
زور یافته بالای بروج حصار بر آمده بمدافعه پرداخته دلیران
سپه جلادت پرگشته بتعاقب ایشان قدم بر قدم قدم
بر فراز حصار گذاشته دست تیغ افکنی باز و بسیاری [illegible]

ارازل و بلیه را بشمشیر سپهر بند ستی دور و دروازه را تصرف کردند

ابوالحسن خان و روسای بلخیه در ارک کهنه بحسن جسته تحویلداری

پرداختند از این طرف نیز فرمان پذیران بحکم شاهزاده نواب

قلعه کوت و حصارها را بارک بسته سپاه و زر خیز فلک طیتان

حصار و الیس افروز خرمن صبر و قرار سکنه سیبود بدبالا تنکه قلعه علیا

را با کلبه سیلاب صبر و توان گسسته باب استیمان کشوده والی و تمامی

سادات و قضات و اکابر و اعیان بلخ و روسای ایلات

از روی اعتذار جبهه سای دربار شاهزاده والا تبار گشته قرین

مجالس و همگی سران و سرکردگان اوزبکیه و طوایف بلخ و نواح

سر فوج فوج بموکب عالی پیوسته مشمول نوازش گردیدند و جمعی

از خوانین بعد از شکست والی بخاوال و تاخت سقیا [illegible]

بودند لشکر محال را عرصه تهنیت و اسب ساخته حصار شادمان

و قلعه یارمو را بحیطه تسخیر در آوردند اهالی قندهار [illegible]

بپنج فرسخی بلخ واقعست و با حدود بدخشان اتصال دارد و
علف و تهیه سپاه ظفر دستگاه در صدد انقیاد در آمده الوسات
ضمیمه ممالک محروسه گردید و در روز هفتم ربیع الاول آن سال
فرخنده فال چاپار از جانب شاهزاده کامکار وارد و خبر فتح
بلخ را معروض خاقان سده جلال ساخت اگرچه شاهزاده خزانه
و خلاع و اسپانی که چنان سرکار عظیم القدر را لایق باشد همراه داشت
لیکن در ازای این فتح نمایان دو الف و چهل هزار روپیه نقد که
باصطلاح متعارف دوازده هزار تومان باشد با [illegible]
خلعت و چند راس اسپ عربی مکلل نزد شاهزاده عالیقدر
ارسال داشتند که فراخور خدمت بهر یک از سرکردگان سپاه
عطا نماید اما در باب عبور از آب آمویه هیچگونه امری [illegible]
فرمان صادر نشده مقرر گردید که اوضاع بلخ را انتظام داده وقت
و او سرانجام کرده تدارک [illegible] عمل آورده چگونگی را عرض نماید

عزیمت نامه شاهزاده بانتظار جواب پرداخته پنج را فی الجمله انتظام داد

از آب آمویه گذشته از راه قرشی عازم بخارا گشت از آن طرف

میر ابو الفیض خان پادشاه و اسفندیار خان والی خوارزم استمداد

چهل و پنجاه هزار نفر از ازبکیه و ایلات ترکستان را در سلک جمعیت

انعقاد داده بکمال استعداد وارد قرشی گردیده هر چند تعداد

جمعیت لشکر نصرت اثر زیاده از دوازده هزار کس نبود اما

شاهزاده بفحوای کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة شاهزاده

عدت خصم را در برابر افواج نصرت اشتمال مانند کثرت اعراب

در دست شاهباز سپهر چنگال دانسته متهورانه بکوشش پرداخت

پادشاه بخارا مغلوب و جمع کثیر از لشکریانش مقتول گشته

در قلعه قرشی متحصن [illegible] و لشکر خوارزم سر بدون [illegible]

و رزم عزیمت هزیمت نمودند پس شاهزاده بعزم تسخیر

قلعه سلادک که در نزدیکی قرشی واقع و در سر راه [illegible]

سپاه بود رایت عزیمت افراخته از چهار جانب طرح یورش

انداخته بقهر و غلبه بر قلعه مستولی شده اهالی آنجا را عرصه شمشیر آن

سرزمین را بحیطه تسخیر درآوردند لیکن بابا جان چاوش که از روسای

لشکر بود در اثنای یورش بضرب گلوله ودایع هستی نمود از اتفاقات

درآن آوان که از کار قرشی فراغت رو داده بود شخصی از اشقیای

فتنه جوی اوزبک در آن حال از جوی روان عمر و جان دست

طمع شسته خود را بعلیه نداد خواه رسانیده او را به پیشگاه حضور

دارای درآوردند حاضران [illegible] باو در آویخته او را بهمانی [illegible]

و بتیغ خونخواره از دیار هستی آواره گردانیدند این خبر بعرض جهاندار

رسیده فرمان همایون خطاب سپاه افراسیاب سپاه بجار اوزبکان

ترکستان عز صدور یافت مسعر است که چون السلطنه

نسل سلاله چنگیزخان و دودمان خاندان ترخان است منقرض شده

که سلطان زاده کامکار بلطف الهی از زوال آنجا که در عالم الفتی تمکن او را

تمکین او برادرنگ سلطنت منظور نظر اقدس مهابت شده چند نفر
از روسای اندیار برای بنیای کار و استقرار امور سلطنت
روانه دربار سپهر اقتدار شاه [illegible] حکم همایون بشاهزاده کامکار عز صدور
شد که منشور عاطفت برای شاه والاجاه ارسال داشته خود
معاودت [illegible] نموده با اتفاق و انتظام امور مملکت بپردازد
و سرکارهای توران راه فرمان باقدام امتثال و اذعان پیموده و هو المراد
والا اتباع بهادات الهی از دست جنود قضا گوشمال خواهند یافت
پس شاهزاده حکم همایون را فی الحال برای شاه والاجاه ارسال
و بترک محاصره قرشی کرده از رود آمویه عبور ساخته بلخ را
مقر [illegible] ساخت اما حقیقت حال زمین داور که قبل
از این مرقوم کلک وقایع نگار شد که در حین [illegible] گرفته بود
سرداری زمین داور و [illegible] علیخان کوسه احمدلو
عنایت گشته [illegible] نظام [illegible] روانه ساخته بود الله

داشت برو جاری ساخته و دیوان قلبک افسار علمدار
باشی را باتفاق یاریک توپچی باشی نیز با تجدید نامزد و اسباب
توپ و بندوق و آلات توپ [illegible] آراسته ساخته مامور بن از روی
جد و جهد بکندن نقب و بر دوانیدن پرداخته و در دهم شوال
انسال خجسته مآل بدبختان افغان که از جانب حصن حکومت زمین
داور منصوب بودند بودای زمان کوس عاریان رسانیده ولد خود را
بعزم استعمال بپایه سریر فلک نیسان روانه ساخته قلعه را تسلیم
سرکردگان نموده بموجب حکم همایون با افاغنه که مستحفظ حصار
بودند باتفاق یاریک سلطان بدرگاه معلی شتافت و از انجا
رهان گشته یافت و چون افاغنه قندهار چند سال بود که در
جمع ذخیره و تهیه اسباب قلعگیری میکوشیدند بکثرت آذوقه
و عدت خود و متانت مکان مستظهر گشته پشت بر دیوار اطمینان
داده در پناه حصار قلعه‌داری بحصین داشتند تا مدت محاصره

ده کامل استعداد یافت در نهم شوال عزیمت یورش در خاطر
اقدس تصمیم یافت اولاً جمعی از سرباران معارک جلادت به
تسخیر برجهای خارج قلعه که در ضبط تصرف افاغنه میشود مأمور گشته
ملیک را بحوزه ضبط و تصرف در آوردند و از الجمله برج عظیمی که در
سر اسه رفیع واقع بود و فوجی از افاغنه با چند توپ مستحفظ
آن برج بودند آن را بتائید ایزدی مسخر کرده تمامی مستحفظان را
زنده بدست آوردند و بعد از ین بتسخیر برج سنگین پرداختند
و آن برج در جانب شمال قلعه در سمت زنبه در قله کوه بسیار
بلند واقع است که بقلعه قندهار اشراف دارد و دلیران لشکر
همایون دامن جلادت بر میان زده بپا مردی عزم ملتهبان برج
را با چهارده برج دیگر که از بروج فلک افزون و در فراز انکوه شهر بنون
طعنه زن چرخ نیلگون بود و سیصد نفر از افاغنه در اندازی نقلت
انهما اقدام داشتند یورش برده تصرف و یکیه اقته از سر قات

بسرقات و تسخیر آن قرار گرفته اوا غنه برج تمامی بمعرض قتال
و اسیر در آمدند و چهپاره های لعل دهان و توپهای کوه توان را
که گلوله هریک بوزن هشت هشت من بود از چنان راهی
صعب که پیاده را عبور از آن بسهولت ممکن نبود جر ثقیل
با دا رسیده بر قلعگیان و برج [illegible] که در جانب
غربی قندهار می بود بستند الحق عقل مجال اندیشه این امر غریب
در وادی حیرانی و تنگنای سرگردانی است و هر کس که از راه
سنگ فرای برج و خشم آن کوه پر شکوه آسمان توام سرالعین دیده
باشد یقین خواهد دانست که بالا بردن توپهای کوه تا مقدار
چنان مکابله عنقای فلک سیر و هم از تصور رفعت قلعه اش
بی پر و منوط بنفاذ امر پادشاهی و چنین حکمی الهی یا حکم الهی
خواهد بود القصه از برج سنگین توپ و چهپاره بر جانب قلعگیان
مظهر فحوای وقودها الناس و الحجاره ساخته [illegible] برج [illegible]

را صورت حسی انداختند بعد از آنکه غنیمان فرار برج مذکور
برار بدر رفت چون جماعه بختیاری که با سحاط السمت اقدام
داشتند مکرر داد طلب و مستدعی اذن یورش بودند از طرف
مذکور و اکراد و عسکر و افغان ابدالی از هر کدام سیصد نفر در شب
پنجشنبه دوم ذیقعده بامر همایون مهیای کار گشته هنگام طلوع
فجر بجانب آن برج یورش بردند چون آغا غنه پیش از وقت
مطلع گشته و مهیای دفاع بودند قریب دویست نفر از دلو
طلبان مقتول و مجروح گشته عروج بر سر آن فیض مقصود
میسر نگردید بسی دوباره بعزم یورش مصمم گشتند

هنگامیکه سپهر سیاهان سپاه و سفیده البلای و ایام سهر ذیقعده
الحرام را ماه طالع از غره سلخ پیوست و روز کامرانی در رتبه بعضی
که در شب جمعه سلخ ماه مذبور بعد از انقضای سی ساعت

با فردوس سان بافراشتن بارگاه سلطانی و نصب اورنگ جهانبانی
پایه زمین را به سر آسمان افراخته مجلس آرایان محفل ارم نگار
در کمال فر و زیب منتظم و ترتیب بزم نور و زیب پرداخته [illegible]
سکر و سرکردگان عسکر و امرای نامدار عظمای کامگار از خاصه
خانه همت سرسار مانند زرین کلاهان انجم واحد نورانی لباسان
ثوابت و سایر خلعتهای طلا باف الماس زرتار سر دوش آراسته
در حواشی آن محفل مینو مثال کل فراخور رتبه و شان نشسته و
ایستاده طبق های [illegible] اشرفی چون اطباق چرخ سیار
نثار آن بزم همیشه بهار ساختند بعد از [illegible]
و صدای نوبت قلعه کشای اقبال ابدمدار بیدار گشته در همان
روز به تهیه اسباب یورش پرداخته چون طایفه بختیاری
در اول وهله داد طلب سرکاری ساخته بودند بارانشان
را بدین امر مأمور و سه هزار نفر از دلیران خونخوار و سر [illegible]

عرصه سپه دار را اسحاب کرده در سه دو [illegible] ذخیره همراه برده در اطراف قلعه
در بیغوله‌های سنگ و روزنه‌های کوه حصار در کمین کشاده نشسته و خود برا سمت
در جانب برج بهل [illegible] در پناه کوه در جایی که از نظر قلعگیان مستور بود
با انتظار صبح فرو [illegible] رو در نور و رو در [illegible] وصال
مهوسان [illegible] توقف فرمودند [illegible] ماه [illegible] بود
باشد در اول ظهر که اعدای عصر دولت سپه دار [illegible] بود
نماز ظهر را ادا و استعانت از ایزدی همتا کرده بحسب از جانب
برج ده ده سوزن انداخته شورش یورش در افکندند چون
از سمت طایفه بختیاری تعلق داشت آن گروه را [illegible]
بار کرده قدم سر فرار [illegible] مقصود کشاده برج را تصرف
کردند و از آنجا بجانب برج مشهور بچهار برج هجوم آورده
ما مستحفظان آنجا که بخود می‌پرداختند بعزم استیلا در امکان
افراختند آقا غنمه مزبور بهیأت مجموعی بجانب چهار برج [illegible]

بخواب بیدار کرده روز دیگر که خورشید جهان افروز از زیر پرده
احتجاب سر برآورد [illegible] بنام جواهر بزرگ خود که عاقل بود با جمیع
عساکر دکان غلجه برسم جواب کتابتی مشتمل بر اسعار عبارت از صلح
باشند بخدمت اقدس فرستاد و فرمان امان از موقف عفو و
احسان خدیو زمان حاصل کرده روز دیگر با دلیران محمود و اقوام
و اتباع خود و تمامی روسای افاغنه غلجای آن منشور نجات
را تاج تارک افتخار و سرمایه اطمینان و استظهار ساخته در بارگاه
زرین حبابی که در خارج دروازه بابا ولی مخصوص نشیمن آنحضرت
بدرگاه عیوق افراشته بودند بشرف پابوس سربلند و
پیوسته جان بخشی و مرحمت بهره مند گشتند و همت بحر
خاصیت والا نظر قبول بمال و غنایم قلعکلیان که از اعداء اندوخته
محاسبان سرو سامان بود بقلعکنده تمکین انها را بدلیران جان سپار
عنایت و حسن را با اولادش اعمام و مالی که مالک آن بودند روانه

مازندران و سکنای ایشان را در آن ولایت مقرر ساخته
و چون ذوالفقار خان ابدالی را با احمد خان برادرش که سابقاً
از هرات فرار کرده آمده بودند حبس کرفته و زنده ها محبوس
میداشت در روز فتح قلعه ایشان نیز از حبس نجات یافته
بدار الامان عنایت ظل الهی توسل جسته لهذا آن حضرت
بیکران خاقانی ایشان را نیز مامور بمازندران و از ابالیا
دیوانی وجه معیشت بقدر کفاف در وجه ایشان معین فرمودند
و طایفه علجه مشتمل بر دو کروه موسوم بهوتکی و متعلق بحسین و فرقه
دیکر توخی منسوب باشرف سلطان بودند چون اشرف سلطان
به تهیه سبق ذکر یافت در احراز کوی سعادت سبقت
جسته و [illegible] ورود موکب والا الفته ها شرف اندوز خدمت
خدیو کامکار شده بود حکومت ایل توخی را علاوه قلات
باو تفویض و قلعه قندهار را که سمت غربی در قرار کوه لکی

را در بیست و دویم ماه مذبور از عقب آب گذرانیده روانه مکان مقرر

ساختند

سابقاً سمت تحریر یافت

که بعد از واقعه شورای کبرای صحرای مغان عبدالباقی خان زنگنه لقا

میرزا ابوالقاسم صدر و ملا علی اکبر ملاباشی همه در باب اسلام

قدر بهمراهی علی پاشا بسفارت روانه دولت علیه عثمانیه

شده بودند از طرف قرین الشرف پادشاه جاه سکندر روم

لوازم اعزاز و احترام بسبب ایلچیان مرعی و مبذول و مصطفی

پاشا والی موصل که از وزرای معتبر آن دولت بود با اتفاق عبدالله

افندی صدر آناطولی و خلیل افندی قاضی ادرنه بایلچی گری تعیین یا

و مصحوب سفرای این دولت از راه بغداد وارد اصفهان گشته

از سمت کرمان مامور بدربار فلک مدار شدند و در نوزدهم

محرم سنه ۱۱۵۹ که پنجاه روز از نوروز فیروز گذشته بود سفرای دولتین

بودن و اورا دوباره و بعد از دو روز زیارت یافتگان پیشگاه حضور
اقدس گشته است ایشان بوده توان تازی نژاد علما ساخت مکلل
و هدایای نفیسه که با سفیر پادشاه والاجاه روم بتهنیت جلوس
همایون مصحوب مصطفی پاشا فرستاده بود از نظر انور گذشته
تبلیغ سعادت [illegible] سلطانی و سعادت ابدی مامور گشته با خلعت
و در ترک تیمور و اسب با زین و یراق طلا سرافرازی حاصل نمود
زیاده بر معمول اسلاف سموات عواطف گشته چون در نامه
پادشاه والاجاه روم در باب نشر مذهب حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام اذعان صریح نکرده در خصوص اختصاص
رکنی از ارکان مسجد الحرام بائمه این مذهب متمسک بعذر
گشته اعلام نموده بودند که هر رکنی از ارکان اربعه از سوابق
ایام بیکی از ائمه مذاهب اربعه مخصوص است تغییر آن
موجب مفاسد میگردد و در رفتن امیر حاج از راه شام متعهد ترویج

فتنه است خواهش کرده بودند که در دو ماه اوقی مطلقی

حصول گشته مقرر گردد که امیر حاج ایران از راه نجف اشرف

هر سال حجاج را بکعبه مقصود رساند حضرت ظل اللهی [illegible]

ایران را از راه نجف اشرف پذیرفته به شرطی که محافظین بغداد

آن راه را آباد و بانجاح حاج را به سلامت حاضر و آماده سازد ایلچیان

را با امیدیان عظام مورد اغراض و الزام ساخته بوساطت

بندگان درگاه این امور را با ایشان گفت و گو بوجه شرعیه

و افاغنه دلایل و براهین کرده از نقض خمس جواهر اسباب

اضافه برانکه سوانح زمان با ملیجه [illegible] روم عظامی [illegible] ایشان

مرحمت و چون مقدمه خمس مذهب و تعیین رکن که از دولت

عثمانیه معاد به شریعه و مجاورین بلکه محول و موکول شده بود و هر

رکن اعظم مسلمان و صالحه بود لهذا از ادای مذاکره انها علیحده تأمل

بیگلربیگی غیلی را که جانب تعیین و رفتو مصطفی پاشا و احمد پاشا

و ایلچی ایلیت و چوکی را بعرض عالی عتبهٔ خلافت رسانید
بعد از وصول ایلچی محمد خان ترکمان را باستقامت [illegible] افسا
مات حقیقت و عدد تعیین [illegible] پانزدهم محرم الحرام سال
قبل [illegible] جاپای از راه سند روانه و باینده [illegible]
[illegible] در بار و لایات کابل [illegible] شد اما [illegible]
پیوست که زیاده بر چهل روز در آن ولایت مکث نکرده
رو و جواب و خبر نجات خان بحر و بر و خدیو هفت کشور رسانید محمد
وارد هند و ابلاغ نامه همایون کرده پادشاه والاجاه از جواب
تجاهل دارم خلص ساختن ایلچی تغافل نموده او را رخصت
انصراف نداد چون یکسال کامل از رفتن محمد خان منقضی شد
در اوایل محرم سنه [illegible] بعد از فتح قندهار فرمان موکد خطاب بمحمد خان
عز صدور دریافت که بوصول حکم اشرف مرخص است
که بر سته بهر نحو جوابی که از دولت علیه بدرگاه صادر شده

باشد بعرض رسانند حکم همایون را مصحوب [illegible] نفر جلودار [illegible]
از راه سند روانه ساختند پس عزیمت حرکت بسمت
کوهستان غزنین و کابل و [illegible] اقدس تصمیم یافته در عرض ماه صفر
که ایلچیان روم را مرخص و روانه مرز بوم خود فرمودند سپهر [illegible]
الویه ظفر طراز بجانب غزنین اهتزاز یافته از چشمه محمود که حد مملکت
ایران و هند است عبور و منزل قراباغ [illegible] فرسنگی غزنین را
مقر کوکبه منصور ساخته از انجا شاهزاده نصرت [illegible] نصرالله
میرزا را به تنبیه افاغنه عبور [illegible] مامور فرمودند [illegible]
نامی که حاکم غزنین بود از طنطنه آمد آمد موکب همایون مغلوب
وحشت زده فرار و قضات و علما و روسای غزنین [illegible]
قافله سالار عجز و نیاز [illegible] امیدواری
بدربار معدلت آثار آورده مشمول عنایات خدیوانه گردیدند قرار
شد ند کوکبه والا از منزل قراباغ رایت توجه بجانب غزنین

توجه بجانب غزنین افراخته در بست و دیگر ماهچه اعلام جهان
کشا را که آفتاب اقتباس انوار ازان میکرد صبا بخش جانب
غزنین ساخته و در چنین حرکت موکب نصرت شعار از فتنه
امواج ظفر قرین را بتنبیه سرداری [illegible] که در ایالت ملکین و باقی
هزارجات که در ربقه خدمت و لوازم مسالک طریق بادیه
شده بودند مامور ساختند غازیان نامی مسالک و اوطان
را پامال سم ستوران و بسیاری از حال مقبول و نسوان را مامور
ساختند اسیر [illegible] العرض والا رسانیدند حکم محکم بصدور
پیوست که اسرا را مطلق العنان ساختند فوجی از نجابت
برای ملازمت رکاب نصرت انتساب حاضر نمایند همچنین
افاغنه و هزارجات کوهستان غزنین سر بکمند سرکشی گردن
افراختند نیروی بازوی شوکت قاهر از پای در آمده [illegible]
کرا بجا پیچ انقیاد گذاشتند سر افراز عفو [illegible] بنده نواز

و از انجا لوای توجه بجانب دار الملک کابل افراخته اعزه
و اهالی کابل دو منزل طریق استقبال پیموده ادراک تقبیل
عتبه سعادت پرور و تشریفات فاخره در بر کرده رخصت
انصراف یافتند بعد از مراجعت ایشان جمعی از [illegible]
و سپاهیان کابل از جاده انقیاد [illegible] و [illegible] و رحیم داد خان
کوتوالان قلعه و سپاهیان در پناه حصار نادانی درآمده
بقلعه داری پرداختند روز سه شنبه سیم ربیع الاول که [illegible]
کشای موکب همایون بهشتخانه والا را حوالی قلعه رسانیدند
جمعی از قلعگیان پای از در سینه های جلادت بیرون گذاشته
آغاز معارضه کردند حاملان بهشتخانه چون ناموس جنگ نمودند
بحال ایشان پرداخته نصب سرا [illegible] کردند و شکوه
و وضع احوال [illegible] کرده در او لیک نیم فرسخی
بسمت شرقی شهر نمودند که کوکبه جهانگشا سر [illegible]

بعد وارد افغانستان روز دوشنبه پنجم ماه مذکور بعزم سیر
سواد شهر از راه بجانب کوه سیاه سنگ اینک
والطایفه بازیهای زور [illegible] باروخانه تمام از قلعه برآمده
مباشران بجنگ [illegible] بانداختن توپ و تفنگ کردند
این معنی نائره افروز آتش غضب خدیو بهمال گشته جمعی را
که در آن وقت در رکاب اقدس حاضر بودند تنبیه الجماعه
اشاره فرمودند مامورین بجانب آن جماعت اسب انگیخته
با شمشیرهای آخته تا میان دروازه تا پای قلعه سر افشانی
کردند همان روز عزم بلند خدیو بهمت کسور [illegible] تسخیر قلعه کمر بسته
اطراف شهر را محصور جنود مسعود ساختند از یک طرف
بحکم همایون توپهای قلعه کوب را بر فراز کوه کشیده برج
مشهور بعقابین را که هم سر [illegible] بر سر آسمان عقاب
زرین چنگ چرخ و ابر است بدف تیرهای برق آثار نمودند

واز نایره آتش خمپاره های ابردار بر جانب قلعگیان صاعقه

بار نمودند زلزله در بنیان ثبات برج و حصار اساس

قرار قلعگیان انداختند چنانچه روز اول قلعه مانند موی آتش

دیده در میان شعله شور و شر خویش بپیچیده چون تاب

توان را از خود مسلوب دیدند روز شنبه دوازدهم ماه بهمراهی

کاروان عجز و ناتوانی وارد دربار سپهر مسانی [illegible] بادافراه

[illegible] اعتراف [illegible] نافرمانی کرده

قلعه را سپردند و پیشکشهای لایق از نظر گذرانیدند

[illegible] خانه و فیلخانه پادشاهی که در ارک قلعه فلک

پیوند بود به ضبط سرکار خاصه تعلق پذیرفت و شاهزاده

نصرالله میرزا که سابقا از منزل قراباغ به تنبیه ترکمانان ضحاک

و بامیان عبور نموده مأمور گشته بود مهم [illegible] قلعجات الیان

را تصرف و انجماعت را بحوزه اطاعت در آورده [illegible]

بیست و چهارم ماه از راه دیاربکر [illegible] آمده [illegible]
کامکار گشت مقارن آن عریضهٔ محمد خان ایلچی بوساطت قاصد
ملحوظ نظر فیض منظر گشته مقاصد مشتمله مضمون آنکه اردو نشین گورگانیه اورا
بجواب شهنشاهی رخصت داده بابت ایلچی احدی از ارباب دولت
دیوان را بکارهای تعیین و نامهٔ همایون پادشاه والاجاه نگارش
یافته مسعود سرانجام قبل ازین که محمد ولی خان و بعد از او محمد علیخان
بسفارت روانه دربار سپهر اقتدار شاهی شده در خصوص سر راه
فرار اسیران سپاه والاتبار استفسار و از جانب آنحضرت
نیز تعهد این مطلب بعمل آمده بود بنابر وعدهٔ آن پادشاه جمجاه
کوکبه عز و جاه در وقت بازگشتن بعد از آنکه خلف وعده بظاهر شد
ایلچی دیگر برای تجدید تذکره روانه ساختیم یکسال متجاوز شد
که او را نگاهداشته جواب نامه نپرداختند و الحال در آن باب
وعده کردن ثانیاً خلف وعده بعمل آوردن و ارادهٔ ایلچی را

برخلاف قانون سلف یکسال نگهداشتن و جواب مکتوب

همایون را در عقدهٔ تعویق گذاشتن نهایت نامناسبی و مخالفت

و بیگانگی و منافی آیین دوستی و یگانگی خواهد بود و بعد از تسخیر

قندهار چون چندین قصوری که از افاغنهٔ ناسپاس صدور یافته

بود زیاده بر آن بر ممالک هندوستان واقع شده مطلوب آن بود

که این طایفه مرضی طبع اقدس شاهی میباشند اینه دولت

را همواره هواخواه یکدیگر میدانستیم متوجه تنبیه آن جماعت گشتیم

و مردم عرض ارباب ادب در آمده مشمول نوازشات گشتند

اما اهالی کابل قطع نظر از آنکه بایست ورود رایات نصرت

آیات را مغتنم شمرده در عالم اتحاد بین الدولتین بلوازم خدمتکاری

و اطاعت بپردازند در سعادت بر روی خویش

بسته با افاغنه اتفاق و اظهار مراسم نفاق و شقاق

کردند چون این حرکت منافی طریق ادب و پاسداری حرمت

نامه که در عرض راه بنقل رسانیده اینمعنی باعث التهاب
مزاج اقدس و محرک موکب مقدس گشته عازم تنبیه ظالم ضلال اند
شدند چون غار محصول الولایت بکفاف مواجب سپاه
نصرت پناه نبود لهذا فوجی از افواج منصوره را بمحافظت
قلعه وارک مامور ساخته در دوازدهم ربیع الثانی بهمراهی
تائید یزدانی عازم کوهستان چاریکار و بگرامات و صافی که
موضع حاصل خیز و مکان معمور پر آب و علف و مساکن طایفه افغان
بود شدند که هم گوشمال سرکشان آن ناحیه بعمل آید و هم توسعه
در غله و ذخیره بهم رسد افاغنه النسبت بفصل جبال تحصن جسته
دلیران رزم آرا بحکم والا کوه نورد و دست پیما گشته
سغناق و مساکن ایشان را بپای مردی جلادت لگدکوب
و سرکشان را مقهور و منکوب ساخته و الوناتیه بعد از آن
خود را گرفته از مهالک بیکران و صدمات آن فوج و سغناق

و مضافات خویش را مستغرق لطمات ابر ربانی آبهی
موج دریای بیخودی خود نمود بحر و بر کهسار را و لشکر امان فسخی
سکنه آن از طوفان حوادث شده بود و توسل جسته بکشتی عافیت
و ساحل امنیت پیوسته و بهای عسکر گردکان و رؤسای
انطایفه ناصحه المرتد الملاحی و لی‌سماحه اقوام او نیز گاه
معلی شتافته و خدمتگاری رکاب اقدس را
حلقه گوش غلامی اولاد خود ساخته و جمعی را بتقریب
بندگی این آستان بشاهزاده ارادت رسانیده بود و
دو روز در آن مکان حرمها سر بنوبه سپهرکوب بزم سپهر
همدوش ایوان ماه و مهر ساخته در بیستم جمادی الثانی لوای
توجه بجانب لندیک که در خوبی آب و هوا و وفور نزهت
و صفا طعنه بر سرادق جنت میزد افراخته افاغنه السمر
زمین نیز جمعیت کرده در قلعه بوده باستحکام اساس خود دار

پرداخته در این نصرت ثبات بامر اقدس بر سر عصیان
الیاس عازم ستنة الطایفه چون دست [illegible] زور [illegible]
پای دلیران عابد بانو کسان دیده طالب امان گشته و به دستیاری
الیاس وارد دربار فلک مدار دیدیم سان و مشمول عفو
خدیو زمان شده و افواج بحر امواج که مامور به تنبیه [illegible] حیات بود
حضرت مرجوعه را انجام و جمعی از اولاد الطایفه را در سلک
ملازمان انتظام داده در بیست و ششم ماه وارد درگاه
عرش جاه گشتند و از آنمکان جمعی به تسخیر قلعه جلال آباد و [illegible]
ولد میر عباس از متعلقان الیاس اول دیوان شده بود
مامور گشته و حاکم جلال آباد که مانع رفتن کابلیان [illegible] شده بود
فرار و باقی اهالی اندیار طریق طاعت پیموده روز پنجشنبه نهم
جمادی الثانی بقدوم استقبال پیش آمده قلعه را [illegible]
دادند چون میر عباس [illegible] از وقت در فرار بوده احداث

در نظر آفتاب مثال نشستند چون اسپ بیماری از آن

در شهر دولیخ معرض استسقاط افتاده بود بهلی اسپهای

نادری شهزاده و اسلحه عنایت عنایت و نیابه و ارای ایران

و اختیار عزل و نصب حکام ملکان و فرمانهای را

بشاهزاده عنایت تفویض و روز یکشنبه غره شهر شعبان

بعد از ظهر [illegible] مبارک تارک او و شاهزاده نصرالله

میرزا را بسر افسر سربلندی داده مفتخر فرمودند

شاهزادگی جیغه را بسمت چپ زده بعد از آن [illegible]

بهر یک از اولاد [illegible] قضا تعلق نیز جیغه را بدستور ملو

بطرف راست بر بندد و روز یکشنبه [illegible] رضا قلی

میرزا یافته از کابل مرخص و روانه ایران با لشوکت [illegible]

ساختند روز دیگر لوای جهانگشا بجانب جلال آباد نهضت

یافته و در دهم ماه از جلال آباد کوچ گسسته بجانب [illegible]

سلطنت گورکانی بمروحه جنبانی دامن تحریک بر کمر زده آتش
جنگ برافراخته بعلاوه ابیمعنی بیست هزار نفر از افاغنه جسرو
ب ور راه تا حسن [illegible] اجتماع داده بمحافظت ور بند [illegible] استعال
و زر بدیه بود و اردهم سهر سلطان منزل موسوم بار یک آب
مضرب سرادقات انجم اوباد و محجره طغیان گسترده اند و از عقب
را در موکب شاهزاده نصرالله میرزا در آنمکان گذاشته بود
طرف عصری از راه [illegible] در سبد چوبه که کوه بسیار [illegible]
بس صعب و سوار بود با فوجی از غازیان جرار و دلیران بیره
گذار سپاهی [illegible] بعزم تنبیه ناصرخان ایلغار و صبح روز دیگر
دو ساعت از روز گذشته سی فرسخی را طی کرده از کتل زید
بوقت اجماعه رسیده ناصرخان از آمدن طلیعه همایون
خبردار گشته نهیج جنگ سرحاست و صفوف لشکر
آراسته چون نیاران سپاه جلو ریز بر قلب ایشان [illegible]

شعشعه سیف درخشان غازیان سایه پرواز هستی اهل
شقاق و مساکن ایلان آرایش افکنی شور و شر دلیران
احراق گسسته مغلوب شدند و فی الحال جمیع از التیان
که سر رشته را کمین گاه کین فرا گرفته تفنگچیان گریز ساخته بود
از اطراف آغاز جنگ و معرکه رزم را با بیران کارزار
بیک کرده ابراهیم خان بحکم قضا بدف گلوله تفنگ شد پس
و بعد قصوری از این قصه پر شور و شر به نیشان عزم طلوع از
راه نداده امیر الصلاحان قرقلو را با ایالت آذربایجان
وضعی خان [illegible] ابیرا که سردار کرجیان بود بسرداری آذربایجان
تعیین و روانه و مقرر فرمودند که بعساکر آن سمت بقدر امکان
تادیب آن طایفه و محافظت آن نواحی پرداخته منتظر انتظار
موکب مسعود باشند در پانزدهم ماه فرخنده فرجام صیام مرحم
اعلام نصرت انجام شاهجهان آباد را استقرار یافته امر نمودند

امر همایون بعز صدور مقرون شد که بر رود اتک جسر متین
بسته افواج قاهره چند روز فوج فوج مانند خیل نجوم بر روی
مجره از آن گذشتند [illegible] که موکب منصور نیز متعاقب
عبور کرده الرحیل این احوال معلوم سرداران شد [illegible]
موسم از رودخانهای پنجاب بدون سفینه و کشتی عبور میسر شده
لاکن تایید الهی هر کس را که یار و مددگار باشد بحر بیکران
و کار سخت و صعب بر او آسان می باشد [illegible] اقبال
خسروانی در سر راه این رودخانه ها که نمونه بحر زخار و شعبه دریا
خونخوار بودند معبر گذر پیدا کرده سواره و دواب بار و اسباب
از آب گذشته شش هزار کس از سپاه لاهور در آن طرف
در [illegible] قلندرخان قلعچه سر راه را با من عافیت ساخته
رایت خودداری افراخته بودند قراولان موکب منصور بمدافعه
ایشان پرداخته در اساس قرار ایشان شکست [illegible]

گرده کوکبه والا بر متعاقب از آب گذشته در آن سمت رود نصیب
سرادقات سپهر پیوسته مقارن آن فوجی پیشتر از خود بسر
سرکردگی زمیندار ادینه بیگ سلسله جمعیت انعقاد داد
با امداد ذکریا خان ناظم صوبه لاهور می آمدند در قلب [illegible]
گروهی لاهور سپهود دیده قرار دلان گسسته فیمابین کار [illegible]
او [illegible] انجامیده ایشان نیز بیاران گذشته پیوستند ملک معود و دیگر
باقتضای قضا از حلقه دام کمند دلیران رهائی جستند بعد از
ورود موکب همایون بحوالی لاهور باغ سعادت ماه منقر کوکبه عز و جاه
گردید ذکریا خان چون معارضه خود با افواج منصور از قبیل
ظلمت و نور دید کفایت خان وکیل مهام خود را بطلب
امان بدربار عروسان فرستاد خود نیز روز دیگر بجبهه سای
آستان فلک بنیان فایز گشته بیست لک روپیه زر و
چند زنجیر فیل کوه پیکر با نفائس و هدایای دیگر پیشکش

برسم پیشکش از پیشگاه حضور انور گذرانیده و بلوازم
خدمتگاری و انقیاد و ستقیم برسانید بخلعت فاخره خسروانی
از اسپ تازی زاد و ساخت نقره با زین و کمر خنجر و شمشیر
مرصع باو عنایت و نوازشات دیگر درباره او مبذول
و ایالت لاهور بدستور باو محول و موکول گشت فخرالدوله ناظم
صوبه کشمیر را که مردم کشمیر از بدسلوکی او کناره گیر وادی اطاعت
بودند بی سر و سامان در لاهور توقف داشت باز
بایالت آن ملک سرافراز ساخته روانه آن ولایت فرمودند جان
صوبه‌دار را که از جمله گرفتاران در رکاب نصرت اقتدار می‌بود
محمد [illegible] بصوبه‌داری کابل و پیشاور سربلند و [illegible] بالفعل
فرمودند که بمحافظت معبر و ضبط کشتیهای پنجاب
پرداخته مردمی را روانه اردوی ظفرقرین نماید

بعد از آنکه دار السلطنت لاهور بحیطهٔ ضبط و تسخیر در آمد
بعرض ایستادگان پایهٔ سریر گردون مسیر رسید که حضرت
محمد شاه والاجاه هندوستان از اطراف ممالک
مشغول جمع آوری سپاه و عازم مقابلهٔ موکب نصرت
پناه است سرجی پاونلکارس باقت بانیمه [illegible]
چون نواب همایون با سرکار آنحضرت سر دو حجه [illegible] نه در
نسل سلسلهٔ علیهٔ گورکانیه اند مراتب دوستی مرکوز بود
بنابر اینکه از افاغنه نسبت بسر هندوستان پیشتر از
ایران بی اعتنائی واقع شده بود مظنون خاطر ما
اینکه البته تنبیه آن طایفه مرغوب طبع امنای آن دولت
خواهد بود بنابر عقده ایلچیان فرستاده در باب سد راه
آن طایفه اظهار نمودیم متعهد گشته بارها ایلچی یاد آوری کرده

کرده همان جواب [illegible] فی الحال که خلاف آن ظاهر شد

محمد جان را روانه کرده یک سال [illegible] بجواب

نپرداختند از آنجا که معلوم مسعود جمعی در سرزمین آن دولت

الله نصرت دوانیده و آن بادشاه والاجاه را برین امور

[illegible] الا آنحضرت را مقتضای بزرگی و نیکو

سواد [illegible] نخواهد بود و اعیان [illegible] در اراده خود راسخ

بوده جمعیت خود را درست نمایند و آن والاجاه نیز

از خزانه و لشکر تقویت و امداد ایشان کرده در استعداد

کوشند ان الله تعالی که بعد از آنکه خود آزمایی کرده حرب

دست جنود مسعود دریابند و آنچه [illegible] است

پس در کریز بار اگر عفو درباره ایشان بعمل آید بنابر

خواهش و التماس آنحضرت خواهد بود بعد از روانه کردن

این نوشته موکب [illegible] روز جمعه بیست و ششم شوال

از لاهور نهضت و از رودخانهای [illegible] عبور کرده روز دوشنبه
هفتم ذیحجه وارد شهر سهرند شدند و از آنجا بسرعت تحقیق پیوست
که محمد شاه با سیصد هزار مرد جنگی و دو هزار زنجیر فیل جنگی و سه هزار
عراده توپ [illegible] در [illegible] اثاثه رزم و آلات جنگ
وارد مراد محال موسوم بکرنال بیست و پنج فرسخی شاهجهان آباد شده
چون رودخانه [illegible] که علیمردان خان از شاهجهان آباد جاری
کرده از جنب کرنال روان و اطراف [illegible] متصل پیوسته
در آن مکان حصن حصین [illegible] را در حاشیه [illegible] ترتیب داده
توپخانه را محیط اردوی خود ساخته بعزم مقابله توقف دارد
خدیو [illegible] سه هزار نفر از سپاه چون [illegible] را بقراولی
تعیین فرمودند که با حوالی اردوی محمد شاه رفته دست برد
زده تحقیق احوال [illegible] نموده چگونگی را بعرض رسانند [illegible]
روانه ساختن ایشان موکب ذیشان [illegible] شنبه [illegible]

اعلام فرمودند که در همان سرا توقف نمودند و جمعی از بلند پایان جلادت
نشان در آن حوالی اردوی خرم [illegible] ثبات عزم بقراولی پرداختند
چون از سرای مذکور تا کرنال شش کروه مسافت و چهار کروه
آن تمام جنگل مشتمل بر یک راه و دو کروه دیگر فی الجمله جائی [illegible]
در اطرافش هموار بود سرکردگان سپاه سران را از دو طایفه کرده
فرمودند که از جانب شرقی و غربی اردوی محمد شاه بلند
و هر یک سمت خود را ملاحظه و جای مکان نزول و هموار [illegible]
زمین و کیفیت جنگل و میدان جنگ را تشخیص داده در سرای
عظیم آباد بموکب والا رسانیدند و روز شنبه دوازدهم رایات
جهانگشا از شاه آباد متوجه تهانه ده کروهی گشتند و روز
یکشنبه سیزدهم هنگام صبح از منزل مذکور لوای آسمان سای
نهضت یافته فوج همایون را شاهزاده نصرالله میرزا [illegible]
و جمعی از خوانین [illegible] برین جناح سپاه بهوای همایون قال

خال با شاهزاده ساخته بود با فوجی از دلاوران یک ساعت
و نیم از روز گذشته وارد سرای عظیم شد چون آن محل مذکور
مشتمل بر رباط عالی بود که سنگ و آجر بر آورده بود حالا [illegible]
ما اهالی آن مکان با ستحکام قلعه و رباط مغرور گشته نسبت بکسی سر [illegible]
بحکم والا فوری تحصن و جماعت بستند [illegible] از بیم جان
غالب [illegible] گشته سپاه و کس همایون سربلند گشته بود از
ارسد بردگان فراوان سر پا سران بر وفق فرمان جهانگیر سه محمد
سریک سر و زنده که از اردوی محمد شاه بدست آورده بودند
بنظر اقدس رسانیده واز گرفتاران بلوازم استفسار بعمل آمد
بوضوح پیوست که محمد شاه از دست برد دلاوران
پای بدامن حصن کرنال کشیده بهمان مکان که جای محکمی است
با امن و عافیت ساخته سراپا سرائی که ملاحظه سمت شرقی
و جنوبی اردوی او کرده بودند بعرض رسانیدند که بر دو طرف

بیشه ایست وسیع و مسطح که ساحت آن نزول لشکر را زیبنده است
و مقابل عرصه جنگ است نهایت چون راهی که باردوی
محمد شاه مغفرت منتهی بخیال حفظ [illegible] مشید و حرص طبع مقتدر
نبود آنحضرت اراده کردند که سمت اردوی او متوجه گشته
در طرف پانی پت که مابین کرنال و شاهجهان آباد واقع است
در میدان وسیع و عرصه هموار دو سه روز نصب کوکبه فیروز
و رفع رایات عالم افروز نموده اگر محمد شاه بمقابله آمد بها[illegible]
پرورزیم والا از همان راه رایت توجه بسمت شاهجهان آباد
افرازند پس موکب همایون روز دوشنبه چهاردهم قبل از طلوع
فجر از منزل اندلو حرکت و وارد رودخانه [illegible] شده در دو
فرسخی اردوی محمد شاه مکان هموار [illegible] دیده خیام
احتشام را در آنمقام افراشته خود با جنود [illegible]
فرجام بنزدیکی عسکر محمد شاه [illegible] علمها و بیرقهای [illegible]

قرار داده قول شاهزاده نصرالله میرزا را تعیین فرمودند که
جانب شمالی دریا ... تا حوالی کرنال آمده رایت ... افراز
و شهر ... ما بین ... [illegible]
با جمعی برای ملاحظه جای یورت و موضع جنگ عازم اردوی
محمد شاه شدند و در عرض راه قراولان که بسرکردگی سر راه
سعادت خان مامور شده بودند وارد و خبر آوردند که سعادت خان
در نیم شب با سپاه خود را به اردوی محمد شاه رسانیده
و قراولان بعقب اردوی او رسیده بسیاری از ایشان و
اسباب او را اسیر و غارت نموده اند پس آنحضرت میرزا
محاذات معسکر محمد شاه گذشته سمت شرقی اردوی او
را بفاصله یک فرسخ که میدان مسطح بود برای نزول اختیار
و بر وفق امر اقدس شاهزاده نصرالله میرزا با قول همایون
ملحق و در آن موضع نصب لوای همایون قرار کردند در اثنای

در اثنای این حال سعادت خان آگاه میشود که پیش قدمان
جنود منصوره اتباع او را تاراج نموده اند زین بر خود آماده جنگ
بسته خاندوران سپه سالار هندوستان با اسلحه جان سردار
فسون خاص پادشاهی جمعی از خوانین عمده با غانت او
جا برآمده و فشقون های خود را دسته بدسته کرده با توپخانه سنگین
و احتشام رنگین بمقابله پرداخته محمد شاه نیز با نظام الملک
که صاحب هفت صوبه ممالک دکن و اعظم امرای اندوران بود
و قمر الدین خان وزیر الممالک و بقیه خوانین و صوبه داران و جمعیت
از حد افزون و فیلان مست و توپخانه و اسباب آتشخانه برون
آمده بنفس نفیس خود تسویه صفوف و ترتیب نظم ارباب
سیوف کردند از ازدحام جمعیت ایشان بحدی بود که از نیم
فرسخی میدان جنگ تا معسکر ایشان پشت بر پشت صف
بسته سپاهی میدادند و همچنین طول سپاه اکثر دو سه نیم فرسخ

بنظر می آمد هنوز که آرزومند چنین ملاقات بودند

فی الفور جمعی را به سپاه [illegible] اردوی همایون مقرر و سر آراسته

ربع و معسکر ساخته میرزا شهاب که بدون حرام سوار و فوجهای تو

مقرر دولت شاهزاده نصرالله میرزا و جمعی از خوانین نامدار آسته

توپهای کوه توان را که میدان جنگ متحمل آن فسانی آن

توانایی برق آهنگ میشد در تحت لوای شاهزاده والاتبار

گذاشتند و رایت ظفرآیت در عرصه رزمگاه افراشته

و خود با جمعی از افواج نصرت قرین و مبارزان عرصه کین و توپچیان

جلو منوچهر میدان نبرد و عازم معرکه رزم داور گشتند

ز بس تعداد لشکر بیکران بود سر انگشت کواکب چون

چکان بود برون رفت از نجوم صف کشیده مژه

بر هم زدن از جنگ دیده ، سیه از آمد زمرد سپاهی

غبار خرمن مه کاه ماهی فلک چندان که دامن بر کشیده

رسیدی ظفر انجم بنوک نیزه و بدین عرابهٔ توپ چپ روس

و ولوله در چرخ هشتمین انداخت و به رخ رایات گلگون

پیرنه ساخت سپهر سقف گون ساخت تخت جرجیان

طرفین مانند چرخ فتنه جو بستور انگیزی پرداخته مبارزان

جرار و بهادران جنگ‌خوار دست باستعمال آلات حرب گشادند

و سرهای دلیران مانند گوی در خم چوگان قوایم اسبان

غلطان شدند و روس سرکشان مانند حباب در دریای خون

سرگردان و هر جا سرکه سوار تفنگ میشد چابک سواران از

مرکب هستی پیاده میساخت و هر اژدهای توپی که دهان آتش

فشان میگشاد سرمایهٔ شرر برق هستی جنگ و نر میکردند القصه

از ابتدای ظهر تا انقضای چهار و پنج ساعت نایرهٔ حرب و آتش

طعن و ضرب اشتعال و سیف و سنان دلیران بر سر افعی

خصم افکنی استعمال در دست تا آنکه سعادت آثار لشکر بندیان روی

بر یافته یکباره بجانب انهزام شتافتند سعادت خان و نثار محمد
خان برادرزاده او که در هودج فیل قرار داشتند بهمان نوع با
اتباع و اقربای خود زنده گرفتار و خاندوران خان که سپه سالار
مدار سلطنت هندوستان بود زخم دار گشته با یک پسر
با مظفر خان برادرش مقتول و عاشور خان ولد دیگرش
بقیة السیف ازو رآمده خودش هم روز دیگر بعلت آن زخم که
کارگر افتاده بود درگذشت و اصلی خان سردار قشون خاص پادشاهی
با سه داد خان افغان و یادگار خان و اشرف خان و اعتبار خان
و عاقل بیگ خان و علی حامد خان که از امرای معتبر بودند با قریب
صد نفر از خوانین و عظمای دیگر و مبلغی برادران از لشکریان عرصه شمشیر
رهسپر ایلغون گشتند و جمعی کثیر سلسله گرفتاری پوشیدند
محمد شاه با نظام الملک و قمر الدین خان وزیر اعظم چون
قرین اردوی خود به تسویه صفوف و اعلای اعلام صولت بود

نموده بودند بمعاونت خویش باز رسته دست تبدیل تحقیق بود

خزاین و فیلان کوه پیکر و توپخانهای پادشاهی و امرای که

بعرصه جنگ آمده بود با غنایم بسیار و اسباب و اثاثه فراوان

از حصار محیط بتصرف در آمده تا عرصه تنگ عرصه میدان از وجود

سپاه هندوستانی [illegible] و کشتگان مشحون گردید بعد از

وقوع این فتح نمایان چون محمد شاه اطراف و فوج خانه خود را

بمورچال خندق و توپخانه استحکام داده بود خدیو عقده

کشور کشا سپاه انجم گروه را اذن یورش نداده از چهار

طرف بمحاصره اردوی او مامور ساخته به سد راه فرار

همه پرداختند چون کار محمد شاه باضطرار انجامید [illegible]

از راه [illegible] پادشاه دیجاه نگار سپاه یافته که چون فیمابین

حضرتین نسبت ترکمانی سلسله جنابی تحقیق دارد و بعد از

جنگ و خود آزمایی هرگاه عفوی درباره اعیان اندوخت

بعمل آید بالتماس آنجناب خواهد بود همان نوشته را و
شیوه شفاعت و وسیله اعتذار ساخته روز سیوم خلع
سلطنت از خود کرده افسر سپهداری از سر برگرفته با خواتین
و امرا باستظهار تمام وارد درگاه سپهر احتشام گردید و چون که
پادشاه دیجاه عازم دار الامان حضور اقدس بود به مراعات
نسبت ترکمانی که فیمابین حضرتین تحقیق داشت از جانب
حضرت ظل الهی شاهزاده نصرالله میرزا تا موردا اردوی
همایون باستقبال آن پادشاه فرخنده خصال شتافته همینکه
ورود به پیشگاه مسعود آنحضرت نیز تا بیرون خیمه مبارک
راه و رسم اعزاز پیموده ازانجا که دستگیری در چنین مقام
شایسته آیین سروریست دست آنحضرت را در روی
تلطف گرفته در مسند همایون همنشین خود ساختند
و در حقیقت زمام اختیار کل ممالک هندوستان بدست

بدست تصرف دولت نادر به در آمده محمد شاه چاشت
امروز در خیمه مقدس مهمان آنحضرت بود اکرامی که از جانب
چنان میزبان در چو چنین مهمان میشود بعمل آمد و باز محمد شاه
بعد از ظهر بمعسکر خود مراجعت کرده افواج منصوره
بهمان نهج دست از ضوابط محافظه باز داشته محمد شاه
روز ثانی با امرای که داشت از اردوی خود کوچ کرده
عازم اردوی ظفر شعار و بملاحظه پاسداری حرمت آن
خاندان والا تبار خیمه مسمی پادشاه والا جاه و سراپرده
حرم محترم او در حوالی معسکر نصرت اثر قرار یافته عبد الباقی
خان زنگنه که از اعظم امرا بود با جمعی مأمور گردید که همه جا همراه
رکاب آن پادشاه والاجاه نموده بلوازم مهمانداری شرایط
خدمتگاری بپردازد و از آنجا در سینه لوای جهانگشا بجانب
مالک شاهجهان آباد استظهار دار و نهضت کرد در روز

چهارشنبه هفتم ماه باغ سعدآباد مقر نزول موکب عز و جاه گشته
روز دیگر در آنجا توقف و محمد شاه ترابی نثار کرده مهمانی [illegible]
شده روانه شهر و روز جمعه نهم ماه از باغ مذکور سوار و عازم
تا در دولتسرای پادشاهی پا بسته پا انداز قیمتی از
زربفتهای گران بها و اقمشه نفیسه از سرکار پادشاهی انداختند
قلعه را که از مستحدثات طبع پادشاه معدلت نشان شاهجهان
دار الخلافه سلاطین و الا آباء هندوستان بود مقر نزول
دولت ساخته و محمد شاه را نیز در میان همان قلعه جا داده
در روز ورود موکب اقدس جناب محمد شاه سفره [illegible] یکجا
در بزم ضیافت گسترده خدیو جهان داور در انقضای [illegible]
به دلجویی آن حضرت پرداخته فرمودند که موافق عهد [illegible] روز
اول قرار یافته سلطنت هندوستان با رسمات پادشاهی
تعلق دارد و نیز سر الطاف و در رسم داد از نسبت [illegible]

بمقتضای رسم ترکمانیه در باره دولت ابد پیوند نونهالی

بعمل آید جهت پاس مراسم تکریم و تعظیم و تسلیم عهد مرسانیده

شد که این عاطفت که تاج بخشی را شایان و خان بخشی

یافته متوجه و خراج عنایت پادشاهی و جواهر سلاطین

سلف را که در خزانه سلطنت موجود بود مفصل ساخته

بعوض عرض اولیای دولت آورده برسم نثار ایثار کرده

برسید که بهمت دانش جامعیت که نوال جدید بهمال النظر

اعتبار بر سر خراج هندوستان که جمیع مخازن سلاطین

روی زمین با عشری از عشار آن برابری نمیکرد منقلب

داماد بی نیازی از قبول آن در چیده اما تیار مبالغه نموده

والحاح آمده این مسئول نقش پذیر قبول گشته معتمدان

امین بضبط بیوتات و خراج تعیین فرمودند

از غنچه دسته را عمود و سپر برافراخته و صاحب کلاهان لاله و گل
ارباب عسرت چهره برافروخته از جا جسته و تیغ
بندان درختان از شاخهای سرسبزه دستان بر داشته
مهمان سه چیز بسته بستند و بدستان چهار پلو سال فوج
هر جا سهون بستان ساز و برگ جوشن کردند و یلان
صاحب شوکت گلستان و دلاوران صنوبر لوای گلگون
بر بند در کلس افراخته بچار سوی بازار فصل روی آورده بد
چارو که پاره که جنود سلطان دی بودند از غلبه و هجوم لشکر
حرب زده بهار بر جای خویش خشک مانند حریف
زمستان چیپار آسیا بانش که خود او و خسته بود در گرفت
یعنی شعله گلهای آتشین دود از نهاد سروی زمانه بر آورده
روز رسته طرف عصر آن روز رخ دیو بیهمال منزل
محمد شاه را بالقدوم سعادت لزوم افغان سک

بیعت اشرف افغان ساخته سامان نبرد و رو بزد و رنگ
رنگ فتنه عجیب ریخت و نقش ظرفه برانگیخت تفصیل
این اجمال آنکه در شب یکشنبه یازدهم بدون آنکه از جانب
محمد شاه اشاره باز اطراف معارفت نحو [illegible] واقع شود
دولوله و غلغله آشوب بلند گشته جمعی عوام از اوباش در میان
شهر مایل از دو بیر خاش گردید بعضی از لشکریان
منصور را که در شهر نزول نموده بودند در او یخته در مراسم
دست درازی کوتاهی نکردند و چند نفر را کشته جوشن ایشان
را حمای سبب عهده در حصار دست امید
ساخته بودند سر پنجه دلیر پیرا بجهان گسستی [illegible]
گردید از انجا تفصیلخانه سرکار در آمده سلاح را متصرف
گشته بحکم والا صادر شد که جمعی از دلیران در بر
سر دروازه محلات مانند خیل نجوم [illegible] سابق

فیلان بسته در خارج حصار شهر در جای محصن گشته [illegible]

و فولاد خان که از اعیان دولت گورکانیه بودند بحکم والا بگرفتن

مامور ایشان گشته موسی الیها را با چهار صد و هفتاد تن

از اتباع ایشان گرفته بدربار دولت حاضر کردند و همگی عرصهٔ شمشیر آبدار

وقایع بهجت افزا آنکه مخدرهٔ سراپردهٔ گورکانیه را بجهت شاهزاده

نصر الله میرزا خطبه کردند تهیهٔ اسباب سور و آرایش بزم سرور

پرداخته کنار رود جمنا محاذی ایوان دیوان خاص با انواع اغانی [illegible]

هفت ایام و لیالی عشرت را رشک روز نوروز و غیرت لیلة

القدر ساخته هر روز فیلان کوه پیکر و گاوهای منظر و شیران اژدر

مهابت و گرگهای صاحب صلابت بجنگ انداختند

روز یکشنبه پنجم ماه مذبور شاهزاده به پیشگاه والا جاه رفته

بعد از اقتضای مجلس موافق ادب و آیین آن [illegible] علیه

حصار مروارید دو زمرد بجواهر شاهوار زلوازمات شاهزاده

شاهزاده والا تبار ساخته قطعه الماس به رنگ لعل و سه زنجیر فیل
و یک سر اسپ با ساخت مرصع برای سواری شاهزاده
به پیشگاه جلوس [illegible] دو سه بیست [illegible] مقاربه
نوروز واقع شد الحاصل در عرض مدت [illegible] که سلاطین [illegible]
و بیوتات از انجام عمل [illegible] حاصل بحر و کان و ظروف
زرین و سیمین و اوانی و اسباب مرصع به جواهر ثمین و اجناس نفیسه
چندان به قلم ضبط در آمد که محاسبان اوهام و دفترنویسان افهام
از حصر احصای آن عاجز آمدند از انجمله تخت طاوسی بود که کیومرث
کیکاوسی و جز این و قابوسی رونمای جواهر شاهوار آن [illegible]
بود در ایام سلاطین سابقه هندوستان دو کرور روپیه جواهر که
باصطلاح اهل هند هر کروری صد لک و هر لکی عبارت از صد هزار
روپیه است صرف ترتیب و ترصیع او شده بود و همچنین لالی
عالی و الماسهای رخشان که نظر آن در خزانه هیچ یک از ملوک

سلف و سلاطین عهد هندوستان و خود نداشته بخزاین
دولت با دربه سقل شده و امرا و خوانین دولت و اعیان دار الخلافه
و رایان خودرای و صوبه داران ممالک اراضی نیز کرورها و لکها
از نقد و جواهر مرصع آلات و نفایس اسباب پیشکش
بارگاه حضور ساختند بعد از فوت سعادت خان محصل صوبه
اوده و لکهنو فرستاده مساوی چهل الف نقد رو دو بیست
هزار تومان باشد حمل فیلان کوه توان و اجناس و اسباب پیشکش
از صوبه مذکور که متعلق بسعادت خان بود بخزانه عامره رسانید
و در ایام توقف در خرابی سلطنت از پیشکش امرا و صوبه داران
دور و نزدیک مساوی پانزده کرور روپیه باصطلاح ایران چهار و
پانصد تومان باشد بسرکار همایون انتقال یافت و از جواهر و
خزاین و اسباب و کارخانجات و اثاثه سلطنت مقدار خطیر
که فزون از حوصله تحریر و شایسته سرکار چنان پادشاه گردون

گردون اساس بر باشند سرکار بادشاهی والاجاه گذاشته باین
ابواب منت وسیله بروی بیوتات وخزانه عامره [illegible]
گشودند بعضی او روسای سرکار که مصدر خدمات شده بود
انعامات سامان وبالعموم غازیان وملازمان ظفر قرین مساوی
مواجب که از دیوان وجراست عنایت وبخشندگاری اردو
همایون مرتفع از نفر شصت روپیه وصد روپیه برسم انعام مقرر
ومرحمت فرمودند وخاص وعوام از اردوی سپهر احتشام
وخورد وبزرگ موکب نصرت فرجام هرکس فراخور رتبه
وحال از خزانه جود وگنجینه احسان خدیو بیهمال اوراق خطی حال
وده یافته بقصی حصل نموده جیب ودامان امال را از حصول زر وسیم
مالامال ساختند واز فام مرحمت انجام بهکی والات آن
محرصه ور یافته که بالوجهات سه ساله اهل از آن را عموما تخفیف
مقرر فرمودیم ودر روز سه شنبه غره صفر بهکی امرا وخوانین دولت

گورکانیه خلاع فاخره و شمشیر و کار مرصع و اسپان تازی نژاد و مجلس
خسروانی آراسته حضرت محمد شاه را الطاف و بدست مبارک
تارک او را با افسر سلطنت سربلند و بتفقدات خاص بهره‌مند
ساختند و جیغه و شمشیر مرصع ترتیب میان او فرموده
بر دوش او را بجواهر گران بها چنانکه معتاد سلاطین هند است
ترتیب دادند و تاج نگین پادشاهی هندوستان را کماکان
بنفس نفیس تفویض کردند و محمد شاه بعد از آنکه بافسر شهریاری
آراست استدعا کرد که چون من از سلسلهٔ تیموریه ام
و بمظاهرت و امداد شما دوباره صاحب تاج و تخت در میان
سلاطین فیروزبخت شده‌ام و از نیکیهائیکه [illegible] نسبت
بفرید منصور نسبت از حضرت شما باره من بظهور رسیده
مسئول این است که از طرف آب اتک و دریای سند
که از حد تبت و کشمیر تا جائیکه آب دریای مذکور بدریای

بدریای محیط اتصال می‌ماند بعلاوه ولایات تهته و بهاکر
و قلاع و ولایات تابعه رسم سنکس و بسابک ضبط ممالک
محروسه پادشاهی انتظام یابد چون اکثر ممالک سمت
شمالی و غربی آب اتک از قبیل غزنین و کابل همه داخل
ممالک خراسان شمرده می‌شد از حضرت نیز قبول
و صیغه قلم و قدرت فرمودند و شرح نقشه که محمد شاه مسوده
راقم حروف بدولت والا سپرده در خزانه عامره ضبط است
این است که قبل ازین که بندگان اعلیحضرت قدر قدرت
کیوان منزلت بهرام صولت مریخ سطوت مشتری رای
شاهنشاه جهان سلطان سلاطین دوران پادشاه
پادشاهان ظل الله اسلام پناه خاقان سکندر نشان
آسمان بارگاه السلطان بن السلاطین الاکرم الخاقان
المعظم نادر پادشاه خلد الله ملکه ایلچیان بجهت امور دانه

حضور این نیازمند درگاه الله فرمودند این نیازمند نیز
متوجه انجام مطلب گشته بعد از آنکه محمد خان ترکمان ایلچی
یاد آوری وارد گردید امنا و کارگذاران این دولت در صدد
توقف ایلچی و تعطیل جواب نامه نوشته شده در مقام نفاق
برآمده محرک ماده مخالفت گردیدند تا اینکه ورود موکب
همایون اعلیحضرت بحدود هندوستان اتفاق افتاد
در قصبه کرنال بمقتضای تلاقی فریقین جنگ سلطانی
واقع و بر علی الظهور فتح و ظفر از مشرق آن دولت بی زوال
طالع گردید چون اعلیحضرت پادشاه جمشید جاه بزرگ
اهل ترکمان و [illegible] مردمی و احسان بودند نعوت الشان
مظهر و از فیض ملاقات و مجالست بزم ارم نظیر همایون
الشان بهره ور گشته باتفاق وارد دار السلطنه شاهجهان آباد
و تمامی خزاین و نفایس و جواهر و گنج بالصرف هندوستان را

هندوستان را بر سم پیشکش بموجب تفصیل علیحده متعهد
به پیشکار عزوشان ساخته انحضرت نیز حسب الالتماس این
نیازمند بعضی را بحیطه ضبط و قبول موصول و در عالم اهلیت و اتحاد حیثیت
که مراعات سلسله علیه گورکانیه و مراقبت دودمان گرکانیه مطمح نظر
قدسی منظر ایشان میباشد نفوذ و تمکین سلطنت هندوستان
را که کمال بایین نیازمند درگاه الهی مفوض بود کوا فرموده این
نوع عطیه که از پدر و برادر بفرزند و از برادر نسبت به برادر بعمل نمی آید
از آن شهنشاه بلند جاه نسبت باین نیازمند درگاه الهی بوقوع
پیوست لهذا در ازای این معنی تمامی ممالک سمت غربی رود اتک
و دریای سند و ناله سنکره منشعب از دریای سند که عبارت از
تته و بهکر و ملتان و دار الملک کابل و غزنین و کوهستان
مساکن افاغنه و هزاره جات و قلعه بهکر و سکر و جوداباد و باقی
آنکه جزیره جات و مساکن جوکیه و بلوچیه و غیره بسم و عوبه دار الامان

بلادیان با جمیع قلاع و مواضع و قرا و مزارع پرگنات و بنادر از ابتدا
ساحل رودخانه اتک تا کل دریا را ماکن [illegible] معینه [illegible]
استمرار فرا گرفته تا حدیکه دریای سند و ناله سکر بدریای محیط الاتصال
دارد و انچه بهر جهت از جهات یا بیرا و دایره در سمت شمالی
و غربی دریای سند و ناله شکر انقسام شده باشد مخصوص آن دولت
نادره و ضمیمه ممالک محروسه السلطنت قاهره نمودیم که من بعد
کار گذاران آن دولت خداداد و بندگان آستان سپهر بنیاد مباشر
ضبط و ربط ولایات و پرگنات مذکوره و متوجه حل و عقد مهمات
جزئیه و کلیه اهالی و سکنه و رعایا ولایات آنها بوده امنای این دولت
ابد قرین ممالک مسطوره را از ولایات متعلقه این نیازمند درگاه
الله موضوع و تسلیم امر و نهی را مالکانه از آنها مرفوع دانسته
بهیچ وجه دخل در امور ولایات متعلقه و پرگنات مذکوره و سکنه
و رعایای آنها ننمایند و اصل قلعه اتک و [illegible] سند [illegible] بجهه

بملازمت رکاب همایون مقرر ساختند و در روز سه شنبه هفتم ماه
صفر با فتح و ظفر از ساحت جهان آباد رایت مراجعت بر افراختند
ساحت آمال را مقرون قوائم سریر عز و جاه فرمودند و بهمه جهت پنجاه
روز توقف رایات جهانگشا در شاهجهان آباد اتفاق افتاد
و بعد از ورود کوکبه همایون [illegible] راه را منحرف ساخته بر جا
رود خانهای پنجاب و اتک را جسر بستند از دامنه کوهستان
که نسبت بسایر امکنه بنیا اقرب است متوجه مقصد و در
بیست و هفتم ماه صفر کنار رودخانه جهناب بهور پور نزول
مضرب خیام سپهر بنیاد گشته بعد از آنکه نصف سپاه
از آب گذشته چون موسم برسات و ساعت طغیان
آب بود حوصله جسر لطمات آن بحر [illegible] برنتافته
گسیخت بحکم والا کشتیها از اطراف جمع و افواج قاهره
بآسانی تمام بمرور آغاز عبور کرده چهل روز موکب [illegible]

در آن طرف رود بانتظار رسیدن جنود مسعود لشکر توقف اتفاق [illegible]
[illegible] ربیع الثانی بتائید الهی و لطف یزدانی خود بر
کشتی نشسته از آب گذشته با وصف آنکه همه جا عبور
موکب انجم سپاه از دامنه کوه واقع است با گرمی هوا که حد
استداد داشت که از شدت آن مرغ نفس از طیران
باز می ماند و جوش [illegible] در سیر دلیران تنور تفسیده میشد
و کرپا خان صوبه دار لاهور و ملتان تا سر رود جهنهات در رکاب
فیروزی انتساب بلوازم خدمت پرداخته از آنجا رخصت
انصراف یافت و چون مطمح نظر خاطر اقدس آن بود که
بعد از فتح و تسخیر هندوستان انجام کار ترکستان و خوارزم
که منبع فتنه و آشوب خراسان بود بپردازند لهذا از پنجاب
آباد بهار [illegible] سرور کشتی سازان صاحب وقوف روانه
بلخ و مقرر نمودند که کشتیهای فلک منظر در ساحل رود

امور به مرتبت و مهیا سازند تا رایات جهانگشا وارد النهر ورود

نمود ابو الفیض خان پادشاه بخارا از سفینهٔ ... بحر تحیر

غوطه ور گشته بتقریب استحصال حالات موکب همایون حاجی

لوماسی نام معتمد خود را برسم سفارت با عریضه خلاص نشان

بدربار عرش نشان روان ساخت و مرسوله او در سلخ جمادی الآخر

وارد پیشگاه سپهر شکوه و فرمان همایون در جواب او ببقا مقرون

گشته احدی از ملازمان دربار را نیز باو رفیق ساخته نزد

پادشاه مذکور روانه و اعلام فرمودند که چون آن سلطنت

مآب از جا لواده قاآنی و نقاوه دودمان چنگیز خانیست

تمکین و حرمت مملکت معمور نظر اقدس و توجه جانب

ترکستان مقصود همت معدلت منبایست هرگاه بار عظمت توران

بقدوم فرماسری پس آمد فبها و الا آنچه در مشیت الهی کمون یافته

از قوه بفعل خواهد آمد بعد از ورود بمنزل حسن ابدال ... محال

ودر بیستم ماه رجب ایلچیان عازم گشتند و خبر از اخبار بهجت
افزا این که در اواخر رمضان با تعزیه شاهزاده رضا قلی میرزا بنظر
انور پیوست که ایلبارس خان والی خوارزم از حرکت موکب
والا بجانب هندوستان آگاهی یافته میدان خالی تصور کرده جمعیت
وفور فراهم آورده بعزم تاخت سرحدات خراسان وارد
طرف درون که شاهزاده از خدمت اقدس مرخص گشته
عازم مشهد مقدس بود چون این خبر را شنیده با فوجی
از غازیان بعزم مقابله وارد مرو و ایلبارس نیز از طرف [illegible]
و سنجی آمده بود قراولان طرفین بیکدیگر برخورده دو تن از سرکردگان
ایلبارس دستگیر و [illegible] شده و از تقریر گرفتاران ورود
موکب شاهزاده بسرخس معلوم ایلبارس گشته دیگر پای
جرأت پیش نگذاشته سمت ابیورد روانه و قلعه [illegible]
بعالیجاه که مابین نسا و ابیورد واقع است محمد [illegible] طرح [illegible]

یورش و افکندن مورچالها اساس قلعه محکم بنیاد اکبر
که بمور [illegible] نهفته اگرچه اهالی آنجا در قلعه‌داری مسکوی رسیده
اما بهمان وقت داروغه اعمال سپهر [illegible] برای جستن حال قلعگیان
با جمعی غرابت سمت قلعه شد و از اتفاقات در اثنای کار بود
در جمعیت داروغه مظهر الملیان [illegible] در آمده متصور آنکه کوکب
شاهزاده است که بر وقت رسیده عیار او بار ز فرق
دو تنش می افشاند سر اسپ ترک قلعگیان که [illegible] چاه نند بخت
خود بر بسته بخوار رم رفت و جمعی تیر ار او بلیه که بیان نواحی
تعاقل کرده بودند فرصت نیافتند که بجمعیت خود ملحق
شوند و در گوشه و کنار عرصه شمشیر انداز گشتند پس رایات
جهانگشا بجانب مقصد اعلا یافته بحکم همایون رود اتک
را جسر بسته جنود ظفر نمود فوج فوج آغاز مرور و عبور کردند چون
که بیستانات آن ناحیه یکبار می افاغنه یوسف زئی اختصاص

رسیست و از لطایف با جمعیت موفور و عدالت عمیم محصور و در
عهود سابقه همیشه مصدر انواع فتن و فتور بوده و بسبب و ماده سامان
سلف و نهب ایشان معترف بقصور بودند رای جهان آرا
بتادیب آن جماعه و بو سرست و حسیتی خصال که در حوزه ممالک
محروسه سکنی داشتند تعلق یافته افواج قاهره را گروه گروه
بمساکن ایشان و خیال آسمان نشان تعین فرمودند اکثر الطاف
پایی پست سلسله پا دراسه عمل وکردن عمران سرکشان
هم عرس تیغ اجل گشته بقیه روسای و سرخیلان پا براه
انقیاد گذاشتند و فوجی عظیم از طایفه [illegible] نکات
ظفر انتساب امتیاز یافته و موکب همایون از راه پشاور
خیبر و جلال آباد در غره ماه مبارک رمضان وارد دار الملک
کابل و در انجا تمامی سرکردگان و سرخیلان افاغنه آن ولایت سر
اندور جبهه سای آستان و مورد عنایت بیکران گشته [illegible]

وبهمه جهت از ولایات سمت غربی که بدولت علیه نادره
اختصاص دارد چهل هزار نفر از طوایف افغان پشاور
وکابل و جماعه هزاره جات و باقی ایلات کوهستان در سلک
ملازمت انتظام داده روانه هرات [illegible] فرمودند که
در انجا مشغول سرانجام ضروریات و احتیاج استعداد کماهی
باشند تا رایات نصرت وارد هرات شود و [illegible] در کابل
مضرب خیام سرادقات خلافت گشته بانتظام امور آن
نواحی پرداخته وجواهرخانه وخزاین وزواید اسباب سرکار
خاصه شریفه واحمال اردوی همایون را با فیلخانه وتوپهای
بزرگ روانه هرات ساخته صوبه داری کابل و پیشاور را کماکان
درباره ناصرخان برقرار واو را با جمعی از خوانین نامدار عساکر
ظفر شعار مامور بانتظام وانتساق آن دیار ساخته عازم
[illegible] سند شدند

خدایار خان عباسی زمیندار سند در ایام توقف موکب
همایون در آن دیار بانجا و همچنین در نادر آباد که طنطنه جهانگیری
و گیتی ستانی آنحضرت در اطراف آفاق اشتهار داشت
همیشه عرایض بدربار معلی فرستاده دم از دولتخواهی میزد
و درینولا که هندوستان مسخر گشته ممالک سند علاوه
بعضی ولایات تابع بدولت روز افزون منتقل گشته بود
که سنگ کفران از دامن باطن فرو ریخته روی عقیدت بقبله
جهان آورد اما از غلبه خوف و هراس و هجوم تسویلات [illegible]
خیالات سست اساس بخاطر راه داده از جبهه سائی کریاس
سپهر مماس سر باز زد چون محال سند از محالات گرمسیر و قشلاقی
همه ممالک خدیو کشور گشته موسم زمستان نیز آغاز شده
روی نموده فصل اقتضای سفر گرمسیر میکرد عزیمت [illegible]

بسمت پیشنهاد خاطر خطیر شده فرمان همایون نفاذ و اقران
یافت که محمد تقی خان بیگلربیگی فارس با قشون فارس عازم کرمان
و کوه گیلویه شده در هنگامی که مهیای سفر مسقط بودند از راه
خشکی و توپخانه و روانه قشون با عراده‌جات و کشتیهای دیوانی از
روی دریا وارد مسقط شوند پس رایات جهانگشا در هفتم ماه
مبارک رمضان از کابل حرکت و با توپخانه جلو از راه [illegible]
و دیره جات روانه سند و [illegible] وکیل و وزیر برای ضبط داخل
و مالیات صوبه ناصر خان فرستادن لازم و ملاحظه سان قشون
و تعیین با اتفاق ناصر خان روانه پیشاور فرمودند و بهمه جا موکب
همایون کوچ بر کوچ برسم استعجال ره نورد مقصد گشته با وصف
اینکه تمامی آن سمت [illegible] جنگل و کوهستان صعب بود بعنایت
الهی در روز یازدهم [illegible] توپخانه را در کمال سهولت
از آن موضع گذرانیده در پنجم شوال وارد دیره اسمعیل خان گشتند آنچه

اسمعیل خان اول وهله بقلعه داری پرداخت اما چون ثبات
خود را در برابر سطوت خدیو فریدون اقتدار از قبیل معادله نسبت
خس با لهبات و [illegible] زمین را مانند کیاه [illegible] تیغ
[illegible] یافت بار و سایر دیره بدایره اطاعت در آمد هر چند
که در کنار دریای اتک که عزیمت بهمت سند مقصود ضمیر جهان [illegible]
بود پس [illegible] کشتی را بنا بر ملاحظه جرم از مفاصل شکافته حمل
فیلان کوه توان کرده همراه آورده بودند که در چنین ضرورت
بیکدیگر اتصال دهند اما چون دایره اسمعیلخان نزدیک
بدریای اتک بود کشتیها بسیار جمع و سفاین همه [illegible] را
دوباره بهم پیوسته توپخانه [illegible] و عمله مستحفظان توپخانه
را با کشتیهای روی دریا روانه و از منزل مزبور لوای جهانگشا
را بجانب دیره غازیخان نهضت داده در پانزدهم ماه [illegible]
مرکز دایره دولت ساخته غازیخان و سرکشان آنجا را [illegible]

روی نیاز بدرگاه فلک اقتدار آورده تمامی قلعجات آن
نواحی و عرضها را که از سوابق زمان بسرکشی معتاد بوده در مقام
خودسری و استقامت بودند مفتوح قلاع و انقیاد گشته بود
عفو و امان و اسمعیل خان [illegible] خان بکلیت مستفید سابق
بزمینداری دیرجات خود فایز گشته مشمول عاطفت
و احسان شدند از آنجا که صدور اعمال [illegible] بحالی شیمهٔ کریمه
آن بود که سالکان طریق ضلالت را اول بمنهج اطاعت دلالت
نموده بعد از اتمام حجت بتنبیه او بپردازند و او را از شامت
سرکشی آگاه سازند فرمان خطاب امیر محمد یارخان بعز نفاذ
اقتران یافت که در برات خود را رسیده و رعایای ملک
را گرفتار ورطهٔ شور و شر ساخته [illegible] روی نیازمندی
و [illegible] امیدواری و سربلندی ساخته بدربار معلی بشتابد
در چهاردهم ذیقعده محل موسوم بلارکابه مخیم سرادقات سلطنت

گشته چون از انجا لعرض سپهدار را به نجات در کوس خدایار خان
از معاودت [illegible] بصحی خبر داده و باغوای تسویلات نفسانی
بسمت گجرات و بندر سورت روی فرار نهاده به تهته و
مصمم گشته و میر ابو عروق را با پسر شاهزاده نصر الله میرزا در
بلارکانه گذاشته خود با فوجی از غازیان جریده در سنه
بیست و یکم ماه مذبور تعاقب و نهضت و یکسته از دریا
سند عبور کرده بایلغار پرداختند با وصف اینکه
الطرف دریای سند تمام جزیره و پشته و صحرا [illegible] طی النفس
خار راه و پیک اندیشه بود در هفت روز بایلغار مسافت
تعبیه را طی کرده وارد سهداد پور رود و از انجا عرضه [illegible]
از جانب خدایار خان بدربار معلی آمده بوضوح پیوست
که ارس درون او اصلاح پذیر نیست و عزم گرفتن نام محلی
را که در دست بی آب [illegible] واقع و حصانت مشهور آفاق

وسی فرسنخ از آب و آبادی دور است بتصور اینکه موکب
جهانکشا زورود آنجنان بیترزمینی عاجز خواهند بود از راه فکر
که آبادی دور است بسلطان بتدبیر رفته انقلعه را پناه عافیت ساخته
خدیو جهان پناه روز سه شنبه هفتم ماه سپاه منصور را به پیروی سنن آبا و اجداد
امر کرده بصبح بلدی بلطف الهی که سپهدار و پیروزی است در آن دشت
ایلغار کرده روز سه شنبه نهم بعد سه ساعت از روز گذشته بحوالی [illegible]
رسیدند با وصف اینکه خدایار خان مذکور بود که [illegible]
بقلعه مذکور رسیده تمامی جواهر و ذخایر خزائن خود را در جاهای پنهان
[illegible] بطنابی [illegible] تقدیر آن مشکل رسیدی مدفون ساخته مهیای
فرار بود و حالت مضطره برای او باقی نبود چون همت سپهر پنجه ناموس
[illegible] قدسی مجال افغان دولت را گرفتار کمند تقدیر ساختن خواهی
نخواهی بدست مجاهدان خدایار را [illegible] در [illegible] به مجلس غفلت
گشته بعد از آنکه گرد موکب فلک کوکب غبار دیده مراد کس گشته

گل درآمد جوار میان می کرد عار تناز صحن چمن و نعمانیان دار الملک گلستان بودند
سر سبز و تنش بسته [illegible] و اوردگان تنگ چشم شکوفه [illegible] بجای
کوسپند کلهای نافرمانی چرمانه‌ها اختیار کردند و اسرا که صحرا سبز
با جبین [illegible] طاعت بدربار سلطان بهار آوردند چون از ابتدای
کار که مشتغل عالم افروز آیینه دولت نادره اثر پرتو انوار تائید الهی روشن
و بر ساحت حال جهانیان صبا افکن گشته طریق مرضیه آنجناب
آنست که هر یک از گردن فرازان که با بنده دولت جدا داده سر سر
کشی برآورده عاقبت سرو بار روی اقبال شاهنشاهی بر باد رفته
ایشان را باز از عین مروت دستگیری کرده بر مسند کامیابی
جا میدهند و زینولا که جلادت یار خان جدا گذاشته سلسله قید
شده عاطفت خسروانه که در کام بخشی دوست و دشمن برابر
نهاده است او را در اعانت در آمده بحکم فتوت [illegible] سیند
و [illegible] را بسته قسم التمام داده [illegible] را بالعضی از محال سند

سعادت شمول و مطالب و مسئولات ایشان در حضرت خسروی
معز الحاح مقرون بحصول گشت و درباب جمعیت و انقیاد حضرت
محمد شاه بالتماس ایشان تاکید بلیغ نموده و سفارش سفارت مرتبت
امیدخان که مستدعای علامی نموده بود بخاطب شاه نوازخان که رخصت
رخصت انصراف یافتند و در اثنای آن عریضه از جانب محمد
تقیخان بیگلربیگی فارس رسید که آمدن سمت بندر صورت
بندر مزبور وارد گنج و دلیران در اخذ الملک [illegible] انتقال در مقام
قلعه کسی بر آمده سرکار الله قوچی را بسر او تعیین نموده برادر [illegible]
و اورا حلقه اطاعت در آورده بنابر احتیاط از افغانهای [illegible]
در باعراب [illegible] از راه دریا به بندر عباسی بر گردانیده خود [illegible]
گنج دیگران توقف دارد حکم والا نافذ شد که چون بکار رسیده
بر وجه اتم و اکمل فیصل یافته فسون را مرخص ساخته باستعجال
وارد درگاه سپهر مثال شود و چند روز بنظم مهمات آن سرزمین و امور

ریاضت کیش طبع همایون میباشند و چون این معنی مفهوم شهزاده

بیگانه و معلوم داشت و دو بهمن گشته فرمانده [illegible] هرات

اسپان تازی بُرد زرا [illegible] کاروان پیشکش‌های چون [illegible]

تا این وسیله بحضور رسی راه تقریب می‌پویند و با ساز چو [illegible]

سجده گاه بی توسل می‌جویند در ایام توقف موکب والا در سند

فرستاده با [illegible] والاجاه محمد شاه با تحف و هدایا [illegible]

درگاه جهان پناه گشته چون شاهزاده رضاقلی میرزا در خلال

الحال استان ممتاز والی بلخ بوده و جزیره ارلیج برسم پیشکش

انقیاد خدمت خدیو کردن قرار نموده بود چند سر اسپ [illegible]

توان [illegible] بست جزیره بلخ بجهة سرکار پادشاه والاجاه

ارسال و فرستاده اند دولت را معزز ساخته

بعد از انجام کار سند و [illegible]

حصن چوبی را که در یک فرسخی نادرآباد واقع است مسخر جناب عجم
وسان ساختند و ایام سفر میمنت اثر سند و [illegible] ان تاریخ
غره صفر سنه ۱۱۵۱ که روز حرکت از نادرآباد است روز ورود
انجا که دو سال و هفت روز مدت حرکت از ساحت صفاهان
تا ورود نادرآباد یک سال کامل اتفاق افتاد چون همچنین
ذکر یافت در حین توجه رایات نصرت آیات بجانب هندوستان
در بینا و خبر طغیان کرکه جار و لر دساکه مرحوم ابراهیم خان بعرض
اقدس رسید از اتوقف عزم استقامت و تنبیه آن طایفه منظور خاطر
مقدس می بود بعد از ورود موکب والا بنادرآباد حسن خان [illegible]
بیگلربیگی نادرآباد را که با قشون ابدالی از سفر ترکستان معاودت
و مقرر نمودند که در ابتدای بهار از نادرآباد روانه هرات و در موسم
زمستان که کوه البرز را برف فرو گرفته راه فرار بر آن طایفه مسدود
میکرد و به تنبیه ایشان بپردازند و همچنین فتحعلی خان ترکمن احمدلو

آنجمله و بشرف تقبیل بساط مقدس سربلند گشتند

چون تخت طاوسی که در ایام سلاطین سابقه [illegible]

صورت تمام و بعد از تسخیر بساط جهان آرا بجواهر خاص همایون

انتقال یافته بود بهمت بلند شاهنشاهی که اورنگ نه پایه ملک

را از سریر پایه درجات بیان خود میداند بران تعلق یافت

که در برابر آن سریری دیگر با خیمه که لایق آن تخت و مناسب چنان

شاهنشاه فیروز بخت باشد مکلل بجواهر آبدار و لالی شاهوار

ترتیب و تهیه نمایند لهذا از حرکت شاهجهان آباد بحکم همایون

استادان صنایع کار و مهندسان چابکدست جواهر نگار هندی و ایرانی

بسرانجام آن تخت و خیمه گوهر آگین پرداخته در مدت یکسال که ایام

راه بود بهمت خسروی از لالی غلطان و گوهرهای درخشان که

یکبار خراج اقلیمی برابر [illegible] و صفا با گوهر شبچراغ [illegible]

درخشان آفتاب [illegible] می بود در کمال زیب و فر ترتیب داده خیمه

خیمه نیز در حوالی آن مکلل بمروارید آبدار و گوهرهای شاهوار نقش
مدبر انجام شاه ساختند تخت نادری موسوم کردند و روز دیگر آن
خیمه و آن تخت با تخت طاوسی نصب کرده پیشتر و بخلعت
بر روی شاهزادگان آراسته شمائل ایران بهادر و [illegible]
مرصع بجواهر مجلس گردون از حوصله قیاس و تخمین بیرون بود شاهزادگان
والاتبار و تعلیقه خان عطا و دار السلطنه هرات را چون تختگاه
خاقان مغفور شاهرخ میرزا ولد امیر تیمور گورکان بود به نسبت همنامی
قرة العین خلافت و جهانداری شاهرخ میرزا مهین فرزند
شاهزاده رضاقلی میرزا بود عنایت و سکه دار الفتح هرات
را بنام نامی آنجناب فرمودند بعد از طی این مقدمات شاهزادگان
گرامی را با نصر الله میرزا مرخص و مفرز ساختند که سه ماه دیگر
ملت گرم [illegible] بندی هرات که هوا اعتدال یابد روانه ارض
اقدس شوند پس رایات نصرت آیات در بیست و پنجم ماه

مذکور با صولت بهمنی و سطوت تهمتنی از جولگای لهنه ستان [illegible]

حرکت در کارگاه کارزار سپاه [illegible] منصور النوالیت [illegible]

در روز یکشنبه غره ربیع الثانی وارد قرابه باد غیس گشتند و [illegible]

ورود موکب جهانگشا رضا قلی میرزا نیز با سپاه آراسته در [illegible]

راه با آیین شایسته از سعادت تقبیل رکاب اقدس بهره ور [illegible]

آن لشکر قیامت اثر در سنه بسته و حوزه بخود در کمال [illegible]

استعداد و صف بسته بود به تکلیف از اطراف قبات اثر گرکشته

خدمت شاهزاده کامکار موقع قبول و استحسان و بافسر و بازو

گوهر نگار سرافرازی یافته جواهر نفیسه و لالی شاهوار [illegible]

صدرت سلطنت عنایت گردید و سه روز برای انجام مهام

سپاه در آن منزل مکث و از راه بار و جاق و محلکو و اندخود عازم

بلخ گشته در هفتم جمادی الاخر موضع مشهور [illegible]

بلخ مضرب سرادقات اقبال گشته چون عزیز فلیک داد خواه [illegible]

که همه جا از آن سمت آب محاذی اردوی همایون راه نوردی نموده

مقصد یافته و در بیست و هفتم ماه نزول کوکبه همایون منزل

نوکی سمرقند است اتفاق افتاده در آنجا ولد حکیم بی اتالیق

که در زمان سابق و در آن اوان عمده امرای توران بود با حاکم

حصار و حکام قرشی و کسبی و اکثر روسای آن طرف آب آمویه

وارد اردوی معلی و از آن طرف استان بوسی فایز و منصب خدمت

گشته بخلاع فاخره و نوازشات اختصاص یافتند و از منزل

مذکور رضاقلی میرزا با بیست هزار نفر از لشکر فیروزی اثر تعیین

فرمودند که برسم منقلا همه جا دو منزل پیش رفته در چهار

جو توقف نماید و موکب همایون وارد شود و علیقلی خان

را نیز سمت شرقی آمویه مامور ساخته مقرر داشتند که همه جا

از محاذات معسکر همایون در مرحله پیما گشته [illegible]

هر کس که در مقام ایلی و اطاعت باشند صیانت و متمردان

به نقابی طراحی پرداخته بودند سوار گشته از آب جیحون حکیم بی
اتالیق که در پیر و مدار المهام کارخانه سلطنت توران بود با جمعی
داعیان بخارا در انزوا وارد و دربار از شرف و تسلیم محبت علیا مرتبت
و بخلاع فاخره و نوازشات جدید به بهره مند گشته بکرور انجا لکت
و روز دیگر حکیم را بار رفقا مرخص ساختند که ابوالفیض خان را مستظهر
باستحقاق شاهنشاهی ساختند بدربار معلی آورد و کوکب همایون
از راه قراکول کوچ بکوچ عازم بخارا و بلستبه نوزدهم ماه جمادی
بخارا مضرب سرادقات جلال گشته چون ابوالفیض خان وقت
معارضه را از خود مسلوب دید سپاه ترکمانیه و اوزبکیه را که درین مدت
از اقصی ممالک خود فراهم آورده بود و جرثقیل [illegible] دستی [illegible]
شاهنشاهی معلوم [illegible] جز انقیاد و چاره ندید با حکیم [illegible]
و تمامی جواهر [illegible] و الانقیاد [illegible] و مصاحب امرا و اعیان [illegible]
بجمعیت تمام ارباب اطاعت و خدمت [illegible] امیدگاه

ودر ایام توقف موکب جهانگشا ابوالفیض خان ایلچیان از [illegible] منت
ود [illegible] بود بتقدیم رسانیده جمعی کثیری از الامات ترکمانیه داوا
تجار و سایر ممالک توران را استوار و مسلح آورده از نظر انور گذرانیدند
هر طایفه با سرکردگان خود در سلک ملازمان رکاب نصرت انتساب
انتظام یافتند و امرا و الا قدر تشکر الطاف ایشان را [illegible] ارادت
همایون سپرده بخراسان و چند نفر رسانیده از [illegible] سلطان عظام و
خوانین را با فوجی روانه سمرقند فرمودند که از ترکمانیه آن نواحی جمعی را
بملازمت رکاب اختصاص داده از راه چارجو روانه خراسان شوند
و احدی را قدرت [illegible] که گردن از سلسله انقیاد بیرون کشد و نیز
جهت بیست هزار کس از اوزبکیه و ترکمانیه بخارا و سمرقند و باقی
ولایات توران از کماهیان خدمت رکاب و شرف اندوزان
ملازمت اردوی میمنت نصاب گشته بسمت خراسان
ودر پانزدهم رجب بیلاقی سرود و کس ابوالفیض خان را

افتاب منقبت رتبت اعلیا و اعتبار و عز و دولت شان افزوده
نگار [illegible] را افتخار یافته اختیار ممالک سمت شمالی رود آمویه
و ماوراء النهر بپایه حکومت و چارجو باقی محال جمونی امور را ضمیمه ممالک
محروسه فرموده نذر بدستور بلخ و ولایات تابعه آن دولت
علیه بادر متعلق باشند و چون سلاطین سابقه توران اباً عن جد
بخطاب خانی مخصوص بوده اند از فرط مکرمت نذر ک بامر الوالفضل
خان نذر بخطاب شاهی سربلند ساخته و حکام تمامی ولایات
ترکستان تعیین و جمعی را که از روی انقیاد بدربار سپهر بنیاد آمده
متعهد خدمات شده بودند بار بدستیاری عنایات در کمین
ممنونیت مکن داوند چون علی قلیخان که بشرف ادراک
الحضرت سر سربلندی می افراشت در آن سفر از سعادت
اندوزان خدمت والا بود و خاطر اقدس حفظ کرد که در راه از بند
دودمان عالی در سلک ازدواج او در آید بدالوالفضل خان ابنه

را مایه مباهات دانسته بقاعده و قانون سلطنت در راه و رسم
و سرانجام به وسعت مقصود نه میستان حصول پیوسته و دختر
دیگر که در حباله عفاف بود بخدمت حرم حریم حرمت و سرا
پرده عصمت مقرر کرده بود و در سفر خیبر اختر جوار رحمت ایزدی [illegible]
جمله ها که در سلک بیرونیان حرم احتشام داشت چون
معروض شده خلافت شده بود که در حدود کابل بعضی از افاغنه
ایجا قدم از جاده صواب بیرون گذاشته اند لهذا [illegible]
قلیجان جلایر را که حاکم قدیم الخدمت این دولت ابد پیوند بود
بسرداری تعیین و زمام اختیار ممالک سمالی آب اتک سند [illegible]
تهتا و سند و پشاور [illegible] است که از هندوستان و جمیع
و باینده ولد [illegible] خدا داد منتقل گشته بود باو تفویض و جمعی از سرکار
بیکلیان و حکام و فوجی از غازیان بهرام انتقام را با او همراه ساخته
روانه فرمودند که از راه حصار رفته قشون ترکمانیه و اوزبکیه حصار

حضار و قوادیان را از سرکردگان ان طایفه متعهد انجام نموده بود
ملازم [illegible] دزدان خراسان را از انجا عازم مقصد گشته بعد
[illegible] سال ان نواحی بپردازد و بصوبه داران کابل و [illegible]
انولایت فرمان مطاع صادر شده که بدستور سابق در عمل
خود مستعد بوده تابع سپهدار باشند و مقرر شد که زکریا خان
صوبه دار لاهور و ملتان از انطرف آید تا اینکه سپهدار مدبر از نظر
باهم در رسم اعانت بطریق موافقت سلوک داشته انچه
متضمن خیریت دولت باشد بعمل آورند

چون در ازمنه سابقه سرحدات خراسان اکثر اوقات در دست
و مسوده تطاول و پایمال تصادم جنود اوزبکیه و ترکمانیه خوارزم
شده انولایت خراب کرده اند و نوعی قصه قصاص و انتقام
از انجماعت ملتوی [illegible] خدیو دارا شکوه [illegible]

چون از سابقه الهی و فرمان شاهنشاهی تعاقب ایشان ...
جمعی از ایشان را از لقمه شمشیر بی باک خسرو چار زند کافی
در آن وقت فوجی را حاجعه شد دلیران بهم اغوس برگرفت و بسوار
بسیاری به پیشگاه عرض پیوست بعد از آنکه تیغ تیز و ران
آن طایفه کردن بس را از سر ... ده روز دیگر در همانجا منزل گزیده
خار خوس هفت فرسخ مسافت داشت برای ملاحظه
سر و افسر مرتبه توقف و روز سیوم عطف عنان کرده از اردوی
همایون گشته بود و چون رضاقلی میرزا از اردوی بدین نصرالله
میرزا برادر کامکار خود از هندوستان آمده در سرا
توقف داشت غالب ملاقات او را طالب بود بنابر آن مرخص
گشته با علی قلیخان روانه مشهد مقدس و رایات جهانگشا
با انتظار عبور بقیه افواج منصوره و اعراق که در عقب مانده
بود سه روز دیگر در آن مکان توقف و هزار و صد ... سی

از دوی رزم جویی فرمودند معلوم شد که والی مذبوره پای جلادت
پس کشیده سر قلعه کسی پیش آورده چون بقلعه مذبوره [illegible]
جا که بر محکم و حصار استوار مستحکم بود و آب اموی به اطراف آن احاطه
داشت و یورش بردن بآن قلعه دور از روی حزم می نمود لهذا
خدیو کشورگیر الغار قلعه سر داشته رو به بلکر لوای [illegible] از آنجا
به سوی آن ولایت خوارزم و وسط معموره مملکت بود نهضت
دادند که شاید این معنی سلسله جنبان حرکت ایلبارس گردد و [illegible]
از آنکه توکلیه مشعود بالمنزل حرکت کرده ایلبارس که بنهر آب
برآمده از کنار آب اموی به عازم آن سمت [illegible] هر چند که از استیلای
خوف از لشکر اموی به دو ترکستنه جرات بمقابله نمیکرد اما طایفه یموت
با به باقی ترکمانیه آن ولایت که از کم خردی بزیاده سری معتاد بودند
بعزم دستیاری پای جرات پیش گذاشتند آنحضرت نیز [illegible]
در قلب و قول را بهمان ترتیب که داشتند از رفتار باز نداشته

پیش برداشتند جمعی از ایشان را سلک شمشیر آبدار دمار
برآوردند و بقیه آنجماعه که در رحل ایشان تاخیری بود و اشتعال
واقع گشته از همان راه فرار افواج ظفر نمون ایشان را تعاقب
نموده جمعی را در اثنای گریز عرصه تیغ هلاک و دستگیر نمودند و بسیار
را اسیر و دستگیر کرده کان آنجماعه [illegible] بسته [illegible] ساخته
را الی مدیونا و زنگیه بقلعه محصنه مبارکه رسانیده و سادگان رکاب
همایون از چهار طرف بیورش مامور گشته و فی الفور تمامی
و توپخانه و اعلام او زنگیه و جمعی از سپاه و رعیت ایشان را
که در نشیمن حاجی و خارج خیمه نشین توقف بودند بدست آورده
رتبه حاجی را تصرف کردند پس چو الفهای آسمان رفعت
تربیت یافته توپهای رعد آواز و اژدر دهان و خمپاره های سیاه
زبیر آتش فشان را سیه بازو برق خرمن صبر و توان و طاقت
سور حال قلعگیان ساخته و افغان جاهلیت ارجعیه

خان نشاه او را سباب باد شاه توران بحکم والا چند بار معترض
رانزد والی مذکور فرستاده او را براه ایلی و اطاعت دعوت
وو در حین عزیمت موکب اقدس بجانب خوارزم از چارجو
دو نفر خواجگان نیابرای اتمام حجت نزد سردو والی مذکور رسیده
بودند موی الیه کلی را عرصه تیغ بیباکی ساخته بود لهذا قهرمان
شاهنشاهی علم عدل از دو خوکواهی بدر آمده او را با بیست
نفر از روسای اسرار که در جمیع مواد فتنه هنگامه آرای فساد
بودند بیاسا رسانیدند دوالفکری بطاهر خان نواده ولی
محمد خان چنگیز خانی که با سلاطین توران نسبی عم زادگی دارند
اند دولت ابد توام بود عنایت و اتالیقان و اتباعش موافق
معمول ان ممالک تعیین فرمودند و از سوانح اینکه با وجود حکم
تهنیت قلعه میان اردو منتشر گشته فوجی از رجاله و سایر
الناس اردوی همایون خود سر بجانب قلعه شتافته اند

از هر مملکت شنیده مسدود گرده بودند لهذا ابواب محبت

گشوده بدست تاریخ سی جام سپهر اختتام کرشته اطاعت

قلعه محصوره منفرد شده آنها حفر کرده آب را از کنار قلعه بصحرا جاری

ساختند بامورین بانجام این امر دامن همت بر زده در عوض سه روز

اطراف قلعه را مانند کام مرام قلعگیان خشک ساخته و حوالهات

گردون شکوه اتمام یافته روز چهارم طلوع نوبت هفتم مناره را از چهار

سمت تقلعه فرو ریخته و دود از قلعگیان بر انگیختند چون اطلاق

خود را بجای آب در بحر آتش غوطه ور دیدند هنگام عصر طالب امان

و با کلید قلعه وارد درگاه سپهر بنیان و مورد عفو و احسان گشتند

و حضرت ظل الهی چهار هزار نفر از ازبکیه کاری و خوانان عیاری

قلاع جمله خوارزم را دیده انتخاب و ملازم رکاب نصرت انتساب

ساخته بخراسان مامور و محصلان شدید از ممکن جلال تعین نمایند

زرا که در عهد سلف از ولایات خراسان برده بودند دگر

ذکوراً و اناثاً جمع کرده بهر یک از خویشان و اقربای ایشان که حاکم
بودند سپرده و بدستور سابق جمعی از طایفه ترک که گرفتار قید اسار
اوزبکیه شده بودند ایشان را نیز مستخلص و با اوطان [illegible]
مرخص کرده روانه مقصد ساخته و عدد اسرای خراسان بجهت همه
دوازده هزار از متجاوز زیست که از آن جمله چهار هزار نفر را بنهاد قلعه
خیوه مشهور نامزد کرده از بجهت ایشان سرانجام زاد و ذخیره
و ماکول و وجه ایشان معین و ایشان را روانه خراسان ساخته
در قلعه که در چهار فرسخی ابیورد در موضع موسوم بچشمه حاجیان که بمعماری
همت بلند و سرکاری تعیین ارجمند آنحضرت احداث شده
بود سکنی داده قلعه مزبور را بخیوه آباد موسوم کردند چند روز
بانتظام امور خوارزم و انجام مهام آن ولایت پرداخته چون کثرت
لشکر زیاده بر حد و الی باعث تحمل سکنه و اهالی میشد لهذا
تمامی روسای خوارزم خود متعهد تقدیم خدمت الولایه و متقبل

لوای لوازم ایلی و اطاعت گشته خدیو بهمال بیرق والی را معهود
در آن مملکت گذاشته و در هفتدهم ماه مبارک صیام از حسن [illegible]
زمام نصرت فرجام گرد چهارم سوال وارد چارجو شده بعد از
ورود اردوی منصور بچارجو حکیم اتالیق که سالار الیه معتمد الدولت
شاه ابوالفیض خان بود از جانب شاه والاجاه با عرایض و پیشکش
وارد و مشرف اند و بتقبیل عتبه علیه سامی شتافتند بعنایت خدیو
مباهی گشته رخصت انصراف یافت و از انجا رایات جهانگشا
نجابت مرد نهضت نموده در مرو نیاز محمد خان والی بلخ با حاکم اند
خود و اکابران و اعیان آن مملکت حسب الاشاره اقدس
چنین سامی نیارد در باب ضبط و ربط امور ملکی اوامر علیه و ارسال
بهمه از موقف علی نفاذ گشته مرخص کردند و موکب والا
از راه کلات و سیات و کوه لگان که مسکن قدیم آنحضرت است
متوجه مشهد مقدس گشته بعد از ورود کلات هر چند ساعتها

سابقاً بحکم همایون عمارات عالیه و ابنیه رفیعه در انجا ترتیب یافته
بود مسجد و اطراف بازار و چهار سوی بستی و رباط از افغان ریخته بحکم
والا افرمودند کارکنان در اتمام ابنیه اساس و اجمال امور رسانیدند
و در انجا بکار بستن و عمال شیوه آباد و تعمیر برای بهار بیار از نکه
پیشتر انجا و اسرای شیوه سر رسید مصیبت و جمهور امور انولایت
رامنتظم فرمودند از راه عشرت آباد خبوشان وارد رادکان شد چند
روز بسیر و نزهت سرای افغان پرداختند در اواخر شوال وارد
ارض اقدس و شرف اندوز طواف آستانه مقدس گشتند چون
بعد از فتح هندوستان قندیل مرصع میناکار در قبه مینای سپهر
همادیل طلای ماه مهر و طعنه میزد و همچنین بعد از تسخیر ترکستان
قفل طلای گوهر آگین مرصع بجواهر ثمین ترتیب یافته بود در روضه
رضویه گذاشته بود وضع هر یک در مکان موضوع الیه فرمودند و از
وقایع ایام توقف انکه قبل از ورود موکب والا فرستاده از جانب

بادشاه والاجاه هندوستان با اخلاص نامه و تحف بدرگاه و
رنجیت سنگ آمده در ارض اقدس توقف داشت بعد از چند روز
باریافته پیشگاه حضور به دربار از نظر اقدس گذرانید که تو...
تفویض پرگنات و محال متعلقه بصوبه ٹهٹها و مصارف صوبه
کابل را که در سمت جنوبی و شرقی دریای اٹک واقع و موافق عهدنامه
معین بپادشاه والاجاه هند تعلق داشت سابقا ...
اینقال آنکه بعضی از پرگنات واقعه در سمت شرقی دریای اٹک
در ازمنه سالفه مصارف اخراجات کابل مقرر بود در حینی که ولایات
طرفین اٹک فیما بین دولتین محدود و معین میشد پرگنات
مذبوره چون در سمت شرقی اٹک در صوبه لاهور واقع بود بسال
باین دولت روزافزون حواله شد که بعد از مدت مذکوره بار
بدولت علیه گورکانیه متعلق باشد و همچنین بعضی پرگنات
از طرف آب متعلق به ٹهٹه و سند مسمی به نام خان ناظم صوبه کابل

فلک نشان آمده فرستاده کار الیسان بنوازش خدیوانه
سرافراز و رخصت انصراف حاصل کردند و نیز از جانب [illegible]
قلیچخان سردار کابل که مامور بگرفتن نقبه فسون تو زن بود عرایضه
ملحوظ نظر و افغان عتبه جلال کردید که او ربکیه و باباخان سکنه بولاق
اولا بهانه اطاعت را طلیه باب سرو بر ساخته از در حیله درآمده
بودند سردار از خیالات باطله ایشان پی برده ایشان را بسته
با جمعی را عرضه تیغ بیدریغ ساخته ملازمان رکاب ظفر انتساب را
تماما [illegible] داده روانه و خود از راه بامیان روانه کابل گردید

چون بسبب قضیه مرحوم ابراهیم خان تنبیه لگزیه چاروتله و داغستان
منظور نظر افتاب نشان بود [illegible] سمت [illegible] یافت [illegible]
نادر آباد و علی خان ابدالی بیگلربیگی از انجا را با افاغنه ابدالی مامور
تنبیه لزکیه چاروتله ساختند و در این اوقات [illegible]

جیوسان واسترآباد و مازندران عازم مقصد گشت و در دوم

ماه محرم [illegible] منزل علیا و جیوسان مضرب سرادقات

عز و شان گردید

شب سه شنبه سیوم محرم بعد القضای

سه ساعت که خازنان گنجینه تقدیر بحکم مالک الملک

تقدیر برای مجلس تحویل حمل گردون سریر مهر منیر از صرح سفید

انجم و اختر طبقهای سیمین افلاک چیدند و فراشان

زرنگار پس رباحین و ازهار بساط [illegible] در صدر ایوان

گستردند سلطان سیارگان مربع نشین اورنگ حمل گشته

زیر مسند زرد زری بجوش نسیم و [illegible] تحمل گل را

مالامال سبل طراوت ساخت و چراغ نسیم بهاری خراس

گلبرگ وجود تخت نشین سریر زمرد فام [illegible] یعنی [illegible]

از سندوق زاهره دریافته بود التیام داده جدول بهار بعزم استیطال

و چارپای بسیاری از فرط گرسنگی از رفتار باز مانده بی سر و پایی
اسباب اهل اردوی در حین عبور از آنها بباد غارت رفت
و از آنجا که هر سنگی مارهای قرین و هر جایی اژدهاری در آن مسکن
میبات شد بعد از ورود دولتشهر گرایلی که دامنه صحرا چون
دامن گلچین پر از سبزه و ریاحین بود اردوی همایون را اقامت
حاصل و ایام عشرت را گسته هر روز خدیو هفت کشور [illegible]
حرکت را بیک فرسنگ و نیم گذاشته متتالی طی مسافت کرده
چند روزی در جانب شمالی رود گرگان سمت نصب
خیام ظفر اعتصام گشت تا دواب از کار رفته بحالی آمدند و
در آن مکان عریضه خوانین و سرکردگان که مامور بکار زنبله بودند
بنظر اقدس رسید مشعر بر اینکه سرپنجه اقبال بازوی قوی سروری
بخت سروران جاقان بهمال الطایفه را گوشمال بلیغ داده [illegible]
دمار و هلاک بر روی ایشان [illegible] داده بوضع انتقال آنکه

جا قلعه صلابت و تهور معروف و بقصبه دالمری موصوف
و نشیمن ایشان در سمت جنوبی کوه البرز واقع که
و آنکوه از جبال مشهور جهان و در بلندی و رفعت سرکوب
چرخ گردان است و خوانین و سرکردگان بعد از آنکه از موقف
اعلی مرخص گشته بودند در یاسر و بسم تحویل دار و کنار رود [illegible]
مامور شده از طایفه موضعی را که موسوم بجار و جاوج
اغوای سر باشند استحکام داده در هر یک سر راه بر ایشان
گرفته بجنگ پرداختند و در سنگر اول که جار بود غازیان در
روز گشته جمعی از آن طایفه با جار هم جوار فنا گشته چون سمت
شرقی کوه در تصرف لشکریه بود از آن طایفه تاب مقاومت
نیاورده جار را خالی و بجاوج رفته بنای پرخاش گذاشتند
بعد از چند روز که در جاوج محاربات عظیم و حیلهای متوالی
بظهور پیوسته جمعی از ایشان بقتل رسیده خود را بسنگر

سویم که در فراز کوه واقع و اصعب مواضع بود که [illegible]
مشغول جنگ شدند و آن مکان [illegible] بسیار سخت
مشتمل بر بیشه و درخت که در قله کوه اتفاق افتاده و کمراه
انحصار دارد که مشهور است [illegible] سر اگر پیاده
کرم رو [illegible] بر فراز آن آهنگ صعود کند رسیده قدم
سازد و اگر [illegible] بر قلعه آن آغاز بالا رود
کند خود را از درجه اعتبار اندازد و دلاوران ابدای جرأت طلب
گستاخانه ها کردند که پس جنگ [illegible] باشند
هنگام روز طرح جنگ افکنده [illegible] جمعی از طرفین
بمعرض قتل درآمدند و شب مانند دعای مستجاب که آهنگ
عالم بالا کند به پایمردی جلادت به غار صعود کرده هر چند
[illegible] سنگ و انداختن تیر و تفنگ [illegible]
دلیران از روی پا [illegible] نکرده پای جرات پیش گذاشتند

القصه چندین از آن الیان مقتول و زخمدار گردیدند اما تتمه
الیان [illegible] العدو [illegible] چون از سمت شمالی کوه راه نبود
و طریق فرار برایشان بسته شده بود جمعی از الطایفه از
غلبهٔ ترس سر از سمت از کوه بریده بمغاک نیستی افتادند
و بقیهٔ السیف ایشان اسیر و دستگیر گردیدند بعلاوه معدودی از
ایشان از میانه بدر رفت و تمامی اماکن و مساکن الطایفه
از صدمهٔ جنود مسعود عالیها سافلها گشته اثری از آنها
دران نواحی باقی نمانده در ازای این فتح نمایان دو لک و بیست
هزار روپیه بصیغهٔ انعام و خلعتها بسرگردگان و غازیان
عنایت و فرمان عاطفت مشتمل بر نوید عطایای مجدد از
موقف اعلی خطاب بسرگردگان عز صدور یافت،
در اثنای [illegible] روز عریضهٔ مجدد از سرگردگان مذکور رسید که
بالکل [illegible] مجادله سر الطایفه [illegible] و الیشان را بتار

آب سمور و محل موسوم تقصور تعاقب و جمعی از ایشان از شمشیر
گذرانیده عیال و اطفال ایشان را بقید اسار درآورده عرصه
خارزار را که مساکن آن طایفه بود بالکلیه از وجود آن طایفه پرداختند
اما در حین مراجعت بحکم قضا برف و مه و صاعقه رو داده
قریب دویست نفر از غازیان در میان برف تلف شده اند
پس موکب جهانگشا اینبار گرگان حرکت و از خارج استرآباد
عبور کرده وارد اشرف و سه روز آنمکان دلپذیر مهبط [illegible] گردید
شرف گردید و از آنجا از راه سوادکوه عازم مقصد گشته و از
سوانح حیرت افزا آنکه چون ولایات مازندران تمام جنگل و بیشه و
در زمان سلف جنگل را نبریده اصلاح و بیابان کرده اند
که شارع منحصر بهمان خیابان است اعلیحضرت شاهنشاهی
در اوایل که جنگ و کارزار لزگی بود با حرم طی منازل فرموده جمعی از
خواجه سرایان و غلامان بهمین گمان که سکان [illegible] میپرداختند

میر ذاخته انراه لاینز نظر نون معهود طی کرده در محل سواد کوه
از بار عبیده گذشته با بهیر زیر آب بهجان نزدیک قلعه اوزاد
که از مواضع قدیم و دلنشاست [illegible] روز یکشنبه
بیست و نهم صفر که مقابله شمس و مریخ واقع و هست روز
قبل از ان نحس اتفاق افتاده بود روستایی به رسته نحیف
در پست درخت [illegible] نشسته در حین عبور آن ب
اودس شب [illegible] را بدف گلوله تفنگ ساخته [illegible]
تخمینا بیست قدم فاصله داشت تفنگ را کش داده
از انجا که حفظ الهی در همه حال حافظ و نگهبان وجود بیهال میباشد
گلوله بر [illegible] زیر بازوی راست را بقدر یک دست خراشیده
بر [illegible] دست چپ و از انجا برگردان اسب آمده است
بسر غلطیده رضاقلی میرزا و آن سوار حاضر بود خواجه
[illegible] ابن و فلانا فورح و همت که سگان رکاب را اخبار

و ایشان سراسیمه و بنیات بهر کوه و کمر و بیشه و جنگل سوار

و پیاده گرم جستجو گشته تا خبردار گشتن فدویان رکاب ابد آیات

خود را بجنگل رسانیده بدر رفت چون آن راه دره‌های کوه

و جنگل بسیار انبوه بود اثری بظهور نرسید از آنجا که بینی و کارفرمای

این کارخانه خدای یگانه است تا حال مکرر از اینگونه سهام حوادث

از شست تیرانداز قضا الباد یافته بسرداری الطاف ایزدی

ز آنحضرت برگشته و صرصر این قسم بلایا بهواداری فانوس حمایت

سبحانی غباری بدامن شمع جهان افروز ذات اقدس نیامده

یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره القصه بعد از ورود بطهران

رضاقلی میرزا بعزم ییلاق مشی از رکاب اقدس مرخص و مامور توقف

در طهران گشته بمالیات طهران باخراجات سرکار شاهزاده مقرر

گردید پس موکب همایون در اواسط ربیع الاول وارد فیروزکوه

از یانزده [illegible] از راه سراجه [illegible] و [illegible] وارد [illegible] و از آنجا [illegible]

از راه ساوجبلاغ متوجه مقصد شده بود و عزم ... رادکانی
... و سرکردگان طوایف اکراد که در سواحل جبال البرز و اماکن صعب
المسالک داغستان ماوا داشتند بشرف پابوس سرافراز
شده بودند و در صدد اطاعت و فرمانبری در آمده هر یک بسرانجام
لوازم و بورغه مال رسیده خود پرداخته بودند و در عرض ... الخرغاری قموق
که منتهای داغستان بود منقوکوکبه عالی گردید از قضایای سانحه
... آن مکان بعرض خدیو والاگهر رسید مقدمه انقلاب خوارزم
و قتل طاهرخان والی آنجا بود بکیفیت الواقعه اینکه سابقا در
حین توقف رایات جهانگشا در خوارزم جمعی از اسرا ازوریه
و طایفه اورال که در سمت شمالی خوارزم متصل بقزاق می نشستند
از صدمات جیوش ظفر شعار فرار اختیار نموده بودند درین
اوقات نورعلی ولد ابوالخیرخان والی قزاق با طایفه ...
کرده آمده قلعه خیوه را محصور و بعد از چندی بر قلعه مسلط و طاهرخان

را بالعفنی از روسای کرم از هواخواهی این دودمان میزدند مقبول

و معلد قلاده والملکری گشته از استماع ابخر نصر الله میرزا با جمعی

از سرکردگان و افواج قاهره خراسان به مهم اسرار خوارزم و استمر

داد و تسخیر آن ملک مامور و محمد خان قرلو و حاجی محمد علی الدین خان

سات راه در بار معلی صاحب اختیار و بونات سرکار شاهزاده

ساخته دستور العمل مفصل که قانون کشورگشایی سلاطین آفاق

سبتو انسته بود بایشان داده روانه خراسان فرمودند که

به تهیه و تدارک السفر پرداخته در روز بروز روانه بنیل و در رکاب

شاهزاده از جمله عازم سفر خوارزم شوند و موکب همایون یک

ماه در غاری سوق مکث و حاصل و لاخان سمحال و حاجی خان

قموقی و احمد خان اوسمی با جمع عظمی و اهالی داغستان وارد اردوی

معلی و شرف اندوز تقبیل عتبه علیا گشته بهره یاب عنایات

شاهنشاهی و خلاع فاخره و عطای اسب با زین و اسبات طلا

اسباب طلا مناهی گشتند و در ابتدای ماه رجب بعزم تنبیه کفرستان
او [illegible] مساکن ایشان در منتهای افغانستان واقع و بحدود
چترال اتصال داشت روانه گردیدند و صعوبت راه و سختی آن
بمثابه بود که بپای مردی اسپ قلم طی وادی توصیف
آن نتوان کرد و در تمام آن کوه که [illegible] تا دوازده روز
قطعه زمین هموار و مسطح پیدا نشد در اکثر [illegible] دو نفر پیاده پهلو
نتوان رفت بصعوبت پیدا میشود قطع نظر از آن بحدی
سلاقیمت دارد اینها در تابستان قلل جبال آن هیچگاه از برف
خالی نیست و اکثر اوقات تابستان آن بزمستان امکنه دیگر
لاف مساوات میزند با سردی روز دیگر در آن نواحی تنبیه کفرستان
و اسرار پرداختند از سوانح اتفاقیه اینکه جمعی از جرایرچیان را
بتنبیه و رهبرگی مامور ساخته بودند چون جرایرچیان را ابلدی
بدرقه راه بود در مقام نامناسب مابین کوه برف آغاز

جنگ کردند جمعی از فریقین فریق فی الجنة و فریق فی السعیر
بمعرض هلاک درآمدند چون موسم عقرب و فصل خریف بود
و نزول باران و شدت سرما مانع شد که نهضت طلیعه اعلام بر وجه
تعجیل بعمل آید لهذا از آن منزل حرکت و عطف عنان فرمودند
سرحابی پیر بالوح و بده اعروف از قسموش حرکت و موکب همایون
روانه دربند کردند چون احمد خان اوسمی را در حین توجه موکب
همایون بجانب اقحوش با جمعی از غازیان مامور بکوچانیدن
خانواری و ملازم لگزیه قراقیطاق ساخته روانه فرموده بودند
امر همایون صادر شد که غازیان مامور نیز حرکت کرده در دربند
بموکب همایون ملحق گردند و در عرض راه در حوالی جراغ من اعمال [illegible]ستان
بعرض رسید که در جنگل غازیان از قیطاق پیشتر و جنگل [illegible] بوده بود حرکت
کرده بودند فوجی از اشرار لگزیه قراقیطاق بتحریک اوسمی از میان جنگل
و کمر بوده کوه شروع بسلک تفنگ و غازیان در تنگنای جنگل خود را

غازیان و در چهار لکریه اسیری بظهور رسید و زیاده ایشان کوسنه
و در روز سیم رمضان مراجعت بسمت و سمت کافر [illegible] فرنگی
در بند را که جای پر آب و علف بود برای قشلاق اختیار و حرم محترم
در بند و اعروق را با لقبه از دارد در بند اصطار و منقور فرمودند
که هر یک از روسای و غازیان خلانه و سر از چوب و بی نیز بیست
داده بتهیه سامان و اسباب زمستان پرداختند از مویدات اقبال
که در آن توقف موکب جاه و جلال روی داد اینکه سابق العارض
یافته که در جنگل مازندران بعضی بجانب اقدس مراجعت نمودند چون
بجنه نفر از طایفه بابیه که در همان اوقات فرار کرده بودند مظنه
میرفت کسی برای دستگیر ساختن آن جماعه تعیین و فراریان [illegible]
را در حدود او یه و سافلان گرفته بحضور اقدس آوردند معلوم شد
که یک قدم غلام و لاور زنانی نیز با غوای آقا میرزا ولد ولاور مصدر
این حرکت شده بود اما میرزا زاده را رای صدور این حرکت متعرض نسبت

سیاست در آورد چون پاسیلقدم اقرار عالی بخشی شده بود و او را

از هر دو چشم کور کردند و نیز در آن او وفات یافت از نزد محمد شاه

پادشاه والاجاه ... تحف و هدایا جهت تهنیت

فتح توران ... در رسیده و اعانت خاقانی ... گشته (انصراف)

حاصل نموده ... افندی و ... افندی نام ازو (ست)

دولت عثمانیه به سفارت مامور و به اتفاق جانشینان ایلچی روم که

از دربار عثمانی رخصت انصراف حاصل کرده بود در ماه ذیقعده

وارد درگاه معلی و نامه پادشاه والاجاه روم را که مشعر بر اعتذار

قبول و تصدیق مذهب جعفری و تفویض رکن بود رسانیده

جواب بحضرت پادشاه سابق الالقاب مرقوم شد که قبل از این

که پادشاهی آل سلاطین ترکمان اختصاص داشت

بعضی از ممالک ... هم و هند و ترکستان داخل حوزه مملکت (الطفه)

بود لیکن از آن که با اقتضای تقدیر سلطنت ایران به سلسله صفویه

استقلال یافت در عهد آن سلسله علیه با نواع تصرف اورنگ
وکابل با نواع تصرف سلاطین هند و عراق و عرب و دیار بکر و بعضی
از آذربایجان تصرف دولت عثمانیه در آمد چنانچه تقلون سرزمین
مشحون است و حدود سنوری هم که فیما بین خاقان مغفور امیر تیمور
و اجداد و خلد مکان پادشاه سلیمان تمکین قرار یافته معلوم
میباشد و در معان که تا بسند الهی جلوس سریر اورنگ سلطنت
از آن واقعه شد سوی معهود ضمیر گشت که الحال الله تعالی
ممالک موروثی که در تصرف سلاطین اطراف است استرداع
واسترداد شود سوای ممالک متصرف فیه روم که اولا الحضرت
[illegible] العول الکامل حسنه تصدیع و هم سرکار صورت حصول
یابد فهو المطلب و چون غرض اصلی نظم مهر و سنه اصلی ابلیت
است البته در باقی مواد مصالحه [illegible] و مملکت فیما بین
خدایی نخواهد بود و هرگاه مقرون بقبول نگردد مکنون بال از انگاشته

ز این سنوح یافته کول و حقیقت خلافت خلفای راشدین رضوان
الله علیهم اجمعین را که مذهب آبای همایون و اردوی میمون [illegible]
بالبیان واللسان اذعان و قبول کرده از رفض و تبرا امرا و تولای
ایشان تولا نماید و برای تاکید این معنی از علمای اخیار و قضات
و [illegible] که ملازم رکاب ظفر [illegible] و بر [illegible] و از انوار مهر آثار بوده تحقیق
و استفسار فرمودند همگی بعرض مقدس رسانیدند که بعد از بعثت
حضرت خیر المرسلین صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین هر یک
از صحابه راسخین در ترویج دین مبین بذل نفوس و اموال و هجرت
از اهل و عیال و [illegible] و اموال اختیار و یوم بیوم لیالی و ایام وطن و [illegible]
و عام را بر خود قرار داده بان جهت بشرف صحبت خاتم جناب
رسالت مآب اختصاص یافته بپیرایه [illegible] تشریف نزول آیه
وافی هدایه والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین
اتبعوهم باحسان گرویدند و بعد از رحلت حضرت سید الابرار علی

بنا بر سنت باجماع صحابه که از اهل حل و عقد کار است بوده

بر خلیفه اول ثانی اسمی [illegible] تمامی العارضه نشستن خلافت [illegible]

مختار ابی بکر صدیق رضی الله عنه و بعد از وی و نصب اصحاب

بر فاروق اعظم امیر المؤمنین و الحجرات عمر بن الخطاب و بعد از

[illegible] امیر المؤمنین عثمان بن عفان و بعد از وی حضرت اسد الله

الغالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب علی ابن ابی طالب علیه

الصلوة و السلام قرار یافت و هر یک از خلفای اربعه بمدت

خلافت خود با اسم بالکل طریق وفاق و معرا از شوائب

خلاف و نفاق بوده از هم اخوت و ائتلاف مرعی و ملحوظ داشته

و دین مبین از طرف کفار و مشرکین مصئون و محفوظ ماند

و بعد از خلافت خلفای اربعه رضی الله عنهم اهل اسلام در اصول

عقاید متفق بوده اند اگرچه بمرور دهور و [illegible] عوام [illegible]

باعتبار اختلاف علمای اسلام در بعضی از فروعات [illegible]

صوم و صلواة و حج و غیره اختلاف راه یافت لیکن در اصول مذهب
و محبت و اخلاص بحضرت رسالت پناهی و اولاد و اصحاب او بعض
قصور و خلل و فتور راه نیافته تا زمان ظهور شاه اسمعیل همه
دستور مستمره بوده ایشان سر بر خط حکم اقدس و ارشاد امر
اقدس ترک آثار مبتدعه درست و رفض نموده بذیل محبت دوازده
[illegible] ارکان [illegible] و دین متین [illegible] کردند در [illegible] یعنی
ما [illegible] سر رشته در بدو الجلوس میمنت مانوس اقدس [illegible]
تعهد فرمودیم که عهود [illegible] بود با اعلیحضرت فلک رفعت
خاقان البرین سلطان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر
ذوالقرنین پادشاه اسلام برادر [illegible] الاحتشام یعنی سلطان
ممالک روم اعلام و المطالب را بر وفق مامول بذیرای احتشام [illegible]
[illegible] بتاییده الهی قریب الحصول و در شرف
انجاح و وصول است در وقت که ساخت [illegible] مطلع [illegible]

ما همچه روایات فیروزمند و منقولات اسلاف پیوند بود نتیجه تزید
التاکید از سر حد استحکام انکار و لوح خاطر متغافل نیست بلکه
از عهد [illegible] العلمای و محبیه الربانی ملا علی اکبر ملا باشی و [illegible]
علمای کرام در رکاب نصرت انتساب حاضر و شخص انور
حضرت [illegible] منظما بر بوده در مجالس خلوت استعلام فرمود
همان مراتب سابق را معروض داشته و به جهت حجاب
شبهه و ابهام از پیشگاه ضمیر اقدس مرتفع و ماده [illegible]
و [illegible] مندفع گردیده به تحقیق پیوست که [illegible] رفض و بدع
و اختلاف ناسی از فتنه انگیزی شاه اسمعیل بوده والا از
صدر اول الی هذا ظهور او همگی اهل اسلام در مناهج اصول
بر یک طریقه ثابت و راسخ بودند بنا بر [illegible] بتایید
ربانی و الهام سبحانی حکم اشرف اقدس [illegible] از موقف عز
علا صدور یافت که بیخ و بنیاد [illegible] اسلام تا هنگام

ظهور شاه اسمعیل بهکلی ایشان خلفای راشدین را علیه علی
الحمق میدانسته بهمان دستور بهر بلیت خلیفه بر حق دانسته
از سب و رفض محترز باشند و خطبای کرام و نقبای عظام آن
منابر سامی و مناقب صحابه صفای کرام را اندکی و جاری
ساخته در تحریر و تقریر نام ایشان را بترحمی یاد نمایند علامی
فهامی خلاصه الفضلای الکرام میرزا محمد علی نایب الصداره ممالک
خاقانی روزنه فرمودیم که مضامین حکم همایون را بهکلی دور و نزدیک
ابقا و ایشان نیز بسمع قبول و اذعان اصغا نموده تخلف از
مدلول آن را موجب عذاب الهی و مورد سخط و غضب شاهنشاهی
دانند

در شب چهارشنبه چهاردهم شهر محرم الحرام تحویل آفتاب
عالمتاب در برج حمل واقع گشته [illegible]
بر جنود ریاحین [illegible] استیلا یافته گلگون قبایان گلزار

عقعه بر القلعه بلند و قلعه سپهر مانند مستولی شده او

ناچار ترک قلعه وحصه ... و ایل و دیار کرده فرار اختیار و آواره

آواره و قدم فرسای صحرای ادبار شد و بقیه قلعگیان و اهالی فراه

روی نیاز بدرگاه خدیو آفاق آورده از روی عذر خواهی جبهه سای

موکب شاهنشاهی گشتند تقصیرات ایشان بعفو مقرون

مقرر شد که القلعه استوار را که از سنگ و آجر پرداخته بودند

ویران و با کوه و تل را با خاک یکسان کردند و [illegible] قسمت

دریافت که بعد از تسخیر ممالک خوارزم و تنبیه ایلبارس

والی سابق طاهر خان چنگیزی به الکای تعیین گشته موکب

همایون عازم خراسان شده بود در ایام توقف موکب

مسعود در داغستان بعرض اقدس رسید که اسرا از آرال

و خوارزم بمظاهرت و اغوای ولد ابوالخیر خان والی را مقتول

و ولد ابوالخیر خان را بوالیگری قبول کرده اند چون صدور [illegible]

و از فراق و اتفاق [illegible]

پاره جاده [illegible] نظر خان

اینکه رفت از اهالی خوارزم وارز [illegible] باوصف مروت و ضعفا که
که از جانب اقدس شاهنشاهی وزارت پناه نسبتهای بالا ملاحقه
بسیار ظهور پیوسته عین ناسپاسی و کمال ناحق ناشناسی
بود لهذا امر العلیه شرف نفاذ یافته که حاکم ممالک خراسان بود با
افواج خراسان و توپخانه و استعداد کامل مامور به تسخیر
و تسخیر خوارزم و مقرر فرمودند که بعد از نوروز فیروز عازم
شود از بوق اسوق با اهالی و اعیان و رؤسا و سرکردگان
ایل خوارزم از توجه موکب شاهزاده خبردار گشته از [illegible] باده
سرکشی که در دبیر خمار در عقب داشتند هشیار گشته از روی
اضطرار نادم و پشیمان و خائف و هراسان عازم خراسان
شده در حدود مرو بخدمت شاهزاده پیوسته مستدعی
عفو گناه و متعهد خدمت و سپردن بقیه اسیر و دادن
فوجی ملازم جدید شدند و شاهزاده در مرو توقف و بعد از عرض

و حصول اذن و رخصت از خدمت شاهنشاه سلیمان شوکت
بسبب آنکه بهجهٔ ارسلان اوبک خوارزم در رکاب سعادت
انتساب مشغول بخدمت گذاری بود از روی اخلاص سالک
طریق سرباری و جانسپاری بود و نذر در بار خلافت مدار
قاآنی بمراعات حقوق خدمت و ضعیف باقی و ملاحظه
پاس نیازمندی و شکسته بالی ایشان [illegible] الطالبه
اغماض مقرون و البکری را بر طبق مسئول الجماعه با ابو محمد
خان ولد ابلبارس که از سایهٔ [illegible] تخت لوای نصرت مدار
موکب عالی مقدار شاهزاده نامدار به عنایت و الطاف
مذبور برادر خود را جمعی از روسا روانه رکاب نصرت انتساب
نموده مقرر فرمودند که شاهزاده والی مذبور را [illegible] ساخته
روانه و محمد [illegible] برای ملازمت رکاب همایون
از جوانان کار آمد ایل و خوارزم گرفته روانه دربار معلی

معلی و نقیه اسرا سر مستخلص ساخته تتمه جانواری
مکه و سوت را که در انولایت بدفع الوقت گذرانیده
مانده بود با کوچ خانه روانه خراسان ساخته و در [illegible]
از طایفه یردقی و مایون تعهد و رخصت انصراف
بخوارزم حاصل نموده روانه خوارزم و سایر زاده بجانب
خراسان منصرف و در بیست و دویم جمادی الاخر وارد
ارض فیض نشان گردید

از سوانح امور آنکه بعرض اقدس رسید که در
اوسط ماه شوال شخصی مجهول مجهول الحال از او بمافات او به
سا فلان در لباس درویشی وارد و از آنجا عازم بلخ گشته
در آستانه مقدس شاه مردان که نزدیک بلخ است ادعای
امامت و اظهار معجزه و کرامت کرده جمع کثیری [illegible]

و تا حین ملخ باعصمت الله قتخان و سعید سور عالی و اکثر
از سیلان اوزبک یا و کرویه ندر در اندک روزی قریب دوازده
هزار نفر سرنو ربیع و از اطراف تمام اوزبکیه حتی بنابر محمد خان
والی از عقل خالی از روی نیاز بزیارت درویش مذبور رفته خاک
مدرس را بجاروب مژگان رفته بعد از آنکه رفته رفته کار درویش
مذبور بالا گرفت والی خالف شده جمع را بسر نو فرستاده فیما بین
جنگ واقع و فسون اینطرف شکست یافته وکیل بلخ با جمعی در میانه
بقول و فسون اوزبک نیز دست بفساد بر آورده در بردن و دزدیدن
بسر بهر یک از مردم خراسان را که دیده بقتل رسانیده [illegible]
دوراک منحصص شده بعد از رسیدن این خبر بعرض اقدس جمعی از
غازیان سرحدات خراسان بسرداری محمد حسین خان چپک
بیگلربیگی خبوشان و الله‌وردی بیگ و محمد قاسم بیگ
قرملو و جمعی از نواهض برای دفع این فتنه و تنبیه درویش مذبور با اوزبکان

با توپخانه و استعداد مأمور بلخ و مقاران آن بتاریخ یوم جمعه دوازدهم
ماه ذیحجه الحرام خبر رسید که در اثنای محاصره [illegible] درویش وار [illegible]
عصمت الله مذکور که از جانب درویش پادشاهی ترکستان
نامزد او شده بود بتقلب الغاث رخنه از او [illegible] [illegible] و در
احوال مریدان بسبب اعتقاد راه یافته قرار در روس مذکور
در آستانه سابق در آن محاصره و عصمت الله بعد از دو روز
بار سفر بجانب سفر بسته خواجه نعمت منسوب آستانه ما نیز فرار
یافته با جمعی از غازیان درویش با متعلقه را مقید ساخته نزد
والی آورده جمعی که بانسه هوای طبل در سر او بودند متفرق و از اشرار
شرکه محرک فساد بود جمعی دستگیر شده بمعرض سیاست درآمده
امر همایون صادر شد که سرداران سابق سررشته کار از دست نداده
بهمان ضابطه مقرره عازم مقصد و باتفاق والی بلخ اسرار و جمعی از
مفسدین که در جاهای [illegible] [illegible] طلب کشته فتنه انگیز

اند مشغول و آن گروه را تا دست بلیغ نمایند چون بهیچ وجه دستگیر

نیافت احمد اوسمی بجانب اوار آواره گشته قلعجات و مساکن

او با خاک یکسان و تمامی محال داغستان قریه بقریه و محال بمحال

پامال سم ستوران دلیران و دست فرسوده تطاول غازیان گردیده

و همه محال و سرحای که نزدیک داغستان بودند با جمیع سرداران

از غازیان رکاب و ملتزم خدمت و اطاعت گشته تمامی

حکام و اعاظم توابان و نغای و چرکس که در ربقه عهد مطیع فرمانروایی

نموده‌اند علاوه انقیاد و یکرونگی رفتند و نیز در خلال اینحال از جانب

سلطان محمودخان پادشاه والاجاه روم نامه رسید مشعر بر اینکه

از قبول تصدیق مذهب جعفری و دادن رکن کعبه معظمه که مخصوص

نماز این جماعت باشد عذرخواه بوده اظهار کرده بود که در ازای

آرای این دو مطلب امر دیگر از آنحضرت خواهش شود در سال گذشته

در حینی که قصه بین از دربار عثمانی همراهی اعتنا رسمین معتنی آمده بود

بتوسط ایشان هم بجانب پادشاه والاجاه روم نوشته شد
که مهیا و مستعد باشند که بعد از انجام امور داغستان متوجه روم
و عازم المرز روم خواهیم شد چند بتوقف نموده در جواب نامه مذکور
همان مضمون نگاشته تعلیم تصریح و اعلان شده پادشاه
والاجاه مدلول آن را [illegible] موکب جهان گشا الکاهی بخشیدند محمد
خان قلعه را با ایالت دربند تعیین و جمعی از غازیان را باطاعت
او مامور ساخته در یوم چهارشنبه پانزدهم شهر [illegible]
با جاه و جنود از سمت داغستان لوای توجه بجانب معان افراختند
و چون از اورنگ موکب همایون بجانب معان حرکت کرده
برخلاف ایام گذشته توقف که هوا در کمال خوشی میباید نشست
برف و باران شدید [illegible] کرده لاینقطع از سر و بر آسمان
آب بر سر سالکان عرصه غبرا میریخت و قطره سحاب
[illegible] از تشنه [illegible] چون دست [illegible] از کف [illegible]

آسیای سالیانه گرد سپهر رجوع محتاج چنین آبی روز رفع
خشک مغزی فلک را اینگونه آب کرد و سر چرکاو بود از
شدت باران اوج سیل بجای رسید که در انهار آثار طغیانی
از کواکب سحابی در رود کهکشان پدید و ساحت خاک
عالم آبگینه لطافت پهلو بر چرخ اخضر میزد و دوات و اسباب
از کثرت لای و گل و نزول برف و باران و شدت سرما عرضه
اسقاط و اتلاف و اردو بند با کنار لشکر که ده منزل بود دو روز
چهل روز طی گشته در اواخر حوت و رود بکنار لشکر [illegible] کرد.

۲۴

شب پنجشنبه بیست و چهارم محرم بعد از انقضای
یازده ساعت و چهل و دو دقیقه از حلیه شب لباس مشکفام عباسی
در سر و الکلیل فرقدان را بر سر داشت سلطان سیارگان که از زینت
رود و در خیمه نو بر تو فلک [illegible] بود و [illegible] از بهایخانه حوت

حوت مربع حمل رخت کشیده سعی سریع السیر نسیم از جا
بسوی آرای بهار در ازلال افلاک گلذار بارسای تحفه دیدبانی
بنفیس نفحات عطر بار سه فرمان برآن قوای نامیه قسر اطلاق
گل سوری را در صحن چمن سر برافراختند و لشکر ریاحین کار از [illegible] هست
به تسخیر ممالک باغ و راغ از جا در آمده محاصره حصون شاخها
و قلاع گلها سر پرداختند پاسبانان باسلان طبایع برای دفع غلبه
برودت که قبا بر خدا بر بهمن شوکت سباط و دارای اسکندر
را حاصل بود و سایل صبا و شمال را برانگیختند و افسر بار اعلام
سرو و صنوبر تعطیل خلاف اسیجاب ساجرت برچاشتند
و سیادات سنبل پوشش شمشاد و نارون و قضاه مجالس سفید
شکوفه و نسترن که صدر نشینان ایوان بستان اند در روضه عالم
الالوان گلذار سیماء بر بدست و صفا تکامیه یکرنگی نوشتند و
جعبوس برجا سیجویی طبهای سوری سولت [illegible] چو نشان ستاره [illegible]

چنانکه گلشن میشود بشوکت نشان شوکت شکننده چمن
نوروزی آراسته گشته بعد از انقضای ایام عید از چهره
فرسخی جواد عبور صحرای مغان قرارگاه گوکچه منصور ساخته
بیست یوم در آن مکان خیام توقف افراشته تا [illegible] بجانب
آمده از راه هشترود و مراحل نهضت والیه چهار فرسخی تبریز عبور کرده
عاشورخان [illegible] را بایالت تبریز و سرداری آذربایجان سرافراز
ساخته از آنجا بفیروزی [illegible] در حوزه اختیار او مقرر کرده
امر فرمود هر که بگلربیگیان دربند و شروان و تفلیس و ایروان و قراباغ
و افشار هر یک با فوجهای خود و حکام مابین [illegible] بوده
باتفاق سردار باعانت یکدیگر [illegible] و چون [illegible] نصرالله میرزا
که در ارض اقدس توقف داشت مامور شده بود که شاهزادهای
کرام شاهرخ میرزا و امامقلی میرزا بعزم بساطبوسی وارد دربار
معلی شوند در بیست و چهارم ربیع الاول در منزل [illegible] وارد [illegible]

همایونی بهمت شهزاده سعادت خان روانه و جمعی از ارباب طرب
هندی که در سلک مطربان سرکار انتظام داشتند عوض جمعی
از اهالی [illegible] که در فنون نوازندگی بطریق هندی اندوخته در رقص [illegible]
ماهر ساخته بودند بهدایت آن برادر مرخص ساخته فرستاده چنانچه
چون منظور نظر اقدس آن بود که سلاسل در صدد و تعداد کرده اند
فرمان همایون بعز نفاذ پیوست که غلات سپهر [illegible] حمل و نقل بغداد
شود پس اعلام جهانستان از راه شهرزور و قلعه حولان [illegible]
آمده خالد پاشا حاکم بابان و شهرزور قرار و تسلیم بیک [illegible]
خانه پاشا با اتفاق رؤسا و عظمای اکراد وارد دربار خلافت مدار
گشته بخطاب خانی و ایالت الولایت سربلندی یافتند و تمام
الکه زور و کردستان لزوم تجویز اطاعت در آمدند و از آنجا متوجه
کرکوک گشتند. چهاردهم جمادی الآخر ظاهر کرکوک مضرب دولت گردید نقد
آنجا با استحکام قلعه [illegible] شده راه اطاعت [illegible]

کشودند چون توپخانهای همایون که از راه کرمانشاهان وارد شد رفته
بایست باردوی معلی ملحق شود بانتظار ورود توپخانه چند روز
مکث و بعد از یکهفته که توپخانه بموکب همایون پیوست قلعه را از
سه چهار طرف نشانه تیر گلوله توپ و خمپاره کرده یکروز را بهنگام شام
آن آتش بلا را بر خان قلعگیان نازل و منزله بوازل سماوی ساخته
عصر انروز که روز دوشنبه بیست و یکم ماه مذکور باشد قلعگیان از
توقف آن آتش جانسوز کمان وارباب صدمات توپهای قلعه
شکن و خمپاره های بنیاد افکن بیتاب و توان و مستدعی امان شدند
عفو خطاپوش خاقانی ارباب [illegible] پذیری در آمده روسای [illegible]
را بسراپوش خلعت عفو و بخشش ساخته فوجی را بهر ضبط قلعه
اربیل که از قلعهای معتبر آن سمت بود تعیین فرموده آن سرحد را که در
ابصرب گلوله توپ قلعه کوب و خمپارهای خانمان سوز بحیطه تسخیر در

[illegible]

احمد پاشا سرای تذکره اتمام مطالب معهود دنیای مصالح روانه
مشغول شده بود منظور نظر اقدس این بود که از کرکوک تجاوز نشود
و در آنجا سواد فرمانی از پاشا [illegible] الاجاه روم که بر طبق فتوی شیخ الاسلام
و نقیب [illegible] علما صادر شده بود از خارج بنظر رسید مشعر بر اینکه قتل
و اسیر طایفه ایران مباح و مذهب ایشان مخالف اسلام است
و اقتضای دولت عثمانی الفرمان و فتوی را مصحوب عبدالله افندی
بموصل فرستاده حسین پاشا والی حلب را نیز با جمعی از پاشایان
و عساکر بمعیت حسین پاشا والی موصل مامور ساخته بودند لهذا
محرک عزم ثابت گشته روز چهاردهم ۱۴ رجب لوای نهضت
بجانب موصل و فلک [illegible] روز پنجشنبه بیست و سوم ۲۳ ماه [illegible]
موکب ظفر کوکب بچهار فرسخی موصل واقع شده فوج پاشا حاکم
[illegible] که از محافظان قلعه بود با فوجی از سپاه روم مرکب تهور بمیدان
رانده بمقابله [illegible] منصور [illegible] ایشان [illegible]

شمشیر گسسته تقیه قرار و بامن عافیت بحصن اختیار نمودند

و در روز بیست و پنجم [illegible] سپهر مطلع طلیعه شوکت و جواز ار [illegible]

حضرت یونس بن متی علیه السلام مضرب سرادقات

گردید اولا ایلچی و نفر از علمای موصل را برای القا و افهام مدعا

بدر معلی طلب فرمودند پاسایان از فرستادن ایشان

تحاشی نموده بقلعه داری پرداختند پس حکم همایون بمحاصره

قلعه نافذ گشته فرمان پذیران از دو جانب قلعه جسر [illegible]

پیوند بر رود خانه موصل بسته توپخانهای اژدها هیبت

دوزخ لهب و جرایجیان بهرام کین جلادت حسب فوج آغاز

عبور کرده بسر انجام اسباب قلعه گیری و بردن سیبه و حفر نقب

اشتغال ورزیدند بعد از آنکه دریای آتش محیط قلعه گردید در

جمعه [illegible] شعبان بهنگام سحر بسلک توپ و تفنگ و سنان

زنبورک و خمپاره [illegible] آسمان آهنگ [illegible] قیامت [illegible] قلعه [illegible]

به سکار کردند و گلوله توپ و خمپاره دو دار نهاد جانها و کردار
بنیاد جانها نها بر آوردند و چند روز بدین نهج بر آب حیات
قلعگیان [illegible] ... و گلوله توپخانه جوار [illegible] و [illegible]
میکرد تا انها پاشایان چون دیدند که عزم فلک اساس خسروی از
سر استطلت می نیل مطلب باز نخواهد گشت جمعی از علمای اعلام
و افندیان کرام و روسای اوجاق را با اسپان بازی نژاد کوه پیکر
و شکنهای لایق درگاه سپهر رواق فرستاده متعهد گشتند
که جمعی را بدربار قیصری فرستاده مامور معهود را انچه بکلیه دلخواه
اقدس است بین الدولتین صورت انجام دهند و از انجا که الطاف
سرسری و تسکین شعله ضرر مطمح نظر انور میشود قبول این مسئول
فرموده رسولان ایشان را به پوشش کسوت امان و [illegible] اندوز
تشریف عفو و اطمینان ساخته پاشایان نیز قاضی و مفتی
موصل را با چند نفر از سران عثمانی روانه اسلامبول نموده بعرض

حال پرداخته مقارن آن محمد آقا که از جانب احمد پاشا بدربار
عثمانی رفته بود معاودت کرده خبر آورد که پادشاه اسلام پناه روم
او را طلبیده بالمشافهه فرموده اند که در عالم دوستی و برادری
این توقع را نداشتیم که جناب نادری از حد دستور تجاوز نماید
هرگاه مدعای ایشان انجام مدعا است و راس الحمد
گفتگوی مطلب نمایند امور معهوده مقرون بحصول خواهد شد
اما چون تجسس مذهب موهم حدوث فتنه عام و موجب
اختلال این دولت ابد قوام است محمد دار نقطه حامی دین الله
و احمد پاشا را در امر مصالح نادادن مختار ساخته بودند لهذا
در دویم رمضان عطف عنان بجانب کوک فرمودند چون
زیارت اماکن مقدسه مکنون ضمیر بود بعد از ورود بقرابه در
حوالی حانقلی سیار دوی و عازیان را گذاشته با فوجی عازم
عتبات عالیات گردیدند و در منزل سهروان سلیمان پاشا

پاشا کدخدای بغداد و ما محمد آقا [illegible] و دیگر از جانب احمد پاشا
با پیشکشهای لایق وارد و بعطای کمر خنجر مرصع و خلاع فاخره
و انعامات وافره از این احسان گشتند و محمد آقا برای اطلاع
خیر الطرفین موکب همایون و قبول امر مصالح از جانب احمد پاشا
محمد آقا روانه درگاه قیصری گردید اعلیحضرت شاهنشاهی بعد
از آنکه از زیارت مرقد منوره کاظمین علیهما السلام سعادت
اندوز گشتند بر کشتیها که احمد پاشا در کمال زیب و زینت
در کنار دجله بر بست داده بود از آب عبور و ادراک زیارت
مزار امام ابو حنیفه رضی الله عنه نموده عنان منصرف بعتبات
مشرف گشتند چون تمامی علمای ایران و افغان و بلخ و بخارا
و سایر بلاد توران در رکاب اقدس حاضر بودند و همگی همت
علیا مصروف باتحاد مذهب اسلام و رفع شبهه و نزاع از
میانه امت حضرت خیر الانام بود علمای مشهد مقدس [illegible]

دجله و نواحی بغداد را نیز حصار و در آستانه مقدسه علویه

و عتبه بهیه غرویه مجلس آراسته و انجمن مجاوره را انعقاد دادند

که طرفین با یکدیگر گفتگو کرده مواد منافرت را مندفع و حبل

مغایرت را منقطع سازند لهذا علمای فریقین در آن درگاه

عرش اشتباه مجمع گشته بعد از مقاوله که مسرت عامه

ملت محمدیه را از رای سلوک و سهولت تصفیه دادند

و نسخه مشعر بر کیفیت ماجرا مسوده راقم حروف قوم

و بمهر علمای افاضل و حصار مختوم گشته نقلی آن در خزانه

مقدسه غرویه ضبط و بمهر سوادی از بلدان ممالک محروسه

سوادی از آن نفاذ یافت

غرض از تحریر این وسیعه و تسطیر این صحیفه آنست که چون

بعد از بعثت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله

و اجمعین هر یک از صحابه را [illegible] ترویج دین مبین

سنین سال بنفوس و اموال مساعی مشکوره
و مجاهدات مبرور کرده پیرایه پوشش شریعت منزل ایه
وافی بزرگ السابقون الاولون من المهاجرین والانصار
گردیدند بعد از رحلت حضرت سید الابرار بنای خلافت
باجماع صحابه کبار اهل حل و عقد که امت بوده اند بر خلیفه
اول ثانی اثنین اذ هما فی الغار صدر نشین مسند خلافت
احمد مختار ابوبکر صدیق رضی الله عنه و بعد از وی نصب و
انتصاب فاروق اعظم مزین المنبر والمحراب عمر بن
الخطاب و بعده بشوری و اتفاق جناب ذی النورین عثمان
بن عفان و بعد از وی اسد الله الغالب مظهر العجائب و مظهر
الغرائب علی ابن ابی طالب علیه السلام قرار یافت
هر یک از خلفای اربعه در مدت خلافت خود بانهج مناهج [illegible]
و اسلاف و [illegible] از سوابق اختلاف بوده رسم مصادقت

محوطه و حوزه ملت محمدیه را از طریق شرک و کین مصون
و محفوظ میداشته اند و بعد از انقضای مدت سلطنت خلافت
به بنی امیه رسید و بعد از آن به بنی عباس انتقال یافت
ایشان سر به همین ملت و عقیده بالی و بخلاف خلفای
اربعه قایل بوده اند تا آنکه در سال نهصد و شش شاه
اسمعیل صفوی خروج و بر معارج سلطنت عروج کرده علم
علمای آذربایجان و گیلان و اردبیل ترغیب [illegible] حقیقت
خلفای [illegible] را آماده قلوب عام از مبالغت و سطوت
ایشان نموده علاوه آن سب و رفض را که خامه از
لسان از ینجهت از ذکر آن زبان حسرت و الکام خاموشی
میکشد شایع و در منابر و مساجد از تلونه اقوال
اعلان انواع فضایح و قبایح کردند و بعد از شیوع این معنی
اهل سنت و جماعت نیز از اطراف آغاز معادات [illegible]

معاودت به ترک مصافات کرده و نهضت و اسرا ابیعه

را مباح داشته بلکه اسرای امت خیرالورا در فرنگ

و باقی ولایات غیر صحیح و سر ایشان شکسته و از جاده سنت

تا ایام خاقان مغفور شاه سلطان حسین متداول و معمول بود

تا اینکه رفته رفته ترکمانیه دشت و بعد از آن افاغنه قندهار

و همچنین رومیه و روسیه از اطراف رخنه در بنیان ممالک

ایران و اساس سلطنت و مملکت را ویران کرده قلع و استیصال

از ایشان بر خود لازم داشتند چون مشیت مالک الملک

لم یزل بامری تعلق گرفته بود که آسمان از پرده نیلگون بساحت

شهود و بروز می آید لهذا کوکب اقبال و بدر وجود سعادت

استمال اعلیحضرت قدر قدرت کیوان منزلت مریخ صلابت

ملجأ السلاطین و مرجع الخواقین قهرمان دودمان رفیعه الشأن

ترکمانیه برق خرمن غرور گردنکشان جهان پناه شاهنشاه سبحانیه

تاج‌بخش ملوک ممالک عجم و توران طهماسب خان و نادر دوران [illegible]
ملکه و سلطانه به نحوی که در تاریخ نادری تفصیل حال خجسته مآلش مذکور
و مسطور است از مطلع ملک ابیورد آغاز طلوع و بنیاد سطوع
کرده ظلمت زدای ساحت ایران گشته ممالکی را که بمقتضای
انقلاب دهر متصرف غیر درآمده بودند بزور بازوی تایید الهی و قوت
سرپنجه ظل الهی انتزاع و کشورستان شوکت ارباب [illegible] انتزاع نموده باتفاق
در سال هزار و صد و چهل و هشت در شورای کبرای صحرای مغان که
عموم وضیع و شریف ایران را احضار و مجلس مشورت انعقاد
داده بود که جماعت هر کس را که خواهند بسلطنت اختیار نموده
بپای در کار خود بگذارند اهالی ایران دست بر دامن ابرام و الحاح
زده عرض کردند که پادشاهی و سلطنت را خداوند عالم بآن حضرت
و آن حضرت را کرامت کرده ما را اختیاری در تغیر حکم الهی نیست
و این سلطنت حق آن جناب است بنحوی که از روز ازل عنایت

سلطان البرین و خاقان البحرین خادم حرمین الشریفین ثانی سکندر
ذوالقرنین دارا و دارا درایت کیخسرو غلام خدیو گردون شکوه
انجم احتشام پادشاه اسلام پناه روم ابد الله بقاوه طالب
هیچ مطلب نشدند اینکه اهل ایران از عقاید سابقه نکول و مذهب
جعفری را که مذهب حقه است قبول نموده اند قضاة و علما
و افندیان کرام اذعان کرده آن را خامس مذاهب شمارند
از انجمله چون در کعبه معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام با ائمه مذاهب اربعه
تعلق دارد ائمه این مذهب در رکن شافعی با ایشان شریک
بوده بعد از ایشان علیحده با امام جعفری نماز بگذارند
اینکه هر سال از طرف ایران امیر حاجی تعیین شود که از طریق امیر حاج مصر
شام در کمال اعزاز و احترام حجاج ایران را بکعبه مقصود رسانیده
در دولت علیه عثمانیه امیر حاج ایران ثانی امیر حاج مصر و شام باشد
انکه اسرای هر کس در دو مملکت نزد بوده باشند مطلق العنان و آزاد

و ایراد بوده تیغ و سزای ایشان روا نباشند الغرض [illegible]

ار دولتین در پای تخت یکدیگر بوده امور ملکیه را بر وفق مصلحت

فیصل میداده باشد که بر این [illegible] رفع اختلاف صوری

معنوی از میانه امت محمدیه گشته بمضمون انما المؤمنین

اخوة رسم الفت و برادری فیمابین اهالی ایران و روم مسلوک

باشد امنای دولت ابدپیوند عثمانی چند مطلب را

که عبارت از تعیین امیر حاج و اطلاق اسرای جانبین و بودن

وکیل در پای تخت دولتین باشد و قبول مذهب جعفری را

تصدیق کرده باقی مواد را [illegible] و معاهده سلطنه موقوف

ساخته بودند ایلچیان دولتین بخصوص این مطلب از طرفین

آمد و شد کرده از آن طرف اتمام عذر و از این جانب بر ابرام سلطنه

و حجه قاطعه القا و افهام جواب میشد چون در عرض هفت [بیست]

سال این مقدمات با آمد و شد سفرا صورت انجام نیافت [درین]

خجسته فال که نکوریل مطابق سنه یکهزار و صد و پنجاه و شش باشد
کوکبهٔ همایون فال وارد دو ظفر مقرون خاقانی بعزم اینکه درخلاف
روم با آب تقلوی حلی از هوای تقسا بر [illegible] آتش فتنه را
منطفی و مایهٔ فساد و نزاع را از میانهٔ اهل اسلام منتفی گرداند
حرکت و از تمامی ممالک ایران و بلخ و بخارا سنوح اسلام و
قضاة کرام و علمای اعلام را برای تذاکره و مقاوله این امور
بموکب منصور احضار و برسم مهمانی وارد آن سرزمین گردیدند
که مطالب معهود را با مقدمه ملک معروض طی نمایند در این وقت
در نجف اشرف معتمد یوسفی و تقبیل تراب روضهٔ علیهٔ غرویه فایز
و سرفت گردیدند جمعی از علمای نجف اشرف و کربلای معلی
و حله و محال توابع بغداد در حوزه نکملو حاضر ساخته مجددا امر
همایون بعز نفاذ پیوست که چون در مذهب اسلام هیچگونه
قصوری و فتوری واقع نیست الا فساد سلاطین دولت صفویه

مطالب این کردگار رهنماست اینست آیه که دلالت دارد
بسیار و معنی آن بیان و تذکار است و در سال نهصد و نود
و شش هجری که شاه اسمعیل صفوی خروج نموده سالها
سه پیروی نسبت خلفای ثلاثه نموده یعنی بسیار
ظهور فساد و تهییج احوال عباد گردیده صورت مصیبت
و معادات فیما بین اهل اسلام باشد بنابر آن که مقتضای قول
اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء پادشاهی
عالم پناه مرتبه سلطنت و جهانداری فایز گشته بحکم در وقت
مذکور رشد در [illegible] صحرای معان ارباب و اعیان استکشاف نموده
با ایشان عرض عقاید اسلامیه خود کرده ایم حال نیز که در روضه
مقدسه علیه علویه از اعیان مجدداً استفسار فرمودند عقاید
اسلامیه و اعیان به نهج مسطور است و خلفای راشدین رضوان
الله علیهم اجمعین را بترتیب مذکور خلیفه علی التحقیق حضرت

حمید المرسلین [illegible] ایم و سلک و سنتی ندارد و از رقص [illegible]

[illegible] امیدواریم چونکه جناب قدوة العلماء الاعلام شیخ الاسلام

افندیان عظام دولت علیه عثمانیه تصدیق مذهب

جعفری را کرده اند مقاطع طریقه آنحضرت و در این عقیدت

راسخ و ثابت میباشیم و الحال بسمت تحریر یافته محض ازدیاد

فواد و صمیم قلب و نقاء این ادعا مصدق ارسال نامه عرض و قلب

است و هرگاه خلاف این عقیده از ما بظهور رسد از دین

بیگانه و مورد غضب خداوند یگانه و سخط شاهنشاه زمانیم

اصل

اقل و اعیان و متدینین علمای نجف اشرف

و کربلای معلی و حله و بغداد آنکه امام جعفر صادق رضی الله عنه

و ورثه رسول اکرام و ممدوح امم و نزد ائمه ملل مقبول و مسلم است

از قراریکه علمای ایران مخصوص تحریر کرده اند نزد دو عیان تحقیق

یافته عقاید اسلامیه اهالی ایران صحیح و فرقه مذبور قابل تخطئت

آمد و شد میکند آنکه ابراهیم خان ولد محمد علیخان سردار دربند بعرض
اقدس رسانیده چون قلعه دربند بمنزله سد سکندر است
حیدر خان سردار موقف اعلی بمعاونت او مامور گشته
بنابر اینکه اهل داغستان و دربند باعتبار قرب و جوار مردم
شروان ترس سرایت کرده در محاربه شماخی و شماخیان سردار
خان را گرفته محبوس و بعد از چند روز مقتول و اموال او را
غارت کردند و محمد ولد حیدر خان را باسام شروان آورده
قلعه مسور را که مقر حکومت منسوب الیشان داده لوای
مخالفت افراشتند و اهالی سابران و طبرسران سر طوعا کرها
منقلد قلاده ارشاد ایشان شده بامید اینکه بدربند رسیده دامن
زدن آتش نفاق اسرار کینه دیرینه از سینه و [illegible] ولا
در سینه داشتند گردیده از روی ذوق [illegible] بکار آنکه بر
گردند از انجمله جماعتی معانی و غیره که [illegible] قلعه

غازیان را به معاونت عاشور خان تعیین فرمودند امر همایون
با حضار نصر الله میرزا که در ییلاق همدان توقف داشت عز
صدور یافت شاهزاده نیز در بیست و هفتم رمضان از منزل ییلاق
در حینی که موکب همایون از گوک عبور و عازم سمت بغداد بودند
بشرف تقبیل بساط اقدس فایز گشته فتحعلی خان افشار
قورچی باشی و جمعی از جوانان و پانزده هزار نفر از غازیان
رکابی را ملازم موکب شاهزاده و روانه شروان ساختند
شاهزاده بعد از ورود تبریز حسب الحکم همایون جمعی را بسرکردگی
فتحعلی خان افشار به سمت روانه ساخت که به عاشور خان
ملحق شوند و خود نیز متعاقب از تبریز متوجه مقصد گردید و بعد از
ورود فتحعلی خان روز چهارم ذیقعده شام و اشرار از شروان و
لزگیه با تمامی نقاره خانه و فوجی عظیم از لزگیه و شیروانی از فراز
کوهی که بالای باغ شاه است به نشیب آمده اراده [illegible] داخل

تعیین و روانه چون سالار الیهما مدتی در آن سمت بسر برده کار را بستر

محمل برده بودند لهذا محمد حسین خان قرقلوه امیر آخور باشی را

که از سفارت اروس برگشته در درگاه معلی میبود بسرداری

تعیین بخارا روانه و کلای علی خان و نعیمخان را بدربار سپهر اقتدار

طلب فرمودند بعد از ورود محمد حسین خان نعیمخان فسونهای

فارس را با خود متفق ساخته خیالات باطل پیشنهاد خاطر کرده

بود جمعی از سرکردگان را باغوا و تمهید او بسر کلبعلی خان ریخته او را

مقتول ساخته و در صدد گرفتن محمد حسین خان در آمدند محمد

حسین خان هم از آن معنی واقف و خایف گشته [illegible]

خود را [illegible] عاقبت رسانیده از آنجا بسبزوار آمد نعیمخان

نیز با جمعیت خود عازم سبزوار گشت محمد حسینخان خود را

بیکسو کشیده حقیقت حال را معروض سده جلال ساخت

و نعیمخان داخل سبزوار گشته رایت عصیان برافراخت از مو

نعیمخان چون

بهبود خان چاوشباشو سردار [illegible] رفته حکم معلی در باب تادیب
اسرا تعهده بهبود خان عز صدور یافته محمد حسینخان و نیز از
اردوی همایون باین امر مامور گردیده و مامورین با جمعیت و استعداد
بر سر استرآباد رفته بر اهل آنولایت و بنا بر اینکه فیمابین بعضی از
قاجاریه و محمد حسینخان عداوت دیرینه محقق داشت بلوازم
قتل و سفک [illegible] از محمد حسینخان نسبت بگنهکار و بیگناه
بظهور رسیده آنولایت زیر پا مال دست انداز او گردیده بعد از
ورود موکب همایون مکرر پاشا آن امیر اسمعیلخان ولد ابراهیمخان را
که نسبت برادر زادگی با حضرت داشت بسپهسالاری حدود
کردستان و لرستان فیلی تعیین و فوجی از غازیان را با او مامور و
مقرر فرمودند که در حدود کرمانشاهان توقف و از حد [illegible]
منتهای ولایت همه جا افواج منصوره مشغول قلاع گشائی و
سلامتی بوده با پاشای بغداد مراسم قرب و جوار مرعی میداشت

بعد از انقضای شش ساعت و شش دقیقه از منزل ماهی نشست
حوت بقلعهٔ حمل نقل کوکبهٔ جلال کرده سر عسکری رجب
عزیمت بوادی بریمنت کشیده و سپاه سامی شب رو باطلا
گذاشته اظهار انکسار کرده خدیو بهار از سرو و صنوبر رایت
نهضت بفراخت و خاقان جهان آرای ربع [illegible]
طنطنهٔ کوس حشم افلاکی و کشورگشائی بلند آوازه ساخت افواج
قاهرهٔ چمن ساز و برگ نمایش کرده بعزم دفع عسکر بهمن در جا نشستند
و جنود اشجار از غنچه و ازهار و موج و آبشار سر و بر را المغفر و
جوشن بر آراستند در منزل انتظار قلمرو مجلس خسروانی
با امیران زیب و زین انعقاد جشن نوروزی بفر و فیروزی
انقضا یافت چون در آن اوان احمد پاشای جبال اوغلی
که از دولت قیصری بسرعسکری منصوب و در عارض میود از
جانب محمد علی نام اصحابی کرمانی که بصفی میرزا اشتهار داشت

سردار بود بموجب فرمان عالمنمود عسکر سار الله در جواب
نوشته بود که از مقدمات صلح در پیش تاخیری نیست و من
از دولت عثمانی مامورم که صفی میرزا را سپرده و از ایران متمکن
سازم بعد از آنکه جواب سرعسکر معروض شده خلافت گردید
اعلام شد که آمدن ایشان موجب تضییع اینان است
مهمان پذیر باشند که عنقریب رایات همایون بسوق ملاقات
او و صفی میرزا را وارد خواهد شد پس با این عزم رایات
نهضت بجانب فارس افراخته در عرض راه خبر گرفتاری
سام رسید تبیین این حال آنکه سابقا در طی صادرات سال قبل
مذکور شد سام بعد از واقعه شروان که شکست یافته منهزم
شد اراده داشتند که نزد کیوا میلاخور گرجی بجانب گرجستان
رود لهمورث خان قطع شد سر راه برو او گرفته در بیست و چهارم
ذیقعده او را با چندین زنده دستگیر کرده مقید بقلعه قراقلیچان

قزلباشان فرستاده اسم ایشان را بعرض اقدس رسانیده مقرر شد
که ملحم سام را آورده او را با چند نفر از گرفتاران روم به نزد
احمد پاشا سردار عساکر بغداد و احمد بغداد نوشته که چون صفی میرزا
نیز نزد او است برادران محول گشته یکدیگر را دیدن نمایند و بعد
از ورود رایات همایون بحدود کوری کردستان مقدمه مذکور
بذروه عرض معروض شده دلالت و حقیقت او برین منوال است
که بعد از آنکه همت اولیای دولت عثمانی به مکین محمد علی نام سیاحی
موسوم بصفی میرزای باقی قرار یافت از جمله کسانی که در کار
او بکار برده‌اند این که خزانه و هدایا بجهت احمد خان اوسمی و محمد
ولد سرحای حکام اوار و حکمای کدخدایان طبرسران محال
دربند ارسال و نامه مسلمانه بهر یک نوشته ایشان را بترغیب
باتفاق و امداد صفی میرزا نموده‌اند یوسف پاشای والی اخسقه
دولت عثمانیه مامور بایصال خزانه و ابلاغ فرامین گشته بعد از

و در حوالی گوری طهمورث خان که در آن اوان والی کاخت بود
باتفاق علی خان قلیچ بیگلربیگی تفلیس در آن نواحی در
مرصد کمین بودند یوسف پاشا از راه احتیاط بیست کوه
داده میان جنگل سغناق کرده اقامت و عطایا و هدایا و فرامین
را با جمعی از بنیر ایسه روانه داغستان نمود و خوانین سرکرده بلد راه
در سمت سابکری در خرم بودند پس از وقت فوجی را در سر راه
مهیا داشته مامورین فرصت عبور با آن طایفه جمعی از آن
را از تیغ سرگذرانیدند فوجی را نیز گرفتار قید اسار و تمامی هدایا
و فرامین را بدست آوردند یوسف پاشا از استماع این خبر
قرین دهشت و اندیشه وحشت گشته فرار و از عقب خوف
در عرض راه چون نقش قدم از پا درآمده وفات یافت بعد
از آنکه چونکی بعرض اقدس رسید طهمورث خان و دارای نیکو خدمتی
تولیکری کارسل و ارتقلی میرزا ولد سی تولیکری کاخت سرافراز

سرافراز شد چون بعد از انجام مهمات سمت سروان امر همایون
باحضار نصر الله میرزا صادر شده بود سابق زاده نیز موکب
والا پیوست پس رایات جهانگشا از حدود بخوان عازم
مقصد شده از ییلاق کوکچه و بعد عبور و بدهشت [illegible] اربعای [illegible]
موضع نجابغی محل نزول گزید روز پنجشنبه دوازدهم جمادی
الاخر موکب همایون را بجانب فارش نهضت دادند و در خارج
قلعه فارش ماهچه رایات نصرت آیات باوج سموات برافراشتند
چند دفعه سرعسکر و پاسبانان با ازدحام تمام پست دیوار قلعه
روبه مرکز جنگ آوردند و هر دفعه جمعی از ایشان قتیل و اسیر
بقیه فراری و مشغول قلعه داری شدند و سیزدهم عروق و حزم نیز
بموجب امر همایون در روز دوازدهم رجب وارد اردوی معلی گردید
پس در اطراف فارش قلعجات و سنگرهای محکم ترتیب داده
جمعی از غازیان با توپخانه بهر طرف تعیین گشتند چون احمد خان

لشکری جابنای بموجب امر و فرمان پادشاه والاجاه روم با فوجی از
لشکریه بمعاونت سرعسکر بقارص آمده بود لشکریه که برسم سوال دیده
سبب بهبهات مجموعی از قلعه برآمده آهنگ ستیز کرده جمعی
از طلایه داران معسکر نصرت اثر از فرار ایشان باخبر و تعاقب
مامور گشته جمعی از ایشان را عرصه هلاک ساختند چون
ایام محاصره امتداد و اختلال احوال سرعسکر ستادی یافت
بسیاری از لشکر روم به آغاز فرار نمودند سرعسکر از راه اضطرار
عبدالرحمن پاسا نامی را با احمد افندی کیسه بیلی که از دولت
کسری بکسری معدلت قیصری یکتاییت موسوم و از معارف
روم بود چند نفر از سرکردوان اوجاق و پیشکشهای لایق بدربار
کیوان رواق فرستاده ملتمس شدند که مقصود این طرف
را در دربار عثمانی صورت دهند بعد از آمد و رفت مکرر این
مسئول در حضرت خسروی موقع قبول یافت حضرت

و آب آرامی گرفت چون تنبیه و ترکیه داغستان نصب العین ضمیر بود
باوصف اینکه زمستان اشتداد داشت در بیست و دویم
ذیقعده با فوجی از غازیان سپاهی بجانب داغستان توجه فرمود
از چهار رود عبور و همه جا دو منزل یکی ایلغار کرده در شش دهکده
در سنه لکستند و غازیان را چهار دسته کرده بچهار جانب
چپاول انداخته تمامی الطایفه را که باطمینان خاطر در آن
نواحی ساکن بودند ورود موکب والا را در چنان فصلی باین
کیفیت تصور نمیکردند تاخت و غارت کرده دواب
و اغنام افزون از حساب بدست آوردند و بعد از آنکه
چهار روز مشغول نهب و تاخت دیار اطراف بودند تمامی
روسا و سرکردگان داغستان وارد درگاه سپهر بنیان
و بشرف پابوس خلاع عفو و احسان گشتند و روز عید
صرف زمام بجانب دربند کرده امور آنجا را نیز انتظام داد

نهورس سلول بود حرارت عارض فانی شده بر جای عوض
سهو کرد بدرود ریلسینه مجلس خسروانی با شکوه سلیمانی
نظم و ترتیب و اقامت سران و سروران نجلاع زرباری
زینت و زیب یافت بسه ماه ییلاقات سکنی مقر خیام
سپهر احتشام گردید و در اواخر جوزا از حدود سکنی عطف
عنان کرده از رود کر عبور و از سمت جاجس از راه میان کوه
عازم گوکچه ییلاق ایروان گشتند و در عرض راه عارضه شدید بر
حاضر ذات همایون گشته چند منزل را بر تخت روان طی فرمودند
بار بعنایت حکیم علی الاطلاق شفای عاجل کرامت
گشته مزاج اقدس بصحت بهبودی قرین و در دوازدهم
جمی الاخری چولکای گوکچه مضرب خیام عز و تمکین گردید

چون متواتر خبر رسید که از دولت عثمانی [illegible] محمد پاشا [illegible]

وزیر اعظم سابق به سر عسکری منصوب و با چاپک
پاشا والی ادرنه و ده پانزده نفر پاشایان و بیگلربیگیان با جمعیت
دار و دام ... ازرن ارزن الروم و قارص و عبد الله پاشا
حسین پاشا احمد خان ولد سبحان قلی خان بیگلربیگی اروان
که ازین دولت ... الا زو یافته به رومیه پیوسته بود و جمعی از
پاشایان افواج رومیه از راه دیاربکر و موصل به مقابله و مقاتله
تعیین شده هر یک از سمت مامور به جانب ایروان
می آمدند و نصر الله میرزا که از عراق به دربار سپهر رونق ظل الله
بودند به تنبیه رومیه که از سمت دیاربکر و موصل می آمدند
تعیین و به مسارعت روانه و افواج منصوره را که در حدود
کرمانشاهان و گرمسیرات و کردستان مشغول یساولی بودند
معاضد شاهزاده مامور ساختند و چون مکنون خاطر
اقدس آن بود که شاهزاده ارجمند امامقلی میرزا و

ابراهیم خان ولد ابراهیم خان که بعد از قضیه والد [illegible]

نامی و اخوت سرافراز بود ممتاز فرمانشد لهذا حکم همایون

تهیه اسباب سور و سرور نافذ گشته چند روز بساط نشاط

و بزم انبساط در ییلاق کوکچه آراستند و بعد از انجام کار طوی

زمام اختیار خراسان را به امام قلی میرزا و انتظام مهام

عراق را به ابراهیم خان تفویض و هر دو را [illegible]

در پنجم رجب روانه مقصد و [illegible] را مامور بتوقف

در ییلاقات حدود نخجوان و نیز سر فرمودند خود نیز در روز

مذکور بعزم مقابله سر عسکر رایات [illegible] از نواحی [illegible] گشتند و مرکوز

ضمیر انور آن بود که در نواحی قارص و اردهان [illegible]

جمعیت سر عسکر شوند مقارن آن خبر رسید که دست

اجل بر رفقای سر عسکر زده او را خواهی نخواهی باین سمت

می آورد لهذا کوکبه همایون در نهم ماه مذکور از ایروان عبور

عبور و مراد و نه دو فرسخی ایروان را که مقام جناب عبدالله پاشا
کوبرلی و علی بوده قرارگاه دولت ساخته یکن [illegible]
پاشای سرعسکر با [illegible] هزار سوار و چهل هزار پیاده ینگچری
و استعداد تمام روز دهم بعد از ظهر آمده دو فرسخی اردوی
دامنه کوه را محل نزول ساخته و خیام اقامت افراشته
باستحکام مکان و احداث سنگر و متاریس پرداخت روز
چهارشنبه یازدهم از طرفین بسویه صفوف و تسویه [illegible]
گشته بازار تلاش آتش طعن و ضرب دامن جرح و الا گرفت
بعد از حملات متواتره و تعدیه حدای قادر شکست بر لشکر عثمانی
افتاده جمعی کثیر از آنجا به قتل رسید و سرعسکر لشکر خود هم
حسب الطلب سبب رایات ظفر آیات نیز منفر
جلال متفرق گشته جمعی از جنود در یا خرد و سی بجانب وطنت
طرق سمت قارص و محارست اطراف اردوی سرعسکر

مامور سازند راه تحصیل غله و ذخیره بر عسکر عثمانی مسدود شد
و هر روزه جمعی از قشون روسیه در حوالی اردوی او عرصه تیغ میشدند
و از هر جهت عرصه بر عسکر تنگ گشته و الست که تیغ زنان
او مردان میدان خصم شکسته بیاد جنگ طور فرنگ گذاشتند
هر روزه بقدر ربع فرسخ با سوار و پیاده عسکر و متاریس پیش میرسید
و دلیرانه پیش آمدند تا اینکه محمد کوچ به نیم فرسخی اردوی همایون رسیده
رایت توقف برافراشت همانست جمعی از سپاه کینه خواه
با سردار والا ابر سیم شبخون بحوالی اردوی روسیه رفته و لوله و
انقلاب بحال ایشان افکندند و الست نفرار باحوال لشکر او
راه یافته جمعی فرار کردند سر عسکر چون حال را بر این منوال دید با اعیان
عساکر عثمانی طرح مشاورت افکنده بنا را بر آن نهاد که نهایت
سواره و پیاده با اردوی همایون شبخون زنند عصر آنروز که روز جمعه
بیست و یکم ماه مذکور را شد چاپار و عریضه از جانب نصر الله میرزا

ببیرار رسید مشعر بر اینکه سرعسکر جانب دیاربکر [illegible] حاکم بسمت،

بابان و سپهر روز فرستاده سلیم خان حاکم بابان از محل [illegible]

کوچ و بنه خود را در قلعه [illegible] محصور ساخته خود با [illegible]

اکراد [illegible] شاهزاده [illegible] سرعسکر [illegible] بود

با احمد اردلانی طوایف اکراد با لباس [illegible] و با جمعیت موفوره

عازم موصل گشته از یک طرف سر شاهزاده [illegible] قصد

مقابل رایت عزیمت افراخته در حوالی موصل تلاقی فریقین واقع

و بمحض هجوم جنود مسعود شکست بر عسکر روم افتاده جمعی

کثیر از آن جماعت قتیل و سرعسکر [illegible] السیف سالک طریق

فرار گردیده پس خدیو بیهمال [illegible] سرزمین متعال پرداخته

نوشته شاهزاده را مصحوب ایلچی از گرفتاران روم به جانب

اردوی سرعسکر فرستاده هنوز الشخص داخل اردوی او نشده بود

که کوکبه سپهدار روم [illegible] یعنی آفتاب گیتی فروز عزیمت

ملک شام نمود. مقارن آن انقلاب و آشوب در میان اردوی
رومیه بهم رسید و کرد هر فلک سرکرد آغاز [illegible] کرده معلوم شد
که همانتر و رسی عسکر خلیل الپاشا که در کمال قدرت و توانائی بود
ناتوان گشته ملک شامی را وداع و باد هر دون سرکشی [illegible]
نموده عسکر رومیه چون خود را بی سر دیدند بیدست و پا گشته
سراسیمه پا از سر برداشته فسونها بنکر در اطراف رومیه
بودند حتی العوز با پاشا در آویخته جمعی را مقتول و تمام توپخانه
و خیام و اسباب آنجماعت را که بر جا مانده بود کمیدا ضبط و تصرف
در آوردند فوجی از جنود نصرت نمود سر از جانب اردوی همایون
بعزم تعاقب اسپ جلادت بر انگیخته تا از [illegible] هر جا
انجماعت را که فوج فوج مشغول فرار بودند عرصه شمشیر ساخته ده
دوازده هزار نفر از ایشان را بر خاک هلاک انداختند چهار نفر
مهاوز یا چند نفر از پاشایان و روسا زنده دستگیر کردند

کردند پس خدیو جهان با جماعت مروت جمعی از گرفتاران
رومیه را که مجروح و ناتوان بودند مرخص ساختند بالاتفاق
جاسوسان حسن پاشا را که از سرکردگان اوجاق و عظمای گرفتاران
رومیه بود روانه عارض و چهار هزار نفر را روانه طهران نمودند و جمعی
را هم روانه تبریز ساختند و چون قبل از این که در باب رکن و
ملت
مذهب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
عثمانیه تکلیف و اظهار و بعد از ابرام و اصرار معلوم شد که
اعیان آن دولت از قبول آن قرار در مقام تحاشی و انکارند
باشند بعد العبد از واقعه سرعسکر و انهزام عسکر روم نامه دوستانه
با علیحضرت پادشاه سکندر جاه روم نوشته مصحوب
چاپاری از راه بغداد روانه دربار عثمانی فرمودند مبنی بر اینکه
هرچند ایلات ترکمان و طوایف عجم که در ایران سکنی دارند
فرمان قدر قدرت شاهنشاهی ایشان را خواهی نخواهی

تابع مذهب تسنن و سالک طریق آگاهی ساخته خلل
و تغیر در بنیان آن راه نخواهد یافت اما الکالیفه کلا از جانب
انجاعه نا مدولت شده چون علمای اعلام و اعیان آن دولت
ابد فرجام از قبول آنها دامن الفت بر چیده اند و اصرار
در آن امر سبب موجب خونریزی و منشاء فتنه انگیزی میگردد
لهذا از آن تکالیف نکول و ترک آنها که مقصود و مامول
ارکان دولت عثمانی و مانه نزاع بود بالکلیه از ینطرف
بعمل آمده من بعد اساس محبت و دوستی من الطرفین
استمرار و استقرار خواهد داشت پس موکب همایون
روز پنجشنبه بیست و هفتم ماه مذبور از مراد بیگه که مقر خلال
بود از راه چورس و محمودی نهضت فرموده و نیز در همان
آوان سه نفر ایلچی معتبر از جانب پادشاه والا جاه [illegible]
با تحف و هدایا وارد درگاه معلی گشته نامه و هدایا از نظر اقدس

اقدس رسانیدند بیمن اتفاق آنکه دو نفر از اولاد چنگیزی میباشد
که یکی بسلطنت خطا و دیگری بسلطنت ختن منسوب
و پادشاه ختن چون آوازه عظمت و صولت و صیت
قدرت شاهنشاهی در آن نواحی استماع داشته در مقام [illegible]
مجالست و مواصلت در آمده سه نفر از معتبرین دولت خود را
فرستاده راه دوستی گشاده بود مضمون نامه اینکه از امر سلطنت
و پادشاهی ایشان که بحکم الهی اتفاق افتاده بسیار خوشحال میباشیم
در عالم اتحاد و [illegible] و رابطه یکدلی از آنکه در هر وقت اقتدار امی باشد
هر قدر که در کار باشد برای خدمت آن دولت حاضر و مهیا خواهد بود
و نیز ایلچیان مذکور بعرض رسانیدند که بعضی ممالک مابین ختن
و توران واقعست که اسلامیان در آنمیان هستند طریقه خدمت
نمیسپارند چون اختیار مملکت توران با حضرت شاهنشاهی است
از جانب آنجناب فوجی تعیین شود که ایل و مملکت را که متعلق

نیز از ایشان مقتول و مال و اسیر بسیاری از آنجا به دست
غازیان در آمد چون آن طایفه دیگر مجال توقف در آن مملکت نیافتند
مساکن خود را عرصه نهب و تاراج دیده کوچ خود را برداشته
به سمت کوه بلخان که در حوالی استرآباد واقع است
قرار کردند علیقلی خان چندی با انتظام امور آن نواحی پرداخته
والی را در مملکت خوارزم تمکن داده به موجب امر همایون عطف
عنان و در اوانی که موکب فیروزی نشان در ساوجبلاغ بکری توقف
داشت وارد ارض بهشت نشان گردید پس حکم همایون
خطاب با آن طایفه عز صدور یافت و محصل تعیین شد که فرمان
یموت که بیگلرخان اند هزار نفر از جوانان کارآمد خود را برسم ملازمت
رکاب فرستاده خود به دستور سایر خانه در زمره ایلات بلوازم
ایلی و انقیاد قیام نمایند و الا مستعد سیه مجدد باشند و از باب
نصرت ایات از سمت خبوشان و محمودی عبور و از راه همدان عازم

فرمان و از آنجا نصر الله میرزا را از راه مازندران و استرآباد روانه

ارض اقدس ساخته موکب جهانگشا متوجه اصفهان و در چهاردهم

ذیحجه وارد خطه خلد بنیان گشته [illegible] و دو موکب [illegible]

استرآباد و طالع [illegible] بموجب فرمان عمل و ملازمان منفوره را

تدارک و تسلیم نموده بودند و از آنجا جهانگشا در دهم محرم سنه ۱۱۵۹

از اصفهان نهضت و از راه زادکان و [illegible] طبس کوچ بر کوچ

عازم ارض اقدس و در بیست و سیوم ماه صفر وارد مشهد مقدس

گردیدند هـ

شب دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر که [illegible] کاران

زرین لباس نجوم بامر قاطع [illegible] زنگ [illegible] القدس پا برهنه

بانجمن آرایی محفل سپهر پرداخته اسباب زرین و سیمین در بزم فلک

چیدند و خدمتگذاران قضا و قدر بساطهای کلدوزی بر فراز ایوان

چرخ نیلی گسترده دوار جهاندار خورشید بعد از انقضای پنج ساعت

بپنج ساعت و دوازده دقیقه برسم سکندری بر نخستگاه حمل خرامیده
خزانه داران قوای نامیه در کلات جهان ابواب نشو و نما گشوده
از گوهرهای غلطان شبنم ... بدار قطرات سحاب سلکهای منظوم
و عقود مسطور بر طبق عرض گذاشتند و گنجوران طبایع از لعل و
یاقوت لاله و شقایق و زمرد و فیروزه سبزه و نشتر بر آنچه در
مخزن امکان ممکن بود بر ساحت گلزار چیده از گلهای طبع عرصه
خاک را مینا و مرصع ساختند خسرو خاوری با لجهار و لکمی رفیع
برو دست از عرصه جهان کرده و پیران چالاک دست چهار اقلیم
ساختار بر صفحات دست و اوراق گلزار نسبه الیه نامه نگار شدند
و ایلچیان فلک سا در روان ابر آذری برای اطفای آتش کانون فتنه
در بند و سپهر ستان فصلین دلوه زمان بسته جشن نوروزی
در ارض اقدس منقضی شد چون بستر منزلات محلات و عمارات
حسب آبادسکه وران قلعه خدا آفرین یل رشک معموره روی زمین

اعداد شده بود مکنون ضمیر انور میمون بود در بیست و پنجم ربیع الاول

از ارض خلد نشان عازم آن مکان و چند روز مجلس سرور و

عیش و آراسته بعیش و عشرت تماشای آن نزهت سرای

و انتظام امور آنجا پرداخته کرورها بعد با حاصل بحر و کان و نفایس

بیکران که در کمر و رسهور از اقالیم جهان در آن مکان جمع آمده بود

بمعرض عرض در آمده بتحویل امنای هوشیار و معتمدان ذوی الاقتدار

مقرر و از کلات عازم عراق گردیدند سال گذشته سمت ذکر یافت

که در صحرای مغان بعد از تکفل امر سلطنت مقدمات رکن دیگر

را از علیحضرت پادشاه اسلام پناه روم خواهشمند شدند

و چند سال در بیان این مطلب در دست گفتگو میبود و چون از کسال

اره امد و رفت ایلچیان حل دعوی و بند خلاف انقطاع نیافت

بعد از قضیه نکس محمد پاشا ارسطا معهود نکول و بدولت عثمانیه

بتوسط چاپار اسیران نسب را غلام نموده پادشاه والاجاه بنیر [illegible]

اینمعنی را مغتنم دانسته لطیف افندی را که سابقاً وارد عثمان
بدربار معلی آمده بود و عهده کارهای برای تحریر صلح نامه و تعیین
سرحد سابقاً روانه خدمت اقدس نموده مومی الیه در جنگل
ساوجبلاغ مضرب خیام عروسان بود ما مرفیصری وارد اردوی
همایون و ازین جانب بهادر شاه مسکن جا و وسعه محلی بمهمانی
دولت با وداده شد لیس لطیف افندی را رخصت انصراف
ارزانی داشتند بعد از ورود افندی بدربار عثمانی اعیان دولت
احمد افندی کسریی را که در فارض از جانب سر عسکر بخدمت
اقدس آمده بود پایه وزارت داده بسفارت ایران مأمور
و با هدایا و نفایس بسیار روانه ایران و از طرف سلطنت شاهی
بر مصطفی خان شاملو و کابینت حروف و تخت طلای مرصع
بالای غلطان که حاصل عمان را در جیب و دامان داشت با دو
زنجیر فیل رقاص که از عجایب و غرایب هندوستان بود برای

پادشاه والاجاه با نامه دوستانه و صلحنامه ارسال داشته نامه همایون

با صلحنامه را کاتب حروف و هدایا را بمصطفی خان سلیم نمود

در پانزدهم محرم الحرام سنه [illegible] که موکب همایون از اصفهان حرکت

میکرد ایلچی مهمان [illegible] ساخته خود مجدداً از راه هرود کرمان

عطف عنان بجانب خراسان فرمودند و صلحنامه از ابتدا تا

بمسوده راقم حروف مرقوم گشته این است الحمد لله الذی

اقام عیون العدل بالحاظ قلوب السلاطین و احری عیون الامن

بین الانام بالطامس انهار المسالمة من بین الخواقین والسلاطین

واصلح بمصالحتهم ما فسد من امور المسلمین واودع بسط قلوبهم سعی

صدور قوم المؤمنین و نزع ما فی صدورهم من غل و حقد و امرهم بالوفاء

العهود کما ورد فی کتابه المجید یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود وصلی الله

رسوله محمد صاحب المقام المحمود و علی آله و اصحابه ولا سیما خلفاء

الراشدین الذین هم لوامع اصلاح الدین عامة المحمود اما بعد

اما بعده چون در صحرای سودای گدای معان [illegible] آن از نواب
همایون ما مستدعی قبول سلطنت شده بنا بر آنکه از بدو خروج
شاه اسمعیل صفوی بسبب تعصب در ایران شیوع بدعات
متعصب میانه روم و ایران ظهور و وقوع داشت نظر بمذهب
حسنه اهل سنت و جماعت که مختار آبای کرام و اسلاف
عظام ما بوده از سلطنت ایشان تحاشی و بعد از آنکه
الحاح مکرر از آن گروه باشتی شد امر فرمودیم که هرگاه آن طایفه
باللسان والجنان تارک اقوال الاباطیل و بحث خلافت
خلفای کبار رضوان الله تعالی قایل شوند بحصول مسؤول
نایل خواهند شد ایشان نیز حکم اقدس را قبول و از ادات
سابقه عدول کردند اعلیحضرت قدر قدرت اعظم سلاطین
جهان و محتشم خواقین دوران جد یو سلیمان حشم خسرو خورشید
علم ناصر الاسلام والمسلمین قامع الکفار والمشرکین

خاقان البرین و سلطان البحرین بانی سکندر ذو القرنین
خادم الحرمین الشریفین برادر جهان داور گردون پایه
پادشاه اسلام پناه ظل الله السلطان الغازی محمود خان
مد الله ظلال خلافته علی رؤس العالمین خلیفه اهل اسلام
و فروغ مشعل دودمان ترکمانیه بودند برای مزید الفت
بین الحضرتین و رفع عوایل [illegible] ارسال [illegible] نواب
همایون ما مطالب چند را که در وقایع سابقه مسطور است
از پادشاه سکندر [illegible] مامول و بعد از آنکه آمده [illegible]
سفرا آنحضرت [illegible] ماده را متلقی بقبول و دو ماده را [illegible]
سرعت و محادیه ملکیه موکول ساخته بموجب لوامع لوایح خیام
خواهش منه فتح این امر کردند اگرچه نواب همایون ما که [illegible]
محبت غنچه پیمای [illegible] از اظهار این مطلب نسیم سوای رفع [illegible]
و دفع [illegible] و [illegible] منظور نداشتیم لیکن بنابر خواهش

خواهش آن پادشاه سلیمان مقام و حفظ ناموس اسلام
تکالیف معهود را مرعی و طریق مسالمت مسلوک
داشته این نوبه آرام بخش را بجد و قلات بخش اعلام نمودیم اما
چون بعضی از ممالک عراق و آذربایجان در ازمنه سابقه به سلاطین
ترکمان تعلق داشت که بسبب اختلاف امور شاه اسمعیل بدولت
علیه عثمانیه انتقال یافت چنانکه ظاهر است که هرگاه بطبع اقدس
پادشاه اسلام پناه ساق و مخالفت رسم وفاق نباشد یکی
از آن دو مملکت برسم عطیه از آنحضرت بحوزه ممالک محروسه
انعطاف انضمام یابد و آنحضرت را از راه برادری در رد و قبول
آن مختار ساخته بودیم و در نامه همایون که از آن دولت والا مصحوب
افتخار الاماجد لطیف افندی بشرف وصول بخشیده اندراج یافته بود که
اگرچه نظر بر مآثر مشکوره و مساعی مبروره که از دولت نادریه در امجاد
ازاله آثار بدع بظهور پیوسته دولت علیه را متحد میدانیم لیکن نظر بر

بعضی جهات خاطر اقدس متعلق بالیست که بتحویل مورد سالفه

اعتبار

منفسخ شده از تمیز طلب تغییر برای مزید الفت و التیام اغماض و اغتفا

مصالح ایام خدیو خلد مراتع سلطان مراد خان رابع محدود و مرضی شود

تا دوستی در میانه دولت علیه و اخلاف کرام و اعقاب عظام

نسلاً بعد نسل در عرصه روزگار باقی و پایدار بماند از آنجا که اعلیحضرت

پادشاه اسلام پناه وعده اینگونه دوستی محدود و حبل محبت را

بعقود مواثیق مسدود فرموده اند و ما نیز مراعات سنین دوستی را

بر ذمه خود واجب و رضاجوئی خاطر آنحضرت و اراحت بلاد را اهم مطالب

و اعظم مآرب میدانستیم بهذا العهد از وصول نامه مسلمه المضامین مأمول

تابی الخدیو اسلام پناه را نیز بحصول اقتضا مقرون و معتمدی را بجانبی

مصالح مأذون و مأمور ساختیم فیما بین معتمدان دولتین امر مصالح

بنیاد اساس و مشروطه سرمایه تذییل بر این نهج قرار یافت

صلحنامه که در زمان خاقان خلد مراتع سلطان مراد خان تعهد

واقعه فیمابین دولتین شرعی و حدود ثغور که در میانه مقرر بود
بهمان دستور استقرار داشته تغییر و خلل در ارکان آن راه نیابد
من بعد فتنه [illegible] و تیغ در نیام بوده آنچه لایق شأن طرفین و
مقرون بصلاح دولتین باشد معمول و از اموری که مستهیج بنهج کدورت
و منافی مصالحه و مسالمه باشد اجتناب نمایند انشاء الله تعالی
این دوستی و محبت در میانه دو دولت عظمی و اخلاف این دو جانب [illegible]
کبری الی یوم القیام قایم و دایم برقرار باشند حجاج ایران
که از راه بغداد و شام عازم بیت الله الحرام باشند ولاة و حکام سرراه
ایشان را محل بمحل سالماً بمقصد رسانیده و مناسبت حال و مراعات
احوال ایشان را لازم دانند از برای تأکید مودت و
توثیق محبت در هر سه سال شخصی از آن دولت در ایران و از ایران
در این دولت بوده اخراجات ایشان را از طرفین داده شود
اسرای طرفین مرخص بوده بیع و شری بر ایشان روا نبوده هر یک

صالحه

که خواهد بوطن خود رود و ممانعت بایشان نشود . حکام سرحدات

از هر کاریکه منافی دوستی است احتراز کنند و سوای آن اهالی ایران احوال

ناشایسته را که در زمان صفویه احداث شده تارک و در اصول

عقاید بمذهب اهل سنت سالک بوده خلفای راشدین را

بخیر و نیکی یاد نمایند و انجماعت من بعد که بکعبه معظمه و مدینه مشرفه

و باقی ممالک اسلام آمد و شد کنند از طرف رسوم بدستور حجاج

روم و اهالی سایر بلاد اسلامیه بایشان سلوک شده از ایشان

در مرور سایر وجوه خلاف شرع و حساب گرفته نشود و تجار

در عتبات عالیات هم مادام که مال تجارت در دست انجماعه

نباشد حکام و مباشرین بعد از رواج نخواهند و هر یک که مال تجارت

داشته مال حسابی از ایشان اخذ شود و زیاده مطالبه نشود

و از این طرف سر کار و اهالی رومیه بهمین منوال عمل و آنچه بعد الیوم

از اهل ایران بروم و از روم بایران آمده حمایت نشده بوکلای

بوکلای دولتین سپاریم شود لهذا ما نیز مراتب مسطوره را مرضی

داشته عهد فرمودیم که مصالح مذکوره و عهود مسطوره همیشه بین الدولتین

و اعقاب و اخلاف جانبین موید و برقرار و مخلد و پایدار بوده مادام

که از جانب آن دولت عظمی امری مخالف عهود و میثاق و وفاق

بظهور نرسد از این طرف نقض و خلل بر قواعد آن راه نیابد فمن

نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیوتیه

اجرا عظیما حرر ذلک فی شهر محرم الحرام سنه [illegible] و مائتین من

الهجره علی مهاجرها الف سلام و تحیه

شب سه شنبه نهم ربیع الاول بعد از انقضای یازده ساعت

و سی دقیقه خسرو زرین کلاه آفتاب از دار الامان حمل نقل کوکبه جلال

و جدول از جاده اعتدال نموده آغاز زیاده فی کرد و موسم خوش و

غرور بهار گشته بند مجنون سر بسودایی سرا داده و [illegible] حیطه باغ

یافت شبنم از نی نرگس عرق فتنه کشید گل بیرایی گرفتاری بلبل
هزار رنگ ریخت ابوالحسان سازو ساربک ابواب تقریر برای
سیم داران شکوفه و نسترن کشودند و سخوران هزار دستان
از رر ابواب الصها ماسم غنچه نوشتند وارباب قلم نرگس و سنبل
از روی اوراق دفتر گل سحان خلاف سیده را در حضرت سلطان
ربیع بصفه شاخ و برگ سبز نمودند و گلنگ داران اسحار دهان گلها را
بانشت غنچه و چوب شاخسار چون لعت نشتند و رسان قوانی نامه
بزرگان چیار را برفلاک کشیدند و لسحیان اوریه تنم غوره
خوشهای تاک را از دار اویختند قمری را طوق و العبری بگردن
افکندند فاخته را بخاکستر فت نشانیدند و رحمت سیب شاخ
را دو ساخته کردند و چشم نرگس را از حدقه بر آوردند و اشجار طرف
جوئبار را از سلاسل موج زنجیر بر پا نهادند و از سروهای پارهاکله
متعارها ور را سه چنانان ترتیب دادند با دسته ظلم الحوست

گلها را بچوب و ریسمان بستند و در صحن توپی شلاق کنده بر باد [illegible]

مدرس در مجلس گلها را نشستند بستند و آن گلهای [illegible] را

سوختند مسیحان گل مریم را چون زنار از ظلم گرفتند [illegible] بسیار است

[illegible] مسلمانان گل محمدی آتشکده نوبهار گشت [illegible]

نالهٔ بلبل لاله را [illegible] بجان انداخت چنار دست تطاول

برافراشت و نسیم کلاه شکوفه را ربوده [illegible] کلاه

ندانست گل در گلستان خواری برای خورده زر از چوب او بیخته بشد

و چون لاله و شقایق در زیر گل زمین ریخته اندام بنفشه از چوب

جفای چمن کبود گشت و جوسار را آب طاقت از سر گذشت

سد راه خلاف گیر بر دو گل رعنا دو روی و زر [illegible] گرفت

گردن فرازان باغ یاغی گشته نه سر کسی برافروختند و نوخیزان

[illegible] اسباب نخل گلها بیغما بردند جگر گوشگان گلشن از سبزه

و سبزه که دشنه و خنجر بر روی یکدیگر کشیده تند و چمن سراپا آتشین

جوانان ریاحین و نورادهٔ کان ظلها را بدست خویش می بریدند

حسن نوروزی در حارج سپهر گردان با دولت و اقبال القضا

یافته از آنجا موکب والا عازم مشهد مقدس گردید و چون

تخت را واژون و اوضاع را دگرگون یافت نصر الله میرزا

را با شاهرخ میرزا و باقی شاهزادگان و جواهرخانه و نفایس

و اسباب سلطنت از عرض راه بخیال المساهبها العوت

روانه کلات ساخت و خود وارد ارض اقدس گشته

تیغ زهرآلود بیرحمی را جلادواده بعاجزکشی و سفک

دمای بیگناهان پرداخت

خدیو بیهمال از روح حال ناهمکامیکه از سفر خوارزم برگشته

عازم داغستان شد در امر سلطنت و جهانداری [illegible]

و در راه و رسم معدلت و عاجز نوازی فرط نه بود [illegible]

بقتل رسانیده لوای مخالفت برافراشتند و همچنین اهالی شروان
حیدرخان افشار حاکم خود را معزول ساخته محمد ولد سرخای لکزی
را از شروان آورده در آن ناحیه بنای فساد گذاشتند و اهالی
سبزوار شخصی سام نام مجهول الحال را که بکیفیت احوال او در طی
وقایع سال قبل نگارش یافت بسلطنت برداشتند
و اعاجم استرآباد با ترکمانیه متفق گشته سر بسرکشی برآوردند
ظهور این امور شنیعه سبب شدت ماده و از طرفین اسباب
وحشت و نفرت آماده گشته چون کار از نظم طبیعی افتاد
و راه مروت بسته باب ابواب گشاد بدین طریق که عمال ممالک را
در محکمه حساب حاضر ساخته و بی اندیشه روز حساب در مقام
مواخذه و انتقام درآمده بدون اینکه از جانب احدی تقصیر
و خیانتی یا دعاوی شکایتی واقع شود آن جماعت را که در ولایات
دستی بلکه ماحصلی نداشتند که ادای آن توانند [illegible]

نان شب بعرض مهمات چیم تقید میکرد مطلعها اسم
نویسی مینمودند اگر احیاناً احدی در مقام انکار در آمده از
قبول آن کردن می پیچید فی الفور ریسمان طناب مکرد نفس
میپیچید مدرج اگر برای شمعها دبا ستدعای وارسل الفور
المسی کما فهها دم میز دورد دم سنها دلکاه عدمش منقرض ساز
پس باید از خوف جان در صدد تسلیم و رضا و معترف
کماهان باقی باشند بعد از آنکه تقصیرات ایشان در دار الدرب
بعد ست که برای امیت علی الحساب کوس و بینی ایشان را
قطع و چشمهای ایشان را کور کرده محصلان شدید برای او
الوجوه نموده روانه ساخته محصلان بسر با جا در رسیدن
بران و مرد یک دو چار میشدند در او بخته در مطالبه میکردند
و هو رسه طلعتان را سهار به ایشان لطارمی ما سبه افتاب سر فلک
میکشیدند بهر کس که چون غنچه مشت زالوی مرد نمیر یک طل

هر یک گل جامه [illegible] چاک میزدند و جمیع [illegible] سرو بالها

قبای [illegible] سر بردار میکرد و یکسان کس [illegible] از [illegible]

درمی آوردند و از [illegible] نقد خان را بعلاوه مال تسلیم مینمودند

با بجای برای ایشان میشکسته این حواله از [illegible] ایشان بهمسایه

و از همسایه بمحل و از محله بمملکت دور دست دست بدست

سرایت میکرد الحق کسی با این دور را نمیدید بسلسل بمبدا

که بچه معنی است و با رحمانه احساس را مشاهده میکرد

زنجیر عدل نوشیروان را منفعت همین که از چه سلسله است بهیهات

این وجوه محال از کجا وصول و مطلوب پادشاه چگونه حصول

میشود است [illegible] تا الصوری [illegible]

بعد از آنکه [illegible] کس این وجوه معلوم رای معدلت پیرای میشد

[illegible] از الف بخورده هزار چوب خورده بودند

مختصر اینکه حوالجات بمنفصل و مساعی بمحاصل و حقوق [illegible]

بیت

دلوانی معطل گسسته ماهای مجروح و چشمهای نابینا برخود غنو

براه عدم روانه میساختند این فوج محصلان مهمات طمع

کاری واحد مهلت نه اعاض معرض مصادره در آمده نوبت

ابواب در فرار بام ایشان کوفته این وجه را از ایشان

میخواستند و ایشان هم بهمین منوال در زیر چوب در حسب

اقرار برای خورد و بزرگ بصد بساط و برگ می آراستند.

و سر نفر از صد اسپ را سه پایه او جاق کیوان سان پل چار ارکان

ایوان دولت مثلث نشان ساخته بود که آنچه بر زبان

الهام بیان یا بخاطر وحی برجا نشین میگذشت فی الفور رنهانا

مصدق و تحسین و مدح و آفرین آن نادره کار سحر آفرین نعمه را

و بلوبر دار و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی میساختند

هر گاه العیاذ بالله قصوری و نقصی در اوامر علیه واقع میشد

ایشان بنادمی انداختند و خود را سایه تعریف نموده بر حفظ

بر حفظ و حال جمال و دارایی بساید اعتقاد کس افزوده بر نیک
امیری و شیرنرسازی میپرداختند معهذا این بعد سال
بهیچ وجه اطفای حرارت غصص مادر بی یکسره بابره [illegible]
استداد داده که چند نفر [illegible] دو ارمنی و مسلمان او صیدان
نفس جهان اصفهان آتش افروخته سوختند و در دهم محرم
که از اصفهان حرکت شده بجانب خراسان می آمد بهر
مملکت که وارد میشد کار معیاری از روس و روسا
و صعفائی بیکمان ترتیب می یافت در آن اسالها [illegible]
نیز از اطاعت باز زده علی قلیخان که برادر زاده و پرورده
ظل نعمت او بود باتفاق طهماسب خان جلایر سردار
کابل مامور به مهم انجاعت کسست منفارن او عمال الستر کار را
که بنای حساب آمده بودند از شدت ضرب و شتم نادری
در دو نخجها بر ضم بر بستند و صدالف باسم علی قلیخان [illegible]

الف باسم طهماسب خان جلایر الواب نوشتند و
محصلان بتحصیل اینوجه مامور و بسرعت برق و باد روانه
کنند علی قلیخان چون میدانست که عذر و انکار را
بهیچوجه در حریم خاطر نادری باری نیست و او را بشنیدن جواب
و تحقیق صدق و کذب کار نه با سیستانیان متفق گشته آغاز
مخالفت نمود و طهماسب خان نیز که از بدو حال هرگز خیال
خیانت پیرامون خاطرش و ساده نفاق جوالی باطن و ظاهر
نگشته بود متوحش گشته او را در مخالفت با علی قلی موافقت
نمود تا فی الحال که از دواعی ضمیر پس مطلع گشت از مخالفت
تخلف نموده در صدد منع او در آمده علی قلیخان او را مسموم
ساخته رایت استبداد برافراخت داعیه خود با طراف
ممالک منتشر ساخت جمعی که از بیم سطوت قاآنی سر بگریبان
گمنامی کشیده کناره گیر وادی بی سامانی بودند به اعلان نمود

تمرد و سرداخته در مقام طغیان در آمدند از الجمله اکراد خبوشان
بودند که یکباره ترک اطاعت کرده بنای سرکشی گذاشتند
وایلچیان خاصه را که از قورق رادکان مشهد تاخت کرده
بردند پادشاه بعد از ورود بارض فیض نمودن بعزم تنبیه اکراد
خبوشان مصمم نهضت در سه شنبه یازدهم جمادی الآخری
سال هزار و صد و شصت در منزل فتح آباد دو فرسخی خبوشان
محمد قاجار ایروانی و موسی بیک ایرلوی افشار خلجانی
و قوجه بیک گندزلوی ارومی باشاره علیقلی خان
و تمهید محمد صالح خان قرقلوی ابیوردی و محمد قلیخان افشار
ارومی کشیکچی باشی و جمعی از همه کشیکان که پاسبان
سراپرده دولت بودند نیم شب داخل سراپرده گشته
پادشاه را مقتول و سر او را که از سر بلندی در عرصه جهان نمیگنجید
در میان اردوی گوی لعب طفلان ساختند

سر سبب قتل و تاراج داشت سحرگه بتن بی سر و تاج
داشت بیک گردش چرخ نیلوفری نه نادر بجا
ماند و نه نادری صبحگاهان که این خبر انتشار یافت اردوی
همایون بهم برآمده طایفه افغان و اوزبک باتفاق احمد خان
ابدالی که هواخواه دولت نادری بودند پاس حقوق آن اعلیحضرت
را مرعی داشته و با افشاریه و کردیان اردو آغاز [illegible] کردند
افشاریه سر جمعیت خود را منعقد ساخته با افاغنه
بجدال پرداخته افاغنه ایشان را از پیش برداشته
پس نشانیده و اردو را غارت کرده از انجا روانه قندهار
شدند افشاریه حقیقت حال را بعلیقلیخان که در هرات
میبود عرض نمودند علیقلیخان بکران مراد را در سر دوران
دید مسارعت ورزیده وارد مشهد مقدس و سهراب
غلام خود را با طایفه بختیاری و جمعی دیگر بسر کلات فرستاده

فرستاده از اتفاقات مستحفظین برجی از بروج کلات
سرد بالی در خارج حصار کذاشته از انجا آب برای خود می آوردند
غافل شده برد بالا در همان مکان که داشته از نشیب و فراز
اعمال بجز بوده اند مامورین پی باینمعنی برده علی العجله سیاه مرد
معارج سمت سر سرفات مقصود معبود نموده داخل کلات
و الحصن حصین و قلعه خدا آفرین را که از اعراب اکثر روی
زمین است تصرف نمود نصر الله میرزا و امام قلی میرزا
باتفاق شاهزاده کامکار شاهرخ میرزا هر یک برای پیشی
سوار و بجانب مرو فرار نمود کاظم میرزا برادر علی قلیخان
که در آنوقت در کلات میبود تا خارج کلات متعاقب
شاهزاده کان چون بایشان نرسیده بود مراجعت پرداخت
و دوست محمد خان کرکوخی نصر الله میرزا بود تعاقب
و امام قلی میرزا روانه و فرمان عالی در حوض سنگ تیغ نصر الله میرزا

دوچار شده نصرالله میرزا اسمی کاربر مالعلی زده او را از
انداخته خود بدر رفت جمعی از قراولان مروی در راه
نصرالله میرزا برخورده او را گرفته بکلات آوردند رضا
قلی میرزا را با پانزده نفر از اولاد و احفاد خورد و بزرگ که
در کلات بودند بر او به عدم فرستادند نصرالله میرزا را
با شاهرخ میرزا و امام قلی میرزا بارض اقدس آوردند
و برادران را در مشهد مقتول و شاهرخ میرزا که در
اوان چهارده سالگی بود مخفی در ارگ مشهد مقدس محبوس
ساخته خبر قتل او را منتشر گردانیده منظور اینکه
اگر در پادشاهی استقلال یابد شاهزاده را برطرف کند
و اگر اهل ایران پادشاهی او را قبول نکرده از اولاد خاقان
مغفور خواسته باشند شاهزاده را برای مصلحتی
در دست داشته باشد

چون علی قلی خان از

انجام شاهزاده‌ها دیده و دل را فروغ و فراغ بخشید در بیست
و هفتم جمادی الثانی [illegible] در ارض اقدس جلوس کرده
خود را علیشاه نامید و سکه و خطبه بنام خود کرد و در آن
تاریخ پانزده کرور نقد مسکوک که هر کروری پانزده هزار
تومان باشد در خزاین کلات موجود بود سوای جواهرخانه
و باقی تحایف و نفایس که فزون از حساب و قیاس
محاسبان وهم و اندیشه بود علیشاه تمامی نقود و اسباب
و ابواب جواهرخانهٔ نادری از کلات حمل و نقل مشهد
مقدس نموده به سد سر و اسراف گشود و تند بیمصرف
بر وضیع و شریف بر افشانده نقرهٔ خام را بهای شلغم
پخته و گوهر شاهوار را بجای سنگ و سفال بخرج داده حسن علی
بیک معیر الممالک را داروغهٔ دار الضرب ممالک محروسه

با سهراب بیگ غلام نظام نجس کارخانه سلطنت
ساخت و خود بعیش و عشرت پرداخت و ابراهیم خان
برادر خود را که اره کو حلیته و از برادران دیگر بزرگتر بود سردار
و صاحب اختیار اصفهان نموده بانجا فرستاده و تمامی ایلات
اراف ربه و سایر طوایف عراق و ادربایجان و جماعه بختیاری
که خاقان مغفور کوچانیده در محال خراسان سکنی داده بود
فرصت یافته کوچیده روانه اوطان خود شدند اکراد
خبوشان بعد از آنکه مطایای حرص و آز را گرانبار نفایس نمودند
روا رو سر بر تافته بنای مخالفت گذاشتند علی شاه
بر سر خبوشان رفته ایشان را مطیع ساخت و بسبب
شدت قحط و غلای خراسان از آنجا عازم مازندران
گشته هفت ماه متجاوز در مازندران توقف کرده
در آنجا الله یارخان لوحی سرکرده افاغنه و عطاخان سرکرده

سرکرده او و یکیه با افسونهای خود در شهر روز بودند
باصفهان آمده افسونها را بر ابراهیم خان نداشته خود
بجلایری نزد علی شاه آمده خدمت اختیار کردند چون
سپهر ایلخان غلام مدار الیه معتمد علیه دولت علی شاهی
بود و حسن علی بیک خود او را در کارخانه سلطنت
محل کار خود دید النسب تمهیدی برانگیخته او را روانه
اصفهان ساختند که در جرو عاملداری تو سر اقتدار
ابراهیم خان بماند ابراهیم خان فی تخیلات او برده او را
بقتل رسانیده افاغنه و اوزبک را با جمعی از روسا که
در نزد او بودند بدانه ریزی احسان بدام الفت کشیده
با خود متفق ساخت و پر و بال بلند پروازی گشوده بفکر
خودسازی پرداخت و سلیم خان قرقلوی افشار که از
جانب خاقان مغفور سرداری ادربایجان مامور بنابه بعضی

بواعث از علی شاه منوچهر گشته بود ابراهیم خان ارباب
ملاطفت درآمده او را با خود یکجهت نموده و برده از
روی کار برداشته جمعی از سپاه را با افاغنه و ازبک
که در اصفهان میبودند بر سر کرمانشاهان فرستاده امیرخان
ولد بابر بیگ خان میرست توپچی باشی که در آن اوان
بحکومت کرمانشاهان مامور بود بافسون ابراهیم خان جنگ
کرده مغلوب و دستگیر شد لشکریان نیز تمام کرمانشاهان
با نجار در رواری که در آنجا بودند غارت کرده بآن نواحی استیلا
یافتند ابراهیم خان از اصفهان آهنگ آذربایجان نمود علی شاه
از استماع این داستان گسسته از مازندران بعزم تنبیه برادر حرکت
کرده ابراهیم خان هم امیر اصلان خان را از آذربایجان احضار
نموده سپاه را مستعد و جمعیت خود را مستعد ساخت
ما بین سلطانیه و زنجان تلاقی فریقین واقع شده فوجی از

فوجی از لشکریان علی شاه طریق نفاق پیش گرفته در همدان
جنگ گاه از علی شاه جدا گشته با امرا اصفهان ملحق
شدند بقیه قشون علی شاه شکست یافته هر یک
سر خود برگرفته متفرق گشتند علی شاه با سه نفر از
برادران و معدودی از خواص بطهران گریخت امرا اصفهان
کس فرستاده علیشاه را با برادران در طهران گرفته
علی شاه را کور کرده امیر اصلانخان را بعد از انجام کار
علی شاه با جمعیت خود روانه تبریز و امرا اصفهان روانه
همدان شد چون امیر اصلانخان را در آن سمت اقتدار کامل
بهم رسیده بود امرا اصفهان بفکر دفع او افتاده از همدان حرکت
و در حوالی مراغه با امیر اصلانخان جنگ کرده بر او فائق گشت
امیر اصلانخان به راهنمائی کاظم خان مراغه داغی خود را بکوهستان
داغ مراغه کشید و از آنجا کاظم خان بهانه او را دستگیر کرده نزد

ابراهیمخان آورد ابراهیمخان او را با ساروخان برادرش
مقتول ساخت و بعد از این مقدمات افشار کلی بهم رسیده
جمعیت بی نهایت انعقاد داد چنانکه عدد لشکریانش
یکصد و بیست هزار کس میرسید چون شمع دولت
علیشاهی از ظهور صبح کاذب صولت ابراهیمخان
سر بگریبان خموشی کشید چراغ اقبال ابراهیمخان آغاز خانه
روشنی کرد و کواکب بخت مصاحب مانند ستاره سحر
بنیاد درخشیدن نمود حسین بیک سردار خود را سردار
و صاحب اختیار خراسان کرده باتفاق علیقلیخان
قدیمی خود و محمد رضاخان قراخوریه بخراسان فرستاده
شهرت که پادشاهی بارث و استحقاق متعلق بحضرت
شاهرخی است و او را بغیر از خدمت و انقیاد و تمکین
آنحضرت در امر سلطنت منظوری نیست شاهزاده سمت

بسمت عراق توجه نموده اورنگ سلطنت را بجلوس
همایون زینت بخشد مقصود کس اینکه در [illegible] این
تلبیس چراغ مشهد مقدس را نقل عراق نموده [illegible]
اهل خراسان را بجانب خود مایل ساخته در رسم سلطنت
و جهانبانی را باین وسیله بدست آورد خوانین اکراد و
رؤسا و عموم اهالی خراسان بعد از ورود حسن بیک
جواب دادند که نهضت آنحضرت بجانب عراق لزوم
ندارد و در خراسان جلوس واقع شد او هم اگر بر عقیده
خود صادق باشد طریق موافقت سپرد پس همگی
باتفاق به آستان گشته شاهزاده را از ارک بر آوردند
شاهزاده از قبول سلطنت تحاشی نموده در اثنا و
اسماع در آمده خوانین [illegible] بصورت جمعیت نموده
عهد و پیمان را بالقسم مؤکد ساخته همگی دست به بیعت دادند

۱۱۶۱

شاهزاده ناچار مقلد امر پادشاهی گشته در هشتم شهر شوال سنه
در ارض میمنت مانوس بر تخت سلطنت موروثی
جلوس نموده سلطان اعظم تاریخ جلوس آمد [illegible]
بعد از استماع این خبر در هفدهم ذیحجه امسال [illegible] مخالفت
برخاسته بر وساده سلطنت نشست و سعد قلب
سکه شاهی بنام خود زد چون برادرش نامه بسیم در
افشاندن زر و سیم پادوسی کرده بعطای الاف الوف
هر یک سرو پای سلسله را صاحب سرمایه ساخت و این
راکرم با همیشه و بساط دیگر گسترده سفال هر یک طرف
راحمی عود و خوان اسم خالی و صدر نشینان نسبت
نام رعونت و حکمرانی ساخته صاحب منزلت و پایه ساحب
و این را تالیف قلوب اسم گذاشت
چون علم هر یک رصوی مالک سر ارینند همچو سرو برجا دی

هر جا دی بود صاحب مایه شد   ازو در یا لحان با جمعیت
موفور بعزم معارضه عازم خراسان گشته سه روز عزم قراباغ علی شاه
که مقید بهمراه دوست بهم فرستاده بعد از رود بمنزل سرچه
سمال لشکریانش که هر روزه کاسه لیس طرف زمان دولت
شخصی بودند بر بیوفائی در کاسه لیس کرده بعضی نزد شاهرخ
شاه و بعضی باوطان خود شتافتند ابراهیم شاه با طایفه افغان
که با او موافقت ورزیده بودند ناچار روانه قم شد مستحفظان
قم دروازه را بستند افاغنه را بهیبت شهر فرمان داد
در کنده و کوب و رفت و روب الساخت ولیکن تقصیر نکرده
قم را نمونه شهرای ساختند و از انجا عطف کرده بقلعه قلعه نور
محصور شد اهل قلعه او را مقید ساخته چگونگی را بدربار شاهرخ
عرضه داشتند کس برای آوردن او و علی شاه مامور گشته
بفرمان شاهرخ او را در عرض راه هلاک ساختند نعش او را

بارض اقدس آوردند علی شاه ببر در روز و رود بقصاص

چون شاهزادگان با دیده نابینا در زیر پا دیده بی روان ابلی

برادران روان شد تواریخ نادری موسوم بجهانگشا

چهار صد ورق یک دو ورق کم